

در ساحل غدیر

غذیریهای فارسی

احمد احمدی و حبیب غنیمتی





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

روز پنجشنبه سال دهم هجرت، هشت روز از عید قربان گذشته، سال آخر عمر پیامبر عالیقدر اسلام (ﷺ) واقعه بزرگ غدیر اتفاق افتاد. ابلاغ ولایت و وصایت علی (علیه السلام) که برای جانشینی پیامبر (ﷺ) شایسته ترین فرد و شجاعترین سردار اسلام و مرد سخن و عمل بود، «بر ساحل غدیر» در حضور بیش از صدهزار تن انجام گردید. مسلمانان از این مؤده شادی بخش قرین مسرت شدند؛ گر چه بعضی، آنچه در دل داشتند نهفتند. پیامبر (ﷺ) در آن نیمروز تاریخی و در گرمای طاقت فرسا، خطبه ای بلند ایراد کرد و علی (علیه السلام) را به عنوان «ولی» و «وصی» خود تعیین فرمود.

از آن زمان تا کنون این رویداد عظیم بر پیشانی تاریخ می درخشد. اشعار و کتابهای فراوان در این باره گفته و نوشته شده و در آینده نیز چنین خواهد شد. ما در این مجموعه کوتاه از ۴۸ تن از شاعران دلباخته فضیلت و عاشقان علی (علیه السلام) اشعاری گرد آورده ایم. امید است مورد قبول افتد. بمنه و کرمه.

شابک	۳ - ۱۷۵ - ۴۴۴ - ۹۶۴
ISBN	964 - 444 - 175 - 3

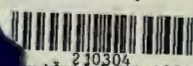
Islamic Research Foundation

Astan Quds Razavi

Mashhad - IRAN

1998

در ساحل غدیر

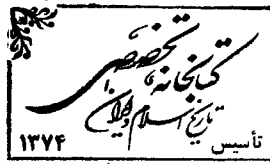


انتشارات آستان قدس





ناشر برگزیده سال ۱۳۷۳



در سائل غدیر

غذیره مای فارسی

احمد احمدی بیہر جندی

احمدی بیرجندی، احمد، ۱۳۰۱ -

در ساحل غدیر، غدیره‌های فارسی / احمد احمدی بیرجندی. - مشهد: آستان قدس

رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۸۴ ص.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. غدیر خم - شعر. ۲. شعر مذهبی - مجموعه‌ها. ۳. شعر فارسی -

مجموعه‌ها. الف. آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی. ب. عنوان.

ج. عنوان: غدیره‌های فارسی.

۸۴۳/۰۰۱۰۱۰۸۴

PIR ۴۰۵۳ / غ ۴

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی



بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

در ساحل غدیر

غدیره‌های فارسی

احمد احمدی بیرجندی

چاپ اول ۱۳۷۷

۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

قیمت: ۴۵۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

مشهد - ص. پ ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵ تلفن ۵ - ۸۲۱۰۳۳

مرکز پخش: شرکت به‌نشر: دفتر مرکزی: مشهد، تلفن ۸۳۴۸۰۰، ۸۱۷۸۰۰، دورنگار ۸۱۹۸۱۰

شابک	۳ - ۱۷۵ - ۴۴۴ - ۹۶۴
ISBN	964 - 444 - 175 - 3

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
۱- کسائی مروزی	۲۳
۲- سنائی غزنوی	۲۶
۳- شاه نعمت‌الله ولی	۲۹
۴- لامع در میانی	۳۱
۵- فیاض لاهیجی	۳۳
۶- فیض کاشانی	۳۶
۷- حزین لاهیجی	۳۸
۸- سروش اصفهانی	در ستایش عید غدیر - در مدح عید غدیر -
۹- میرزا محمدعلی یزدی (واقق)	۴۱
۱۰- حکیم قانآی شیرازی	۴۶
۱۱- ابوالحسن میرزا (شیخ الرئيس)	۴۷
۱۲- فرهنگ شیرازی	۵۰
۱۳- سید محمد حسن میرجهانی (حیران)	۵۲
۱۴- میرزا عبدالجواد جودی خراسانی	۵۵
۱۵- شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی	۵۸
۱۶- مفتون همدانی	۶۰
۱۷- جیحون یزدی	۶۴
۱۸- عثمان سامانی	۶۹
۷۰	[غذیریه]

- ۱۹- محمد کاظم صبوری
 ۲۰- حاج میرزا حبیب خراسانی
 ۲۱- علامه حائری مازندرانی
 ۲۲- ملک الشعراى بهار
 ۲۳- آیتی بیرجندی
 ۲۴- نجومى خراسانى
 ۲۵- صادق سرمد
 ۲۶- حسینعلی منشی کاشانی
 ۲۷- ابوالقاسم حالت
 ۲۸- محمد حسین شهریار
 ۲۹- خوشدل تهرانی
 ۳۰- مکرم اصفهانی
 ۳۱- الهی قمشای
 ۳۲- دکتر قاسم رسا
 ۳۳- طائی شمیرانی
 ۳۴- محمود شاهرخی
 ۳۵- محمدعلی مردانی
 ۳۶- ابوترات هدائی
 ۳۷- ذبیح الله صاحبکار
 ۳۸- محمدجواد غفورزاده (شفق)
 ۳۹- قاسم سرویها
 ۴۰- سید محمد خسرو نژاد (خسرو)
 ۴۱- عبدالحسین فرزین
 ۴۲- سید مصطفی موسوی گرمارودی
 ۴۳- امیر برزگر خراسانی
 ۴۴- غلامرضا غلامپور
 ۴۵- طاهره موسوی گرمارودی
- در تهنیت عید غدیر و ... ۷۴
 ترکیب بند در عید غدیر ۸۸
 غدیریّه ۹۰
 غدیر خم ۹۳
 در تهنیت غدیر و ... ۹۵
 عید سعید غدیر ۹۸
 عید غدیر خم ۱۰۵
 [عید سعید غدیر] ۱۰۸
 هر که ما را دوست باشد گو علی را... ۱۱۱
 [علی بهین مظهر انسان] ۱۱۴
 در غدیر خم ۱۱۷
 عید غدیر ۱۱۹
 قصیده غدیریّه ۱۲۳
 غدیریّه - صحنه غدیر... ۱۲۷
 غدیریّه و مدح حضرت امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام ۱۳۳ و ۱۳۶
 به کام دهر چشاندی... ۱۳۹
 افسر ولایت، همای رحمت ۱۴۱
 غدیریّه ۱۴۹
 توتیای دیده ۱۵۱
 بیعت با خورشید ۱۵۲
 غدیریّه - سریر ولایت ۱۵۵
 نقش رهبری ۱۵۷
 غدیریّه ۱۵۸
 گل همیشه بهارم... ۱۶۰
 عید غدیر است و ... ۱۶۲
 کعبه دلها ۱۶۴
 برکه سرشار هدایت ۱۶۵

۱۶۶	خوشترین ایام	۴۶- قاسم استادی (ثابت)
۱۶۸	خَمّ غدیر	۴۷- حبیب‌الله چایچیان (حسان)
۱۷۰	خَمّ سرای ولایت	۴۸- نصرالله مردانی
۱۷۲		واژه‌نامه
۱۸۰		آیات
۱۸۲		احادیث و برخی از عبارات عربی

به پیشگاه علی علیه السلام

تویی که ذکر جمیلت به هر زبان جاری است
زلال یاد تو در جویبار جان جاری است
مدام زمزم وصف تو ای سلاله نور
به باغ خاطر هر طبع نکته دان جاری است
صدای عدل تو ای خصم اهل جور، هنوز
بسان صاعقه در گوش آسمان جاری است
به کام دهر چشاندی میی ز خم غدیر
که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است
ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه لطف
به جویبار زمان فیض جاودان جاری است
بود ولای تو و آل تو چو کشتی نوح
که بی مخاطره در بحر بیکران جاری است...
«محمود شاهرخی - معاصر»

پیشگفتار

گفت پیغمبر که: بعد از من علی رهبر بود
در ره دین خدا و سنت پروردگار
هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست
هر که ما را یار باشد گو علی را باش یار
(ابوالقاسم حالت)

غدیر چه بود و چگونه پیش آمد؟

غدیر بر حسب امر خداوند متعال و از آیه «تبلیغ» آغاز شد:
«يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده / ۶۷)

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر این پیام را نرسانی؛ رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را (از توطئه‌های منافقان و مردم فریبکار) نگاه می‌دارد. همانا خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.»
در این آیه تنها روی سخن به پیامبر است که آنچه را از سوی پروردگار بر او نازل شده است حتماً به مردم برساند و از خطرهای نیندیشد و دل قوی دارد که خداوند او را از مردم بدخواه حفظ می‌فرماید.

در این آیه به پیامبر تأکید می‌کند که اگر این پیام را به مردم نرساندی؛ چنان است که رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای. البته که این امر، مانند اوامر دیگر الهی، از

سوی پیامبر هرگز به غفلت سپرده نمی‌شد پس این تأکید برای اهمیت موضوع است.

و نیز می‌فرماید: آنان که دشمنی و لجاج ورزند و این پیام الهی را نپذیرند کافرنند و مشمول هدایت پروردگار نخواهند بود.

این موضوع مهمی که این همه در آن تأکید شده است چه بوده؟

تعیین جانشینی علی علیه السلام و خلافت و وصایت و امامت آن حضرت.

درباره این که این آیه شریفه درباره جانشینی علی علیه السلام و وصایت و ولایت آن حضرت است، احادیث زیادی نقل شده است که آن را به حدّ تواتر می‌رساند؛ با وجود این بسیاری از مورخان وابسته و محدثان اهل سنت با وجود روایات متعدد درباره واقعه غدیر - که خود هم آن را در کتب و مجموعه‌های روایی و حدیثی خود نقل کرده‌اند - درباره شأن نزول آیه و این که آیه درباره وجود مقدس علی علیه السلام است به وادی لجاج و عناد درافتاده آن را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه داده‌اند، و از آن با نیرنگ و پرده‌پوشی یک حقیقت مسلم، غافل‌وار گذشته‌اند. اما آفتاب، برای همیشه، زیر ابر نمی‌ماند^۱.

پیداست که عناد و لجاج و حبّ جاه و مال و تعصّب جاهلانه کارها می‌کند که سرانجامش دوزخ و عذاب ابدی است.

امر خدا را - با این قرائن و شواهد واضح - نمی‌توان کتمان کرد و از منطق خردپسند نمی‌توان سرپیچی نمود؛ مگر آن که کفر و عنادی در کار باشد که تکلیف آنان در همین آیه شریفه روشن شده است.

غدیر خم کجاست؟

براستی سرزمینها نیز مانند زمانها، انسانها سرگذشت شگفت‌انگیزی داشته‌اند که در سازندگی تاریخ بشریت بسیار مؤثر بوده است.

نام این سرزمینها و ایام الله همیشه در تاریخ ثبت است.

کوه طور، کوه جودی، رود نیل، رود فرات، روز بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، روز عاشورا و ... هر کدام باری از حوادث تاریخی را به دوش گرفته‌اند.

«غدیر خم» نیز چنین مکان مقدس و به یادسپردنی است.

۱- علامه امینی (ره) حدیث غدیر را در کتاب گرانسنگ خود، الغدیر، از یکصد و ده نفر از صحابه با اسناد و مدارک و از کتب بسیاری از دانشمندان اسلامی، اهل سنت، نقل کرده است.

«غدير خم» نقطه عطف تاريخ مهم اسلام است.

آيا اين سرزمين مقدس كه در سال دهم هجرت، در حجة الوداع پيامبر گرامي ﷺ در آن نقش مهمي ايفا کرده و «وصايت و ولايت» علي عليه السلام دامت، پسر عم و نخستين مرد مسلمان را رقم زده است؛ هم اکنون چه وضعي دارد؟ نمي دانم. آيا اين نقطه مهم تاريخي در گرد و غبار عناد و لجاج به فراموشي سپرده شده است؟

آيا اين سرزمين مقدس نبايد زيارتگاه مهم مسلمانان، بالاخص شيعیان جهان باشد؟

مگر بعد از گذشت چهارده قرن، اين خاک عطر آگين، شميم روح پرور و با صفای رسالت و وصايت را در خود نگهداري نکرده است؟ مگر هنوز نشان گامهای مقدس پيامبر ﷺ و علي عليه السلام بر آن سرزمين پاکيزه نقش بسته است؟ و همان خاک و شنها شاهد آن صحنه بزرگ نبوده اند؟ مگر آواي نجات بخش پيامبر ﷺ در امواج هواي تفتيده غدير منعكس نيست؟

آيا به زائران بيت الله الحرام - هم اکنون - اجازه مي دهند از آن سرزمين پاکی بگذرند و روح و جسم خود را در همان فضايي كه ندای ملكوتي پيامبر اسلام ﷺ روز هيجدهم ذیحجه سال دهم هجرت بلند شده است؛ دوباره تازگي و طراوت بخشند؟

آيا دستهای پلید و اندیشه های ناپاکی كه يا از غدير خم سخن نمي گویند يا آن را كاهميت تلقی مي كنند يا «ولايت» را از راه حسادت و عناد به «معاني ديگر»^۱ تاويل مي نمايند؛ هنوز بر سر عقل نيامده و انصاف نداده اند كه اين حقيقت را درك كنند كه پيامبر عظيم الشأن كه مخاطب به ندای آسماني شد: «يا ايها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغ رسالته...»

آيا براستي تنها مأمور بود كه پيام ديگري غير از جانشيني و امامت و ولايت علي عليه السلام را به مسلمانان حاضر در صحنه غدير كه تعداد آنها را، برخي، تا دويست هزار نوشته اند، تبليغ كند؟ عجباً كه اگر اين امر را، كه به زعم كوانديشان، غير از ولايت و جانشيني بوده، تبليغ نكند، رسالتش درست و تمام نخواهد بود! پيامبري كه آن همه در خطبه غدير از ولايت خدا و رسول و سرانجام از ولايت

۱- ابوالفتح رازی برای کلمه «مولى» يازده معنى نقل کرده است كه تنها مناسب مقام غدير «سيدمطاع» «امام» و «وصى» است (تفسير ابوالفتح رازی، به تصحيح استادان: دكتور ياحقى و دكتور ناصح، جلد ۷ صفحه ۸۱ چاپ بنياد پژوهشها، مشهد ۱۳۷۶ ه. ش)

علی علیه السلام سخن می گوید؛ آیا قابل تصوّر است که در این مقام به امر دیگری بپردازد و تکلیف مسلمانان را در آینده روشن نسازد؛ بلکه آنان را همچنان رها کند؟ بویژه که بی درنگ، پس از آیه شریفه تبلیغ، امین وحی، جبرئیل به پیام دیگری دل پیامبر بزرگوار را می نوازد و این پیام الهی را می رساند که:

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا.

بعد از پیام مهم غدیر چه امر دیگر لازمی غیر از ولایت علی علیه السلام مطرح گردید که دین کامل شد و نعمت خداوند بر بندگان مؤمن تمام شد؟ اکمال دین و اتمام نعمت جز با تعیین خلیفه بعد از رسول صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام قابل تصوّر نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و اند سال به تبلیغ توحید و خداشناسی و یکتاپرستی پرداخته نبوّت، معاد و نماز و زکات و حج و سایر احکام و فرائض اسلامی را به مردم آموخته و آنها را تربیت کرده است. تلاش و جهادهای مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یاران وی، یهودیان، بت پرستان و بدخواهان را در نقاط مختلف عربستان آرام کرده و اصحاب و یارانی فداکار به دست آورده است. نامه ها و پیامهای آن پیامبر عالیقدر به داخل و خارج رفته و عده زیادی از گردنکشان سر بر خط فرمان نهاده اند. حالا، در سال دهم هجرت، سال پایانی عمر رسول معظم، برای تعلیم مناسب حج و آداب و احکام دین مبین به مکه مشرف گردیده و شرط بلاغ به جا آورده است و به سوی مدینه رهسپار است. در غدیر خم همه مسلمانان را امر به توقف می فرماید. آیا مسأله جانشینی - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - و ولایت و وصایت و امامت مسلمین مطرح نیست؟ آیا سرنوشت امت مسلمان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نظر نبوده است؟

اگر، چنان که برخی می خواهند؛ امر خلافت و جانشینی را از صحنه غدیر حذف کنند دیگر؛ چه می ماند؟ زهی بی انصافی و کوردلی!

پیامبری که هر وقت از مدینه خارج می شد و به غزوه ای می رفت برای چند روز و گاه بیشتر؛ جانشینی انتخاب می فرمود؛ از جمله در جنگ تبوک حضرت علی علیه السلام را - برای مصالح خاص - به جانشینی خود تعیین فرمود؛ تا در غیاب آن حضرت توطئه ای بروز نکند و بر کسی اجحافی نرود.

آیا این پیامبر معظم که در تدبیر امور و خردمندی، بی مانند بود؛ برای وصی و ولی و جانشین خود فکری نکرده بود؟ به همین جهت واقعه غدیر و رفتار و کرداری که بدخواهان در نادیده و ناشنیده گرفتن این واقعه مهم پیش گرفتند؛ بسیار دردناکیز است.

غدیر چگونه پیش آمد؟

روز پنج‌شنبه سال دهم هجرت بود. درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت. سال آخر عمر پیامبر عالیقدر اسلام فرا رسیده بود. مسلمانان و همراهان آن پیامبر بزرگوار حجة‌الوداع را در حضور سرور عالم و مفخر بنی‌آدم انجام داده و دلها را از پرتو معنویت روشنی بخشیده بودند.

کاروان به‌سوی مدینه رهسپار بود. بیش از صد هزار نفر در آن کاروان همراه پیامبر بودند. دلها سخت می‌تپید. جانها لبریز از عشق جانان بود. معنویت آن سفر روحانی همه را تحت تأثیر قرار داده بود. همه با شوق و علاقه رهسپار مدینه یا شهرهای دیگر بودند. آفتاب عربستان سخت می‌تایید و گرمای بی‌امان خود را بر همه آن مردمی که فریضة حج را همراه پیامبر خاتم انجام داده بودند؛ فرو می‌ریخت. مسلمانان با شترها و باروبنه خود راه را در می‌نوردیدند. ظهر نزدیک شده بود. کم‌کم سرزمین جحفه و بیابانهای خشک و سوزان «غدیرخم» از دور نمایان گردید.

این نقطه بزرگ تاریخی، غدیرخم، که نامش همچنان در تاریخ باقیمانده و بر تارک زمان می‌درخشد، چهارراه بود. مردم در این محل از یکدیگر جدا می‌شدند. راهی به‌سوی مدینه در شمال و راهی به شرق به‌سوی عراق و راهی به سوی غرب، سرزمین مصر، راهی به‌سوی یمن در جنوب می‌رفت. مشیت الهی بر این قرار گرفته بود که در همین روز و در همین نقطه مسلمانان آخرین پیام را بشنوند و از یکدیگر جدا شوند.

این نقطه پایانی و آخرین دستور چه بود؟

ابلاغ ولایت و وصایت علی علیه السلام که برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته‌ترین فرد و زبده‌ترین سردار شجاع اسلام و مرد سخن و عمل بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمودند: آنان که پیش افتاده‌اند؛ توقف کنند تا آنان که عقب مانده‌اند، برسند و سر و ته قافله جمع شود. ظهر فرا رسید؛ هنگام نماز ظهر.

موزن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دستور آن حضرت اذان گفت: الله اکبر، الله اکبر.

در «غدیر خم» جز چند درختی صبور و سرسخت و خشکیده و برکه‌ای آب باران نبود. ریگهای بیابان تفتیده شده بود. مسلمانان از عباهای خود استفاده می‌کردند تا پاهایشان نسوزد. برخی کناره عبا را بر سر افکنده بودند که تابش آفتاب سرهاشان را نسوزاند. برخی از شاخه‌های درختان سایبان ساخته بودند.

برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز سایبانی ساختند.

نماز ظهر اقامه شد.

عده‌ای از یاران پیغمبر عظیم الشان می‌خواستند برای فرار از گرمای شدید به چادرهای خود پناه برند؛ ولی پیامبر ﷺ به آنان فرمود که خود را برای شنیدن پیام مهمی آماده کنند.

چون در آن انبوه جمعیت، چهره تابناک پیامبر ﷺ را اصحاب نمی‌دیدند؛ بدین جهت برای رسول مکرم منبری از جهاز شتران درست کردند.

مردم خود را برای شنیدن سخنان پیامبر ﷺ آماده کردند. برای این که چهره رسول معظم دیده شود بر روی جهاز شتران بالا رفت و نگاهی به امواج جمعیت افکند و پس از حمد و ثنای باری تعالی مردم را مخاطب ساخته فرمود:

«من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده از میان شما می‌روم. من مسؤولم و شما هم مسؤولید. شما در باره من چگونه شهادت می‌دهید؟»

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی. و آخرین تلاش و کوشش خود را در راه هدایت ما نمودی. خداوند ترا جزای خیر دهد».

سپس در باره اعتقاد به خداوند و توحید ذات حق و رسالت خود و حقایق روز رستاخیر و بعث و نشور و حساب و میزان و بهشت و دوزخ پرسش نمود.

همه گفتند: آری، گواهی می‌دهیم و بدان چه فرمودی عقیده و ایمان داریم. پس از آن سکوت همه جا را فرا گرفت. در میان آن سکوت و گرمای شدید پیامبر ﷺ گفت: اکنون بنگرید با این دو چیز گرانها و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت پرسید: کدام دو چیز گرانمایه؟ پیامبر ﷺ فرمود: اول ثقل اکبر، کتاب خدا، قرآن است که باید بدان چنگ در زنید و از آن دست برندارید که گمراه خواهید شد. قرآن از سوی خداست که اکنون در دست شماست.

دومین یادگار من خاندان و عترت من است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در بهشت به هم پیوندند.

در این هنگام، مردم دیدند که پیامبر ﷺ نگران کسی است و او را می‌جوید. همین که چشمش به چهره علی علیه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد؛ چنان که همه مردم او را دیدند. سپس حضرت رسول ﷺ صدا را بلندتر کرده

فرمود: ای مردم! چه کسی از همه شما مردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر و اولی است؟
گفتند: خدا و پیامبر داناترند.

پیامبر فرمود: خدا مولی و رهبر من است و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان اولی و سزاوارترم سپس فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ: هر کس من مولی و رهبر او هستم علی مولی و رهبر اوست و این سخن را چند بار تکرار فرمود. آن گاه سر را به سوی آسمان برداشت و گفت:
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَاعِدِ مَنْ عَادَاهُ وَأَجِبْ مَنْ أَحَبَّهُ وَابْقُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَادِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. محبوب مدار هر کس او را محبوب ندارد و مبغوض بدار هر کس که او را مبغوض بدارد.

دوستان را نش را یاری کن و آنان که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم فرما و حق را گرد او بگردان هر جا بگردد؛ یعنی او محور حق و حقیقت است.
سپس به مردم فرمود: شما وظیفه دارید که خبر را به کسانی که در این مکان نیستند برسانید.

عرق از سر و روی پیامبر ﷺ و علی ﷺ و مسلمانان که در آن صحرائی داغ گرد آمده بودند می چکید. هنوز صفوف مردم از هم گسیخته نشده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر ﷺ فرو خواند:
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ۖ لَأَرْضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ...
امروز، دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم.

پیامبر فرمود: الله اكبر! الله اكبر! الله اكبر! على اكمال الدين و اتمام النعمة رضی الرب بر سالتی و الولاية لعلی من بعدی ... خداوند بزرگ است، همان خدایی که دین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت من و رسالت من و ولایت علی ﷺ پس از من راضی گشت.

در این هنگام شور و غلغله ای در میان جمعیت پیدا شد. مردم این مقام و رتبت منیع را به علی مرتضی ﷺ تبریک گفتند. از جمله عمر به علی ﷺ گفتند:
يَخْلُجُ لَكَ يَا بَنِي طَالِبٍ أَصْبَحَتْ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ...
آفرین و تبریک بر تو باد! ای فرزند ابوطالب تو مولی و رهبر ما و تمام مردان و زنان با ایمان شدی. مبارک باد!

حسان بن ثابت شاعر رسول خدا ﷺ از پیامبر اجازه خواست که اشعاری در

باره این واقعه عظیم بسراید. پیامبر اجازه داد. حسان گفت:
يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمْ وَأَسْمَعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا ...
پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد و چه ندا دهنده
گراقتدیری...

حضرت رسول به حسان فرمود: يَا حَسَّانَ لَا تَرَالِ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتُنَا
بِلِسَانِكَ: توبه روح القدس مؤیدی تا مرا به زبان نصرت می کنی.
بدین گونه صحنه با عظمت غدیر - پس از خطبه مفصل رسول گرامی - پایان
یافت و نقطه عطف تاریخ بشریت شکل گرفت. نقطه ای که اگر مسلمانان بدان چشم
امید می دوختند و حسادت ها و توطئه ها و نیرنگ ها را به یک سوی می افکندند تا
جهان اسلام بر مبنای حکومت عادلانه و ولایت مدبرانه علی علیه السلام و فرزندان پاک
گهرش اداره شود؛ امروز جهان اسلام این همه دچار مصائب و گرفتاری های فراوان
نمی بود.

اگر ارزش «غدیر» را مسلمانان بدرستی شناخته بودند، امروز کشورهای
استکباری از تفرق و جدایی کشورهای اسلامی سوء استفاده نمی کردند و منابع
معنوی و مادی آنها را به غارت نمی بردند.

امروز بیگانگان جهانخوار و صهیونیست های ستمگر جرأت نداشتند مسلمانان
فلسطین را از سرزمین خودشان آواره سازند و جوانان با غیرت و شهامتشان را
اسیر کنند و زجر و آزار نمایند و بازوهای توانای آنها را با پتک و آهن و
چکش های فولادی قلم کنند.

امروز صرب های خون آشام نمی توانستند به نوامیس مردم بوسنی تجاوز نمایند.
این تجاوزها زاینده آن ستمکاری های بود که بعد از واقعه غدیر بر صاحب
غدیر رفت.

علی علیه السلام آن امام برحق، آن سردار رشید اسلام یک ربع قرن، خار در چشم و
استخوان در گلو، خانه نشین گردید، چه ستمها بر همسر گرانقدرش، دخت نبی
اکرم علیها السلام، فاطمه زهرا (س) رفت.

چه ناروایها که بر سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام روا داشتند، حتی
بدن مطهر آن امام معصوم را آماج تیرها قرار دادند.

بعد بر امام حسین علیه السلام نوردیده پیامبر و علی، در محرم سال ۶۱ هجری که هنوز
بیش از پنجاه سال از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نگذشته بود، مصیبت هولناک
عاشورا را پیش آوردند و حسین علیه السلام و فرزندان و برادرزادگان و یاران بی نظیرش

را کشتند و بر اجساد مقدّسشان اسب تاختند و خاندانشان را، به دور از حرمت و حتّی با خفّت، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام، به اسارت بردند.

این ستمها، بعدها، به انواع دیگر، بر هر یک از فرزندان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام)، سادات حسینی و حسنی به فجیع ترین صورتی وارد آمد و بنی امیّه و بنی مروان و بنی عباس و طرفداران آنان در نابودی فرزندان علی (علیه السلام) نهایت قساوت و سنگدلی را نشان دادند.

بسیاری از هواخواهان و یاران علی (علیه السلام) را به جرم دوستداری علی زنده به گور کردند یا بر شاخه های درخت کشیدند. بهترین چهره های اسلامی را از صحنّه زندگی طرد نمودند. لعنت بر اسوّه تقوا و فضیلت یعنی علی مرتضی (علیه السلام) را معاویه جزء فرائض نماز قرار داد. در کشور ما ایران نیز دست نشاندها: خلیفه عباسی شیعیان علی (علیه السلام) را به نام قرمطی و ملحد و بد دین تعقیب می کردند. آنها را ناجوانمردانه می کشتند.

کرکسان مردارخوار دنیاپرست آن چنان در توجیه افکار باطل خود، به کمک عالمان دین به دنیا فروخته و نویسندگان قلم بمزد و خود فروخته پیش رفتند که در برابر مکتب اهل البیت (علیهم السلام) فرقه ها ساختند؛ از جمله، بر حسب نیاز زمان طایفه ای به نام (مرجئه) پیدا شدند که فسق و فجور زورمندان را توجیه می کردند و حتّی به تطهیرشان می کوشیدند تا با خیال آسوده به اعمال فجیع و فسق آلود خود ادامه دهند.

اینها همه زائیده این بود که فلسفه سیاسی اسلام را از آغاز، جز عده ای از مسلمانان، نفهمیدند و حکومت عادلّه علی (علیه السلام) و فرزندان پاک گهرش را درست تشخیص ندادند و مسأله ولایت والی عادل و امام معصوم و وصی بر حق را نشناختند و کردند آنچه کردند و شد آنچه شد.

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

وین پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر

ازین سوی، علمای شیعه در برابر کسانی یا مکتبهای که می گفتند: اطاعت از هر فاسق و فاجری وظیفه شرعی است؛ می گفتند و می گویند: چنین نیست. فقط اطاعت از امام معصوم (علیه السلام) و حاکم عادل، در نظام ارزشی و حاکمیت اسلام وظیفه شرعی هر مسلمان است.

به نظر علمای شیعه در فلسفه سیاسی اسلام، امامت و رهبری از مهمترین مسائلی است که در پرتو آن امت اسلام می توانند با قبول امامت و رهبری از نظامی

سالم، مطمئن و سعادتمندانه برخوردار باشند. تمامی امامان و پیشوایان شیعه نور واحد و مصباحی از مشکات نبوت‌اند. هر یک مشعلی فروزان فراراه خلاق‌اند که از نور الهی پرتو یافته‌اند؛ و هر یک در ظرف زمان و مکان خود به اقتضای وظیفه الهی عکس‌عملی مناسب در برابر حکومت بر جامعه و مردم داشته‌اند. اما همه، در آرمان برپایی حکومتی بر مبنای اسلام و گسترش عدالت اجتماعی و دفع ستمگران و اجرای احکام قرآن و سنت نبوی یعنی حاکمیت فرمان خدا متفق و هم‌رأی بوده‌اند و در راه تحقق این آرمان بزرگ تلاش و جهاد کرده‌اند.

مسلمان مؤمن باید بداند که بدون اعتقاد به ولایت و معرفت و اطاعت از امام تمامی اعمال وی بی‌حاصل بوده و سودی نخواهد داشت: **إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ الْأَعْمَالُ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ** «اعمال بدون ولایت پذیرفته نیست». تنها رهبری و حکومت الهی می‌تواند جامعهٔ مسلمین را از لوث بتها و طاغوتها پاک سازد و آن را در مسیر بندگی و اطاعت از اوامر خدای متعال قرار دهد.

حضرت رضا علیه السلام رهبری و امامت را شیرازهٔ دین و مایهٔ نظام مسلمین می‌داند و می‌فرماید:

«إِنَّ الْأِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ».

در حدیث معروف: «سلسلة الذهب» که حضرت رضا علیه السلام در راه سفر به مرو بودند؛ در شهر نیشابور توقف کوتاهی فرمودند؛ دانشمندان دارالعلم نیشابور به محضر امام شتافتند که از آن خورشید تابناک بهره‌مند شوند. دانشمندان آن شهر که تعداد آنان را زیاد نوشته‌اند از امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام درخواست نقل حدیثی کردند. امام که در کجاوه بر مرکب بودند سر بیرون آورده و حدیثی را که مربوط به خداپرستی و توحید ذات مقدس الهی بود بدین صورت بیان فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي» «کلمهٔ طیبه لا اله الا الله با روی من است، هر که درین بارو داخل شود از عذاب من در امان است».

این حدیث را حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده‌اند که رسول گرامی را از طریق جبرئیل امین از مقام ربوبی نقل کرده و حدیثی است قدسی.

امام علیه السلام پس از بیان این حدیث که در عظمت توحید حق تعالی است؛ اضافه می‌فرماید:

«بشروطها و اتامین شروطها»

منظور آن حضرت از بیان این حدیث، ظاهراً آگاه کردن مردم از اصالت توحید

و حقیقت آن و توجّه خاص به خداپرستی و یگانه دانستن احدیّت و روی برگرداندن از طاغوت‌های زمان بوده است، سپس مشروط دانستن اعتقاد توحید به مقام عصمت امامت و ولایت بوده است که بدون رعایت این شرط هیچ عملی مورد قبول خداوند متعال نیست؛ زیرا تنها رهبری و حکومت الهی می‌تواند جامعهٔ مسلمین را از لوّث‌بته‌ها و طاغوت‌ها برهاند و آن را در مسیر صحیح و اطاعت از اوامر خداوند متعال قرار دهد. و این همان ولایتی است که رسول معظم اسلام ﷺ در غدیر خم به حدود دویست هزار مردم حاضر در آن مکان اعلام فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ...

سنائی غزنوی شاعر قرن ششم هجری را در مدح حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائی الف التحیه و الثناء» قصیدهٔ بلندی است در سبک خراسانی که به این شروط اشاره کرده است:

دین را حرمی است در خراسان	دشوار تو را به محشر آسان
از معجزهای شرع احمد	از حجّت‌های دین یزدان
هم فرشته کرده جلوه	هم روح وصی درو به جولان
از حرمت زائران راهش	فردوس فدای هر بیابان
قرآن نه در او و او اولوالامر	دعوی نه وبا بزرگ برهان
از خاتم انبیا درو تن	از سیّد اوصیا درو جان
از جمله شرط‌های توحید	از حاصل اصل‌های ایمان
مهرش سبب نجات و توفیق	کینش مدد هلاک و خذلان
اندر پدرت وصی احمد	بیتی است مرا به حسب امکان
تضمین کنم اندرین قصیده	کاین بیت فرو گذاشت نتوان
ای کین تو کفر و مهرت ایمان	پیدا به تو کافر از مسلمان

(دیوان ص ۴۵۱)

شاعران شیعه یا شاعرانی که گرایش خاص به تشیع و اهل‌البیت علیهم‌السلام داشته‌اند مانند کسائی مروزی، ناصر خسرو، سنائی غزنوی و فردوسی در فضل و فضیلت علی علیهم‌السلام داد سخن داده‌اند و قصاید و اشعاری پرداخته‌اند؛ امّا به تصریح از غدیر خم یادی و نامی در آثارشان نیست، در آثار شاعران نام‌آوری چون انوری، عنصری، فرخی، خاقانی و حتی سعدی و حافظ و بسیاری دیگر از شاعران قرون ششم و هفتم و هشتم هجری نیز وضع چنین است. به طور کلی، به سبب نفوذ

قدرتهای مخالف و معاند موضوع غدیر و ولایت و وصایت مورد بی مهری و غفلت بوده است در حالی که مسأله «غدیر خم» بنا به نظر بیشتر مفسران در آیه سوم سوره مائده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، آمده: روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، روزی که کفار در امواج یأس فرو رفتند اندیشه‌های نادرست‌شان به تیرگی و ناامیدی مبدل گردید.

در سوره مائده، در آیه اول، خداوند متان مؤمنان را به «لزوم وفای عهد» توجه می‌دهد و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...**

گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخر ماههای عمر خود مردمان را به پیمانهای فطری، الهی و بشری که بدون آنها نظام جامعه نمی‌تواند پایدار باشد توجه می‌دهد و آنان را از عهدشکنی برحذر می‌دارد.

روز غدیر خم، روز ولایت و وصایت و اکمال دین و اتمام نعمت نیز از پیمانهای مهم است که بزرگداشت و نگهداشت آن برعهده مؤمنان است.

شاعران ما به این عهد و پیمان اشاره کرده‌اند:

حکیم ناصر خسرو شاعر قرن پنجم هجری در قصیده گله‌آمیز خود از مردم خراسان که او را آماج تیرهای تهمت قرار داده‌اند به مطلع:

بنالم به توای علیم قدیر ز اهل خراسان صغیر و کبیر
به اعتقاد استوار خود به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و قرآن و قیامت و خاندان پاک
پیامبر صلی الله علیه و آله و ... اشاره می‌کند و می‌گوید:

بیاویزد آن کس به غدر خدای که بگریزد از عهد روز غدیر
چه گویی به محشر اگر پرسدت از آن عهد محکم شبر یا شبیر
شاعران دیگر نیز به این «عهد و پیمان» که پیامبر صلی الله علیه و آله روز غدیر در حضور هزاران نفر اعلام فرمود و همه مسلمانان را متعهد به وفای آن کرد اشاره کرده‌اند.

برخی شاعران مانند کسائی مروزی که پیش از ناصر خسرو بوده است به افضلیت علی علیه السلام بر دیگران به علم و شجاعت، فصاحت و وجود و سخاوت و جهاد در راه خدا و ... بیشتر تأکید دارد و آیات و روایات مربوط به افضلیت علی علیه السلام را با برهان یادآور شده است.

سنائی غزنوی (قرن ششم ه) بر همین نکته که فضلیت علی علیه السلام را قرآن و اخبار نبوی صلی الله علیه و آله اثبات می‌کند، پای فشرده و این حقیقت را با صراحت بیان کرده است.

... شو مدینه علم را در جوی و پس دروی خرام
تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن...
شاعران توانای ما، به تصویر کشیدن «صحنه غدیر» و حساس بودن لحظه‌های تاریخی آن و نشان دادن وصی پیامبر به مردم حاضر «در ساحل غدیر» که پیوند به دریای بیکرانه ولایت و وصایت دارد و در گستره زمان، موج در موج، پیش آمده و پیش خواهد آمد و به برقراری حکومت حقّه اسلامی منتهی خواهد شد داد سخن داده‌اند و گفتنی‌ها را به نیکوترین سخنان، باز گفته‌اند و همه جا هنر سخنوری را با برهان و اشارات دقیق که در کتب معتبری مانند «الغدیر» آمده است پیوند داده‌اند. به هر حال، با توجه به «غدیریّه»‌های موجود در دواوین شاعران، چه آنان که مستقیماً به وصف عید «غدیر خم» پرداخته و چه در ضمن قصاید و مدایح خود از علی (علیه السلام) و فضائل و مناقب آن حضرت سخن گفته و غیر مستقیم به «غدیر» اشارتی داشتند؛ این مجموعه را که اکنون پیش روی شماست گرد آوردیم. امید است عظمت «عید غدیر» که نقطه عطف تاریخ و منشأ فلسفه سیاسی و حکومتی اسلام است بیشتر از پیشتر آشکار و عظمت آن شناخته و شناسانده شود.

درباره عظمت عید غدیر احادیث زیادی به ما رسیده است از جمله امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «يَوْمُ الْغَدِيرِ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا عَرَفَهُ حُرْمَتُهُ وَ إِنَّهُ عِيدٌ فِي السَّمَاءِ وَ فِي الْأَرْضِ» «روز عید غدیر عید خداست، عید بزرگتر و خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد الا او را معلوم کرد حرمت این روز»^۱

بنابراین اهمیت بحث درباره «غدیر» به بحث امامت و زعامت مسلمین می‌کشد که بدانیم زمام امور مسلمین، امروز، باید در دست چه گروهی باشد؟ عالم تشیع درین موضوع منبعی جز آنچه از طریق معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است، نمی‌شناسد. ما به پارسا فقیهانی معتقدیم که از قرآن مجید و سنت پیامبر و نهج البلاغه علی و فقه جعفری می‌توانند تکلیف مسلمین را در «حوادث واقعه» استنباط کنند.

«سخن از ولایت علی (علیه السلام) در روز غدیر هسته مرکزی و درونمایه مسأله‌ای است که به عنوان «ولایت فقیه» در غیبت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» مطرح است.

۱- تفسیر ابوالفتح رازی، چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، ج ۷، ص ۷۶.

«کیفیت حکومت اسلامی و اداره جوامع مسلمین بر پایه قرآن و سنت است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز بر همین اساس حکم می داد و فرمانروایی می کرد.»^۱

در خاتمه تذکار این نکات را ضروری می داند:

در نگارش این «پیشگفتار» از تفسیر نمونه جلد پنجم ذیل آیه ۶۷ سوره مائده و کتاب حماسه غدیر، تألیف و تدوین استاد محمدرضا حکیمی و در تنظیم متن از دواوین شعرا و مجموعه های شعری از جمله کتاب «غدیر در شعر فارسی» تألیف برادر دانشمند جناب سید مصطفی موسوی گرمارودی سود جستہ ام.

از جناب حجة الاسلام والمسلمین حضرت آقای الهی خراسانی مدیر عامل محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی که همیشه بنده را مشوق اند و دیگر برادرانی که به نحوی با بنده همکاری داشته اند سپاسگزارم.

علیه توکلت والیه اُنیب - احمد احمدی بیرجندی

مشهد، خردادماه ۱۳۷۶ ه.ش.

۱- دکتر محمد مهدی رکنی، در صحنه غدیر، اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۰ ه.ش، صص ۶ و ۷.

فضل امیرالمؤمنین

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین
فضل حیدر، شیر یزدان مرتضای پاکدین
فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضلتر اوست
فضل آن رکن مسلمانی، امام المتقین
فضل زین الاصفیا داماد فخر انبیا
کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین
ای نواصب، گر ندانی فضل سرّ ذوالجلال
آیت «قربی» نگه کن و آن «اصحاب الیمین»
«قل تعالوا ندع» بر خوان، ورنه ندانی گوش دار
لعنت یزدان ببین از «نبتهل» تا «کاذبین»
«لافتی الا علی» برخوان و تفسیرش بدان
یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الامین؟
آن نبی، وز انبیا کس نی به علم او را نظیر
وین ولی، وز اولیا کس نی به فضل او را قرین

آن چراغ عالم آمد، وز همه عالم بدیع
 وین امام امت آمد، وز همه امت گزین
 آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام
 وین معین دین و دنیا، وز منازل بی معین
 از متابع گشتن او حور یابی با بهشت
 وز مخالف گشتن او ویل یابی با انین
 ای به دست دیو ملعون سال و مه مانده اسیر
 تکیه کرده بر گمان، برگشته از عین الیقین
 گر نجات خویش خواهی، در سفینه نوح شو
 چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین
 دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس
 گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین
 گر نیاسایی تو هرگز، روزه نگشایی به روز،
 وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین،
 بی تولا بر علی و آل او دوزخ تو راست
 خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
 هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد
 نیست آن کس بر دل پیغمبر مکی مکین
 ای به کرسی بر، نشسته آیت الکرسی به دست
 نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین
 گر به تخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت، خیز
 سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین
 سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
 سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین

منبری کآلوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد و ان زین العابدین؟
مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
ما چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین
کان همه مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیرالفاستقین
ای «کسایی» هیچ مندیش از نواصب وز عدو
تا چنین گویی مناقب، دل چرا داری حزین؟^۱

۱- کسایی مروزی، تألیف و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، ۱۳۶۷ ه. ش، تهران، صفحه ۹۳.

سنائی غزنوی
(قرن ششم هجری)

[در فضیلت علی علیه السلام]^۱

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن
جان نگین مهر مهر شاخ بی برداشتن
از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب
بر رخ چون زر نثار گنج گوهر داشتن
چون نگردي گرد معشوقی که روز وصل او
بر تو زیبد شمع مجلس مهر انور داشتن
هر که چون کرکس به مرداری فرو آورد سر
کی تواند همچو طوطی طمع شکر داشتن؟
رایت همّت ز ساق عرش بر باید فراشت
تا توان افلاک زیر سایه پرداز داشتن
تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو
کی روا باشد دل اندر سمّ هر خر داشتن؟!
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن
زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن

۱- سلطان سنجر بن ملکشاه در باب مذهب از حکیم سؤال کرد؛ سنائی جواب او بدین قصیده فرستاد.

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد
 دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟
 بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف
 بی سینه نوح نتوان چشم معبر داشتن
 من سلامت خانه نوح نبی بنمایم
 تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن
 شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام
 تا کی آخر خویشان چون حلقه بر در داشتن
 چون همی دانی که شهر علم را حیدر دراست
 خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
 کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین
 دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن
 از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو
 پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن
 مرمرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد
 حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن
 آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر
 کافر گر می تواند کفش قنبر داشتن
 تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک
 زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن
 گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول
 مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن
 جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
 یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن

از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی

عالم دین را نیارد معمر داشتن

از پس سلطان ملکشه چون نمی داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پی سلطان دین پس چون روا داری همی

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن؟

هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن

جز به حبّ حیدر و شبیر و شبّر داشتن

علم دین را تا نیابی چشم دل را عقل ساز

تا نباید حاجت، بر روی معجر داشتن

تا تو را جاهل شمارد عقل سودت کی کند

مذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن

علم چبود: فرق دانستن حقی از باطلی

نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن

ای «سنائی» وارهان خود را که نازیبا بود

دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن

بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر

همچو بیدینان نباید روی اصفر داشتن

زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک

چاره نبود نوعروسان را ز زیور داشتن^۱

۱- دیوان سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات سنائی، ۱۳۵۴ ه. ش، تهران، ص ۴۶۷ (تصیّد به اختصار نقل شد).

آن ولی نازنین یعنی علی علیه السلام

آن امیرالمؤمنین یعنی علی
آفتاب آسمان لافتنی
شاه مردان پادشاه ملک دین
نام او روح القدس از بهر نام
گر امامی بایدت معصوم و پاک
گر محمد هست ختم انبیا
ساقی کوثر امام انس و جان
فتح و نصرت داشت در روز غزا
پیشوایی گرگزینی ای عزیز!
مخزن الاسرار اسمای اله
بود با سر نبوت روز و شب
دین و دنیا رونقی دارد که هست
این نصیحت بشنو از من یاددار
ناز دارد بر جمیع اولیا
صورتش در طا و ها می جو که هست

وان امام المتّقین یعنی علی
نور رب العالمین یعنی علی
سرور خلد برین یعنی علی
می نویسد بر جبین یعنی علی
می طلب شاهی چنین یعنی علی
گشته بر خاتم نگین یعنی علی
مصطفی را جانشین یعنی علی
بر یسار و بر یمین یعنی علی
این چنین شاهی گزین یعنی علی
نفس خیر المرسلین یعنی علی
رازدار و هم قرین یعنی علی
کارساز آن و این یعنی علی
دایماً میگو همین یعنی علی
آن ولی نازنین یعنی علی
معنی اش در «یا» و «سین» یعنی علی

دست برده ازید بیضا به روز	معجزه در آستین یعنی علی
معنی علم لذتی بی خلاف	عالم لوح مبین یعنی علی
در ولایت اولین اولیا	در خلافت آخرین یعنی علی
«نعمت الله» خوشه چین خرمش	دلباز خوشه چین یعنی علی ^۱

۱ - دیوان شاه نعمت الله لی، به سعی دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، ۱۳۶۱ ه. ش، تهران، ص ۷۶۲.

[آفتاب اوج ولایت]

مقبول «انت مِنّی» و ممدوح «هل اتی»
 قایل به قول «لوکشف» و دافع مضارّ
 زوج بتول و ابن عم حضرت رسول ﷺ
 قایم مقام احمد و محمود: کردگار
 خیر گشا و قافله سالار دین حق
 مالک رقاب قنبر و دارای ذوالفقار
 خورشید را چه حدّ که زند لاف روشنی
 جایی که گشته سایه او مطلع النهار
 جایی که گشت دوش نبی نقش مقدمش
 کلک مرا چه حد که شود منقبت نگار...
 از خشم او بود شرری صرصر خزان
 از لطف او بود اثری نشئه بهار
 از خامه‌ای که شرح صفاتش رقم کند
 نبود عجب که بارد اگر نافه تار

چون بحر نعت و منقبت بیکران بود

کی می‌کند خیال منی اندر آن گذار

در روضه‌ات که کعبه سیه‌پوش هجر اوست

هر دم کنم به خویشتن این مطلع آشکار

گشته بلند صیت کمالت به هر دیار^۱

افتم به سر که سازم از آن تاج افتخار

بار دگر شوم ز ترنم سخنگزار

مولای عاجزان سیه‌روزگار خوار

لطفت به نیم جذبه رساند به اعتبار

کای زاده حریم حرم شاه نامدار

در درگهت که غیرت باب الجنان بود

در صحن آستانه قدس آشیانه‌ات

کای «آفتاب اوج ولایت» تویی تویی

کشتی شکستگان محیط گناه را

گردیده‌ام به توسن نطق و بیان سوار

دارم به راه مکرمت چشم انتظار

گردیده است بار دگر مطلع آبدار

شاهانم که در ره مدح و ثنای تو

دانم یقین که مرحمتت هم‌رهی کند

چون نیست نعت ذات تو را مقطعی از آن

دست من است «لامع» و دامان هشت و چار^۲

از بهر اختتام دو دست دعا بر آر

چندان که هست رشک خزان رونق بهار

تا هست مطلب دل عاشق وصل یار^۳

افتاده‌ام به بحر معاصی حباب‌وار

از حد گذشت طول و ز هم بگسلد کلام

سر سبز باد باغ مراد موافقت

بی‌توشه باد راه امید مخالفت

۱- تجدید مطلع.

۲- تجدید مطلع.

۳- دیوان لامع، به کوشش دکتر محمود رفیعی. دکتر ظاهر مصفا، ناشر: دکتر محمود رفیعی، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.

در منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
و اثبات ولایت و خلافت او

سزای امامت به صورت به معنی	علی ولی آن که شاهست و مولی
جهان همچو چشم است و او همچو مردم	جهان همچون لفظ است و او همچو معنی
ولی ولایت و وصی وصایت	هدی هدایت هم اعلی هم ادنی
اگر نور او در میانه نبودی	بماندی دو عالم چو عینین اعمی
بود گرد راهش بود نقش پایش	دم عیسی مریم و دست موسی
بود نور او سرّ ایجاد عالم	بود ذات او قدرت حق تعالی
به فرض محال ار دهد زهر قاتل	بود به که غیرش دهد من و سلوی
چو او حمله آرد چه رستم چه دستان	چو او معجز آرد چه موسی چه عیسی
بیا بر سر کوی جاه و جلالش	ببین ریخته بر سر هم تجلی
ببینی اگر روضه پاک او را	کم آید به چشم تو خورشید اعلی
همه خادمانش عقول مجرّد	همه چاکرانش نفوس معلی
چه بدبخت باشد که در حشر گردد	جدا از در او به جنت تسلی
اگر قرب او با پیمبر نبودی	نمی گشت واجب مودّت به قربی
ترقی بود بی ولایتش تنزل	تنزل بود با ولایتش ترقی

به عشرتگه حضرت بی‌زوالش
امامت کسی را سزا شد که دارد
قوی بازو، از خاطر اوست، دانش
دل مرده از گفتهٔ اوست زنده
فدای ره او چه دانش چه بینش
شهی کز شرف کرده اوصاف او را
کلام الهی چه سابق چه لاحق
نبینی به قرآن نه سوره نه آیه
چه تدبیر کردند ارباب عدوان
ولیکن ز مشت غباری چه خیزد
ز دمه‌های سرد حسودان بدگو
بلی مشعل آفتاب درخشان
بود افضل خلق بعد از پیمبر
هم از علم وافر هم از حکم ظاهر
هم از سبق اسلام و قرب پیمبر
شجاعت به حدّی که تا روز محشر
به او مستند پیشوایان امت
به او جُسته نسبت چه قاری چه واعظ
به تفسیر آیات، او بوده مرجع
به تعلیم علمش فنون تعلّم
به هر واقعه عقل او بوده مرشد
بود جمع در وی شروط امامت
امامت ز عصمت برد استقامت
نصوص طهارت بر او هست وارد

تمنّی فرو ریخته بر تمنّی
تحلّی به فضل از رذایل تخلّی
گرانمایه از صحبت اوست تقوی
چه باشد ازین بهتر، احیای موتی؟
طفیل در او چه دنیا چه عقبی
خداوند تنزیل صد جای املی
همه مدحت اوست حق کرده انشی
که نبود در او از کمال وی انهی
که قدرش کنند از جهان جمله اخفی
نماند در آفاق خورشید مخفی
نشد نور او در نقاب تواری
ز باد نفس کی توان کرد اطفی
جهات فضایل چو در اوست مطوی
هم آداب زهد و هم آیین تقوی
چه از روی صورت چه از روی معنی
هم از بازوی اوست دین را تقوی
در انواع دانش در آداب فتوی
بدو کرده نازش چه صرفی چه نحوی
به تأویل تنزیل، او بوده مأوی
به ارشاد سرّش علوم لدّنی
به هر مسأله علم او بوده مفتی
به نصّ صریح کلام الهی
به نصّ امر عصمت پذیرد تمامی
براهین عصمت در او هست جاری

احادیثِ بالغ به حدّ تواتر
 ز قرآن کنم اوّل اثبات مطلب
 «لِيُذْهَبَ» به‌شان که بود و «يُطَهَّرَ»
 به تنزیل شد «هل اتي» از چه منزل
 که از «انّما» بود مقصود ایزد
 که بود آن که با او به فرمان ایزد
 به رد برائت که گردید مأمور
 کرا با نبی بود فضل اخوّت
 به شأن که جبریل شد لافتی گو
 به روز غدیر از برای که می‌گفت
 برای که بود این که گردید صادر
 چرا کرد امر سلام امامت
 کسی کاین فضایل مر او راست ثابت
 بود در امامت ز هر غیر سابق
 یقین محض جهل است و عین شقاوت
 چه جا دارد این کز ره علم گوید
 مرا نیست باور که از اهل دانش
 مگر این که در نیل جاه و مراتب
 خدایا تو دانی که فیاض مجرم
 به وی بخش دانسته تقصیر او را

هم از روی لفظ و هم از روی معنی
 دگر از احادیث اتمام دعوی
 ز «یتلوه» شاهد به سوی که ایمی
 نبی را ز بلّغ چرا کرد عتبی
 به سایل که انگشتی کرد إعطی
 نبی شد مباحل به قوم نصاری
 به اعطای رایت کرا کرد انهی
 کرا با اولوالعزم حدّ تساوی
 پیمبر برای که گفت انت منّی
 به بالای منبر نبی است اولی
 حدیثی که نقل است در طیر مشوی
 چرا اجر تبلیغ شد حبّ قریبی
 کسی کاین دلایل در او هست مُجری
 بود در خلافت ز هر غیر آحری
 نمودن به او دیگری را مساوی
 کسی این که غیری ازو هست اولی
 به دل کرده باشد کسی این تجرّی
 نماید تقربّ به ارباب دنیی
 ندارد به جز درگه شاه مُلجی
 به وی بخش چندین گناهان عظمی

ز من کم مکن نعمت مهر او را

که در هر دو عالم مرا این بس اجری^۱

۱- دیوان فیاض لاهیجی، به کوشش دکتر امیر بانوی کریمی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ه.ش، تهران صص

[در وصایت و ولایت علی علیه السلام]

ای دل و جان من فدای علی
 چون کنم وصف کبریای علی؟
 چه توان گفت در ثنای علی
 کی ثنایی بود سزای علی؟!
 به خدای من و خدای علی
 ز آسمان نصّ «اِنَّمَا» ی علی؟
 آنچه حق گفت در وفای علی
 چون نبودند آشنای علی
 سعی کردند در جفای علی
 نشود هیچ کس به جای علی
 حُجَج حق و اوصیای علی
 آن دو فرزند دلگشای علی
 صادق و کاظم و رضای علی
 دودمان بتول تای علی
 تا بود در جنان بقای علی

آمدم بر سر ثنای علی
 مظهر کبریای لاهوت است
 نفس پیغمبر است و سرّ خدا
 قدر او برتر است از کونین
 جز خدا قدر او نمی داند
 در حق غیر، کی فروود آمد؟
 از کجا شرح می توانم کرد
 وه که بیگانگان چها کردند
 آن جماعت که حقّ او بردند
 به خدا در جهان پس از احمد
 بعد از آن باقیان اهل البیت
 حسن مجتبی، حسین شهید
 سیّد عابدین و باقر علم
 تقی و هادی و زکی، مهدی
 باد از ما درود بر ایشان

هر دو عالم طفیل ایشان است
 روز محشر حساب جنّ و بشر
 او قسیم بهشت و دوزخ ماست
 من کیم تا زلم از ایشان دم؟
 گر بپرسند کیستی؟ گویم
 یا نیم هیچ جز محبت او
 لایق بندگی نیم او را
 یا الهی به روز حشرم ده
 مهر او را شفیع من گردان
 حالپا ده به نقد توفیق
 کارهای مرا چنان گردان
 یافتم ره به سوی درگه تو
 دیده روشن شد از غبار رهش
 با من آن کرد، کان سزای وی است
 من ندانم چه سان کنم شکرش؟
 شکر آن کورهم نمود به تو
 گنهم گر چه هست بی حد و حصر
 نامه ام گر تهی است از حسنات
 مهر او می برد مرا به بهشت
 همچو سایه که می رود پی مهر

هر دو کون آمد از برای علی
 وا گذارد خدا برای علی
 این خبر آمد از خدای علی
 یا که یاشم سخن سرای علی
 ذره ای محو در هوای علی
 پای تا سیر همه ولای علی
 جان پاکم به خاک پای علی
 جای در سایه لوی علی
 بهره ور سازم از لقای علی
 تا شوم تابع هدای علی
 که بود جمله در رضای علی
 از سخنهای جانفزای علی
 راه دیدم به توتیای علی
 نیستم مین ولی سزای علی
 هم تو از من بده جزای علی
 تو بیفزای بر علای علی
 لیک هستیم ز اولیای علی
 دل پُر دارم از ولای علی
 می روم سوی حق به پای علی
 می رود «فیض» در قفای علی^۱

۱- دیوان ملا محمد محسن فیض کاشانی، با تصحیح مصطفی فیض کاشانی، ج ۱، از انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف، تهران ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۴۲۳.

[در مدح علی علیه السلام و اشارت به ولایت آن سرور]

آمد سحر ز کوی تو دامن کشان صبا
آهدی السَّلامَ منکَ علی تابعِ الهدی
شد زان سلام زنده عظام رمیم من
گفتم به صد نیاز که اهلاً و مرحباً
آن خوش نسیم کرد چو آهنگ بازگشت
باز آمدم به خویش از آن سُکر دلگشا
یک دامن اشک در قدمش ریختم به عجز
گفتم به او نهفته که: روحی لک الفدا
چون می‌کنی زیارت آن خاک آستان
چون می‌رسی به درگاه آن کعبه صفا
از من بکن به خاک درش عرض سجده‌ای
گردد اگر قبول، زهی عزّ و اعتلا
پس بعد ازین زمین ادب بوسه ده بگو
کاین خسته نیست بی تو دمی از غمت جدا

روزی که بود در کف من دامن وطن
 پایم همین به دامن خود بود آشنا
 آشوب دهر زد سرپا بر بساط من
 بگرفت ذره ذره کف خاک من هوا
 برداشت صرصر از سر شاخ آشیان من
 افگند هر طرف خس و خاشاک من جدا
 اکنون چو بید با کف خالی نشسته‌ام
 شرمندگی است حاصلم از خویش و آشنا

دیشب صبا نهفته به گوش دلم دمید
 کای خامه‌ات ز نافه مشکین گر هگشا
 طبع سخنور تو بهار شکفتگی است
 چون غنچه سر به جیب فرو برده‌ای چرا؟
 سر کن ره ستایش شاهنشهی که هست
 نعلین پای زائر او تاج عرش‌سا
 نفس نبی، علی ولی، حجت جلی
 صاحب لوای هر دو سرا شاه اولیا
 جانم ز هوش رفت ازین خوش ادا سروش
 بیگانه ساخت از خودم این حرف آشنا
 زد جوش آب و رنگ بهار طراوتم
 شد شاخ خشک خامه من گلبن ثنا
 کای آستان قصر جلال تو عرش‌سا
 وی مهرومه به راه تو کمتر ز نقش پا

خیاط قدرت ملک العرش دوخته است
 بر قد گبرای تو تشریف «انما»
 تبلیغ «بَلِّغ» است ز شأن تو آیتی
 توقیع گبرای تو تنزیل «هل اتی»
 برد از زمانه نور وجود تو تیرگی
 ای نیر ظهور تو در حدّ استوا
 میدان دین نداشته مردی به غیر تو
 ثابت شد این قضیه به برهان «لافتی»
 دریا، گدای دست گهربارت از کرم
 بیش کف تو، ابر عرق ریزه از حیا
 غیر از تو کیست آن که تواند گذاشتن
 بر دوشی سرور و سرپای عرش سا
 ای نور دیده را به غبار تو التجا
 خاک درت به کعبه دلها دهد صفا
 توفیق شد رفیق که چندی به کام دل
 سودم جبین به خاک تو یا سیدالورا
 پروای آفتاب قیامت نمیکنم
 در سایه لوی تو یا صاحب اللوا
 شرح محامدیت که از آن قاصر است عقل
 کلک زبان بریده من چون کند ادا؟
 شاه! تویی که از کرمات خاطر «حزین»
 دارد ز خوشدلی به رخ صبح خنده‌ها
 هر صبحدم به صیقل مهر تو آسمان
 آینه ضمیر مرا می‌دهد جلا

کامی که هست از تو طلب می‌کند دلم
چون ذات توست واسطه رحمت خدا
دیگر امید آن که دهی سرفرازیم
گردد سرم ز سجده به خاک تو عرش‌سا
ختم سخن نما به دعایی ز روی صدق
اکنون که هست صبح اجابت جبین گشا
تا هست مست شور تو سرهای سرخوشان
از جوش ذکر و غلغل زوآر روضه‌ات
پیوسته باد گنبد افلاک پر صدا
بیگانه نیست در نظر رهروان عشق
گر نام این قصیده نهم منهج الولا^۱

۱- دیوان حزین لاهیجی، با تصحیح بیژن ترقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۰ ه.ش، ص ۱۳۰.

در ستایش عید غدیر

باغ بیفزاید برگ و نواش
تازه کند باز نسیم صباش
مایه دهد ایزد زاب بقاش
عنبر گستر شود و مشک پاش
خفتن گه بر گل و گه بر گیاش
بر سمن از این پس بینی چراش
پوشد نوروز پرندین قباش
باز کند شیفته و مبتلاش
از بر مدح علی مرتضاش
شهره شده این لقب از مصطفاش
برد چو با خویش بزیر کساش
معجزه موسی عمران عصاش
تیغ علی بود نی اژدهاش
کرد سرو سرور و سالار ماش
کردم امروز امیر شماش

ماه دگر مرغ برآید نواش
گلبن پژمرده ز باد خزان
زنده کند ابر درختان همه
باد صبا بر گل و بر یاسمن
سبزه شود گردشگاه تذرو
سیر نه در دشت چریده گوزن
گر چه برهنه است کنون بوستان
گل برد از جای، دل عندلیب
مرغ بهاری بگشاید زبان
نایب دادار و در شهر علم
نفس خودش خواند نبی در نبی
معجز پیغمبر شمشیر او
موسی گر کرد عصا اژدها
دستش بگرفت به روز غدیر
گفت به فرمان خداوند عرش

دست بدوده که ز لغزش بریست
دست کسی کاو به چنین دست داد
تخت سلیمان رهی دلدش
کرسی از مرتبتش پایهی
کعبه ولادتکده حیدرست
آنچه طلب کرد کلیم و ندید
با او همراه به عرش و به فرش
گرد که بنشستی بر موزه اش
دیو گریزان شود از کلک من

آنکه بود دست بدست خداهش
بر کشد از چاه به چرخ شهابش
برخی قنبر پسر برخیاش
عرش برین عسری از کبریاش
کرد خلیل از قبل این بناش
دید رسول قرشی در لقاش
یار زمین بود و رفیق سماش
دیده ربودی ز پی توتیاش
چون که به دیوان بنویسم ثنائش^۱

در مدح عید غدیر

امروز کردگار بود روز رحمتش
امروز دین و داد کمالی تمام یافت
امروز با پیمبر مرسل پدید کرد
بسپرد مصطفی در دین را به مرتضی
مرد اُحُد مبارز صفین امیر بدر
جزویست هل اتاش ز مجموعه کرم
بر خلق آسمان و زمین حجت خدای
داده رسول او را در حربها لوا
بودست از عبادت جن و بشر فزون
از باره در به قوت دادار در ربود
گردد مشیت ملک العرش ازو پدید

بر بندگان تمام همی کرد نعمتش
اسلام سود بر سر عیوق رایتش
مقصود آنچه داشت خدای از رسالتش
مولای مؤمنان شد و هارون امتش
شهره در آسمانها صیت شجاعتش
حرفیست لافتی ز کتاب فتوتش
شمشیر تیز بر سر کفار حجّتش
کرده خدای بخشگر نار و جنتش
در روز حرب خندق بر عمر و ضربتش
زیرا که بود قوت دادار قوتش
از بهر آن که اوست مخلّ مشیتش

۱- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، انتشارات امیرکبیر، ج ۱ ص ۳۶۹.

۱۳۳۹ ه. ش، تهران.

دست خدا و صنع خدا زو شود پدید
 روزی که شد پیمبر انگيخته به خلق
 بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی
 تابنده شد به طور و پراکنده شد ز هم
 خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش
 تا شهد حبّ او نچشی کی بری نصیب

هر صانعی نماید با دست صنعتش
 مر خلق را به حبّ علی بود دعوتش
 شاخ درخت و ساق، علیّتدو عترتش
 همچند چشم سوزنی از نور شیعتش
 ایمن کسی که شد به حصار ولایتش
 از جوی انگبین بهشت و حلاوتش^۱

در تهنیت عید غدیر و ستایش حضرت امیر

از خلد فراز آمد عید وصی خم
 امروز نهاد ایزد منت به سر ما
 امروز نبی داد سزا را به سزاوار
 دست وصی بر حق بگرفت و برافراشت
 پشت نبی و روی هدی حیدر کزّار
 در هر صفتی باز ندانیش ز ایزد
 صد آیت موسیش عیان از دم شمشیر
 جز بر گهر ختم رسل خواجه لولاک
 حاصل نشدش معرفت کامل جبریل
 علم از علی و آل علی بایدت آموخت
 اندر رسن دوستی عترتش آویز
 تا زاد علی از گهر آدم، ابلیس
 دیدند درو چون همه اوصاف خداوند
 بردی فلک ماه بدیدار زمین رشک

شادند بدین عید نو آیین همه مردم
 برخوان ز نبی آیت اَثَمْتُ عَلَیْكُمْ
 در زیر قبایل شده پهنای زمین گم
 چون چشمه خورشید که بر چرخ چهارم
 شاهی که به نه گردون او راست تحکم
 جز آن که منزّه بود ایزد ز تجسم
 صد معجز عیسیش نهان زیر تبسم
 بر هر گهری گوهر او راست تقدّم
 زانو نزد ار نزد وی از بهر تعلّم
 خیره مطلب بوی خوش عود ز هیزم
 خواهی که شوی بر سر این بر شده طارم
 از سجده نکردن گزد انگشت تندّم
 کردند گروهی به خداییش توهم
 چون دلدل او سودی بر روی زمین سم

۱- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، صص ۳۷۵، ۳۷۶.

مور آمده در بارگهش از پی حاجت
 روزی همه زو ریزد چون ژاله ز گردون
 در حفرة دوزخ عدوی او است معذب
 هست از مدد فیض وی و پرتو ذاتش
 بر دوش وی افکند ردایی ملک العرش
 بشکسته به پیرانه سر اندر صف کفار
 تا خواجه نخواندش پدر خاک به کنیت
 ای دست خداوند جهان ای در رحمت
 خواهیم ز تو بهبودی از این الم صعب
 یعقوب لقای توهمی جست بزاری
 تا دست نزد نوح به دامان تو ننشست
 آدم به مقام تو و جاه تو حسد برد
 چون تو به همی کرد ازین خواهش باطل
 در سدره و در سینا با احمد و موسی
 فردا که دهد خصم تو را ایزد پاداش
 مدح علی و آل چنین گوی «سروشا»

مار آمده در پیشگهش بهر تظلم
 هستی همه زو خیزد چون موج ز قلزم
 در غرفه فردوس و لیش به تنعم
 گردیدن گردون و درخشیدن انجم
 کان را نرسد دست مه و گردون بر کُم
 در مهد دریده ز دم تئین تا دم
 در شرع مقرر نشد آیین تیمم
 بر بنده مداح بود جای ترحم
 زین بیش مرامی نبود جای تالم
 داود ثنای تو سرودی به ترنم
 کشتی به سر جودی و دریا ز تلاطم
 شد فتنه او از پی این خوشه گندم
 بنهاد به سر ذوالمنش تاج تکرّم
 کرده به زبان تو خداوند تکلم
 هر موی زند بر تن او نیش چو کژدم
 پشمینه گدا را ده و شاهان را قاقم^۱

۱- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، صص ۴۲۲-۴۲۳.

[عید غدیر خم]

شد عید غدیر خم، ای ساقی گلرخسار
شکرانه این نعمت خشت از سرخُم بردار
بردار صلاّی عام، خوش گیر به عشرت جام
می خور که در این ایّام، بخشند گنه بسیار
می خور که نیندیشی، از هیچ کم و بیشی
در عالم درویشی، از شاهیات آید عار
تا چند نهران داری، راز دل خود، باری
وقت است که برداری، این پرده ز روی کار
رازی که به حکم دوست، مقصود دو عالم اوست
او مغز، جهان چون پوست، او چون گل و عالم خار
روزی است که از داور، شد حکم به پیغمبر
تا خود به سر منبر، بی پرده کند اظهار
کان را که منم مولا، او راست علی مولا
فرموده شه لولاک، کس را نرسد انکار

تصدق کنان یک سر، بر گفته پیغمبر
آن کز همه دشمنتر، برخاست نخستین بار
«بَخ لک» اندر لب، لیکن ز حسد در تب
صد کینه ز حکم رب، در سینه منافق وار^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، سید مصطفی موسوی گرمارودی، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۸۵.

حکیم قآنی شیرازی

(۱۲۲۲ - ۱۲۷۰ هـ)

در تهنیت عید غدیر

شراب تاک ننوشم دگر ز خُمّ عصیر
شراب پاک خورم زین سپس ز خُمّ غدیر
به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم
که دُرد ساغر او خاک را کند اکسیر
از آن شراب کز آن هر که قطره‌ای بجشد
شود ز ماحصل سرّ کاینات خیبر
به جان خواجه چنان مست آل یاسینم
که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
دو صد قرابه شراب اربیک نفس بخورم
که مست تر شوم اصلاً نمی‌کند توفیر
عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز
که صد هزارم دریاست در درون ضمیر
دمیده صبح جنونم چنان که بر وی دم
ز قلّ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ دمد زنجیر
بر آن مبین که چو خورشید چرخ غریانم
بر آن نگر که جهان را دهم لباس حریر

نهفته مهر نبی، گنج فقر در دل من
 که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر
 فقیر را به زر و سیم و گنج چاره کنند
 ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر
 اگر چه عید غدیرست و هر گنه که کنند
 ببخشد از کرم خویش کردکار قدیر
 و لیک با دهن پاک و قلب پاک اولیست
 که نعت حیدر کرّار را کنم تقریر
 نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار
 خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر ...
 بزرگ آینه‌یی هست در برابر حق
 که هر چه هست سراپا دروست عکس پذیر
 نبند ز لوح مشیّت بزرگتر لوحی
 که نقش بند ازل صورتش کند تصویر
 دمی که رحمتش از خلق سایه بگیرد
 همان دم از همه اشیا برون رود تأثیر
 زهی به درگه امر تو کاینات مطیع
 زهی به ربقة حکم تو ممکنات اسیر
 چه جای قلعه خیر که روز حمله تو
 به عرش زلزله افتد چو برکشی تکبیر
 تویی یدالله و آدم صنیع رحمت تُست
 که کرده‌یی گِل او را چهل صباح خمیر
 گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
 که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر^۱

۱- دیوان کامل حکیم قاضی شیرازی، با مقدمه و تصحیح ناصر هیری، انتشارات گلشانی، تهران، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۳۸۲.

عید غدیر

ای دلبر فرُخ‌رُخ فرخنده شما یل وای دولت حسن آمده بر روی تو مایل
خال تو نشان تو و گیسوت حمایل دیوانه دل ما و به دوش تو سلاسل
آن سلسله را چون دل ما در خور و قابل
بر گردن یک سلسله منت بنه‌ای یار
ای محرم کوی تو دل عامی و عارف ای چهره تو قبله ارباب معارف
تو کعبه حسنی و بتان حول تو طائف و ندر حرم روی تو ای کان لطائف
زلف تو از آن روی که الخائن خائف
لرزان و پریشان است چون دزد سیه کار
سرما بنگر تا که چه آرد به سر ما گر ما بدر نگیم کشدمان همه سر ما
زان آتش سیال فروزنده ز مینا کن سینه سوزانم غیرت ده سینا
تا هست به بزم اندر این آب شرر زار
النَّار و لا العار که عار آیدم از نار
از سطوت سر ما ز چه سوراخ به سوراخ در خانه خزیدستی ای لعبت گستاخ
یک ساغر می می زن و در باغ شو از کاخ پوشیده ببین از برف زیر و زبر شاخ
ای شوخ اما تنظر و الغصن لقد شاخ
شیخی است که اسپید کند جامه و دستار

خرّم دل آن کو ز طرب فرد نباشد در خاطرش از سردی دی گرد نباشد
 گر فصل زمستان شد دم سرد نباشد بی‌باده زید مرد مگر مرد نباشد
 گر درد نباشد چه غم ارورد نباشد
 کز برگ درختان راست اشکوفه بسیار
 این جامه به روی هم بیکاره نپوشید سنجاب و خزار دارید یکباره فروشید
 پس باده به دست آرید همواره نپوشید با یکدگر انگاه که گرمید بجوشید
 زنه‌ار حریفان ز من این پند نیوشید
 از پند که بر می‌ببرد مرد هشیوار
 هر چند که در روز ولیعهدی حیدر بخشد گنه شیعه وی حضرت داور
 سهلست اگر یک روز بی‌باده برم سر خیز آب معطر زن برنار مقطر
 باید به چنین روزی با ذیل مطهر
 در مجلس پاکان شوم و محفل ابرار
 زان خمر قدیمی که نه هم عصر عصیر است زان می که یکی از اثرش جرم اثیر است
 زان می که از او نشئه انسان کبیر است زان می که گسارنده اوحی قدیر است
 زان باده که خمخانه او خم غدیر است
 ای ساقی قدسی ز کرم ساغر سرشار
 حق گفت به پیغمبر خوش دار وفا را در عالم ذرّات که خواندیم شما را
 گفتیم السّتی و شنیدیم بلی را یک عالم ذرّ دگر امروز بیارا
 با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا را
 ای سیّد کل فخر رسل احمد مختار
 همچون زکریّا ز تکلم چه کنی صوم بی‌رمز بما انزل تبلیغ کن این قوم
 بیدار علی باش و برانگیز تو از نوم این قوم گران خواب و مپرهیز تو از لوم
 اعلان وصایت کن و فرمای که الیوم
 اکملت لکم دینکم ای زمره انصار

اورنگ حجازی خواست سلطان حجازی چون صورت رحمن دید کرسی حجازی
 از عرش فراشد سر منبر ز فرازی برخواند یکی خطبه تازی بدرازی
 کوته نظران را گفت تا چند مجازی
 حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار
 آن گاه علی را ز کرم گشت طلب خواه بگزید چو از مهر، علی جا به بر شاه
 این نکته عیان شد که نبی مهر و ولی ماه بگرفت چو پیغمبر بازوی یدالله
 برداشت علی را به مقام و «رفعناه»
 آن سان که به رفعت بشد از حیطة پندار
 فرمود نبی کاین حکم از عالم بالاست امروز چو در رتبه علی از همه اعلی است
 در ملک ولایت ولی و والی والست هر گونه تصرف کند او از همه اولی است
 بایست بداند که علی سید و مولاست
 آن کس که مرا مولا می داند و سالار
 ای خواجه مرا هر چند شاعر نتوان گفت چونان که پیمبر را ساحر نتوان گفت
 با آن که بسی نکته به ظاهر نتوان گفت راز دل فاتر به دفاتر نتوان گفت
 لکن به چنین خاطر قادر نتوان گفت
 دم در کش و یکباره میا از در گفتار^۱

۱- منتخب النفیس، از آثار شیخ الرئیس، از انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۱۲ ه. ق، صص

[در باره ولایت و امامت مولی الموالی علی (ع)]

هله شمع بزم صفوت دُر برج لافتایی
گل گلشن ولایت مه برج هل اتایی
که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی
و خلیفه رسولی و لطیفه خدایی
همه خلعت و صفایی که خلیل را سلیلی
همه رفعت و علانی که علی مرتضایی
هله برفراز، شاه! به فلک لوای دولت
که خدا پس از پیمبر به تو داده کدخدایی
بفراز چتر میری بفروز تخت شاهی
که به جز تو کس نزید به بزرگی و کیایی
بگذار شهر غربت بدر آژگاه عزلت
بنشین به تخت عزّت که عزیر مصر مایی
تو شهاب دیوسوزی بستان ز دیو خاتم
مگذار تا نشیند به سریر پادشایی

۱- چهارمین فرزند وصال شیرازی.

بشکن شکوه دیوان بنشین به صدر ایوان
 به فراز چرخ کیوان بفروز چتر شایی
 ز فلک فرشته آید به تو تهنیت بگوید
 که خجسته باد امیرا به تو منصب کیایی
 همه شب به چرخ ناهید سراید این ترانه
 که مبارک است تشریف جناب کبریایی
 ز زلال عمر بخش قدحی به تشنگان ده
 نه ره است تشنه مردن چو تو می کنی سقایی
 نه عجب بود که نَسَرین فلک شکار سازم
 چو کبوتر دلم شد به هوای تو هوایی
 نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا
 به سفینه ای نشستم که در او تو ناخدایی
 چو ندای فقر و فخری بشنیدم از پیمبر
 ندهم به سلطنت دولت فقر و بینوایی
 به همه دیار رفتم ز همه نشان گرفتم
 نه کس از توام نشان داد و نگفت از کجایی
 ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی
 ز دلم سراغ گیرم که تو با دل آشنایی
 مس کم بهای «فرهنگ» چگونه زر توان شد
 نکند اگر عیار قدم تو کیمیایی^۱

۱- گلشن وصال، روحانی وصال، تهران، ۱۳۱۹ ه. ش، ص ۴۱۲

سید محمد حسن میرجهانی (حیران)

(۱۳۱۹ هـ)

قصیده غدیریّه امیر مؤمنان علیه السلام

تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین
خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین
آتنی کاساً رویاً سائغاً للشاربین
تا شوم رطب اللسان گویم به لحنی دلنشین
در غدیر خم هویدا گشت سربا و سین
صانک الله ساقیا برخیز و پر کن جام را
از غدیر آور خمی این رند دُرد آشام را
ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را
تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را
تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین
حبذا عید سعیدی کش خداوند مجید
خم رنگ آمیزی خود را در این عید آفرید
صبغة الله خود از این خم ولایت شد پدید
تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید
نیست ربیبی ذالک الیوم هدی للمتقین

ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست
 عاشقان را چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست
 فطر و هم نوروز و اضحی بی تو اش بنیاد نیست
 بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست.
 ای تو در اعیاد چون ختم رسل در مرسلین
 ایها العید السعید ای مایه عزّ و جلال
 وی به مدحت منطق گردون شده لال از کلال
 وه چو خوش شستی به یمن خود ز دل گرد ملال
 در تو گردید آشکارا سرّ حسی لایزال
 روی دست مصطفی دست خدا از آستین
 مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر
 چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر
 داد فرمان تا به امر خالق حسی قدیر
 منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر
 ساخته تا آن که گردد بر فراز آن مکین
 کرد جابر عرشه منبر شه عرش آستان
 تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان
 سرّ الرحمن علی العرش استوی آمد عیان
 رمز کنت کنز شد بی پرده پیدا در جهان
 نور مصباح ولایت تافت از مشکوة دین
 شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد
 عالم ناسوت زیر و طعنه بر لاهوت زد
 تا به ساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد
 لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد

در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین
 چون الست حق به میثاق آن رسول حق پرست
 در غدیر خم الستی زد به هر بالا و پست
 باب توحید از علی بگشود و باب شرک بست
 لشکر ظلمات را زان کوکب درّی شکست
 مات شد خصم بداختر زان رخ مهرآفرین
 زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز
 راز دانش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز
 بدر چرخ لی مع الله آفتاب عزّ و ناز
 بانگ زد کز حق علی شد قبله اهل نیاز
 جز علی مرتضی نبود امیرالمؤمنین
 بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل
 داد پیغامم امین وحی یزدان جبرئیل
 کرد آگاهم مرا نزدیک شد گاه رحیل
 تا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیل
 برملا گویم علی باشد پس از من جانشین
 آن که را اولی بنفسم من علی اولی به اوست
 یعنی آن کو را منم مولا علی مولای او است
 عدل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل او است
 او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست
 عروة الوثقی ایمان پیشوای متقین
 نفس طه عین یس معنی ام الکتاب
 سوی او باشد ایاب خلق و هم با او حساب

حبّ او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب
 صاحب حوض و قسیم جنت و نار عذاب
 گیرد اندر کف لوای حمد را در یوم دین
 هل اتی یا سیدی فی حق غیرک هل اتی
 یا که زد جبریل بر غیرت صلاهی لافتی
 جبت و طاغوت از چه رو بعد اللتیا و اللتی
 تقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا
 جبل کین افکنده اندر گردن جبل المتین
 باب شهر علم و حکمت روح بخش ممکنات
 با تو دوّار است حق ساری بود از تو حیات
 فیک احصی کلّشی ربّ السّما فی الکائنات
 نیست «حیران» را رجا اندر حیات و هم ممات
 جز عنایات تو و اولاد پاک طیّین^۱

۱- دیوان حیران، از انتشارات کتابخانه صدر، تهران، ۱۳۹۵ ه. ق، تهران صص ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸

میرزا عبدالجواد جودی خراسانی

(وفات: ۱۳۰۲ هـ)

عید غدیر

بود مبارک و میمون صباح عید غدیر
به اهل ایجاد از عالم صغیر و کبیر
بود امیر بر اعیاد این همایون عید
چنان که بر همه اولیا جناب امیر
علی عالی اعلا قسیم جنت و نار
ولی والی والا خدیو عرش سریر
شها تویی که به خم غدیر خواند تو را
وصی خویش نبی ز امر کردگار قدیر...
به زیر سایه لطف تو از وضع و شریف
وظیفه خوار جناب تو از صغیر و کبیر
حقیقت تو گرش مایه وجود نبود
خمیر طینت آدم هنوز بود فطیر
صریر خامه تو نفخ صور را ماند
که مرده زنده کند لیک باشد این توفیر
که این چو زنده کند نعمت است و منصب و جاه
چو او حیات دهد تا چه باشد تقدیر

دلت به کشور آمال چیست؟ کان کرم
 گفت به مزرع امید چیست؟ ابر مطیر
 نه مدح تست که گویند میر مرحب کش
 نه وصف تست که گویند شاه خیبرگیر
 تویی که خاک در تست تاج فرق شهان
 به حیرتم ز چه بشکافت فرقت از شمشیر
 تو شاه کشور ایجاد و نوخطان تو را
 قتیل تیغ نمودند از صغیر و کبیر
 بیا به کریلا و تن حسینت را
 هزارپاره ز شمشیر بین و نیزه و تیر
 به سینه‌ای که بدی زخمش از هزار افزون
 نشست از چه و درهم شکست شمر شیر
 بیا ببین قد اکبرنگون ز تیغ ستم
 دریده بین ز جفا حلق اصغر بی شیر
 خدیو کشور امکان تو و بیا بنگر
 به دست لشکر عدوان عیال خویش اسیر
 به کودکان دل افسرده بین که در لب شط
 ز تشنگی همه گشتند صورت تصویر
 گشای بازو و بگسل سلاسل شب و روز
 که کودکان تو را شمر بست بر زنجیر
 زمان عمر به تعجیل می‌رود «جودی»
 بناله کوش که بس آفت است در تأخیر^۱

۱- دیوان کامل جودی خراسانی، به اهتمام مهدی آصفی، انتشارات جمهوری، ۱۳۷۲ ه. ش، تهران، صفحه ۱۹

شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی (مفتقر)

(۱۲۹۶ هـ - ۱۳۶۱ هـ ق)

[وادی خمّ غدیر، منطقه نور شد]

باده بده ساقیا، ولی ز خمّ غدیر
چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر
تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر

دادِ مسرّت بده، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان، قافیه پرداز شد
که زهره در آسمان به نغمه دمساز شد
محیط کون و مکان، دایره ساز شد

سرور روحانیان، هوالعلیّ الکبیر

نسیم رحمت وزید، دهر کهن شد جوان
نهال حکمت دمید، پر ز گل ارغوان
مسند حشمت رسید، به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید، ز آفتاب منیر

وادی خمّ غدیر، منطقه نور شد
یا ز کف عقل پیر، تجلّی طور شد
یا که بیانی خطیر، ز سرّ مستور شد

یا شده در یک سریر، قران شاه و وزیر

شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد
تا افق لم یزل روشن از آن شمع شد
ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قمع شد

چه شاه کیوان محلّ، شد به فراز سریر

چو بر سر دست شاه، شیر خدا شد بلند
به تارکِ مهر و ماه، ظلّ عنایت فکند
به شوکت فرّ و جاه، به طالعی ارجمند

شاه ولایت پناه، به امر حق شد امیر

مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست
به همّت پیر عشق، اساس وحدت درست
به آب شمشیر عشق، نقش دوئیّت بشست

به زیر زنجیر عشق، شیر فلک شد اسیر

فاتح اقلیم جود، به جای خاتم نشست
یا به سپهر وجود، نیّر اعظم نشست
یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست

روی حسود عنود، سیاه شد همچو قیر

صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت
مسند ایوان عشق، زیب و شرافت گرفت
گلشن خندان عشق، حسن و لطافت گرفت

نغمهٔ دستان عشق، رفت به اوج اثیر

جلوه به صد ناز کرد، لیلی حسن قدم
پرده ز رخ باز کرد، بدر منیر ظلم
نغمه‌گری ساز کرد، معدن کلّ حکم

یا سخن آغاز کرد، عن اللّطیف الخبیر؟

به هر که مولا منم، علی است مولای او
نسخهٔ اسما منم، علی است طغرای او
سرّ معما منم، علی است مجلای او

محیط انشا منم، علی مدار و مدیر

طور تجلّی منم، سینهٔ سینا علی است
سرّ انا الله منم، آیت کبری علی است
دُرّهٔ بیضا منم، لؤلؤ لالا علی است

شافع عقبی منم، علی مُشار و مشیر

حلقهٔ افلاک را، سلسله جنبان علی است
قاعدهٔ خاک را، اساس و بنیان علی است
دفتر ادراک را، طراز و عنوان علی است

سیّد لولاک را، علی وزیر و ظهیر

دایرهٔ کُنْ فکان، مرکز عزم علی است
عرصهٔ کون و مکان، خطّهٔ رزم علی است
در حرم لامکان، خلوت بزم علی است

روی زمین و زمان، به نور او مستتیر

قبلهٔ اهل قبول، غُرّهٔ نیکوی اوست
کعبهٔ اهل وصول، خاک سرکوی اوست
قوس صعود و نزول، حلقهٔ ابروی اوست

نقدِ نفوس و عقول، به بارگاهش حقیر

طلعت زیبای او، ظهور غیب مصون
لعل گهرزای او، مصدر کاف است و نون
سرّ سویدای او، منزّه از چند و چون

صورت و معنای او، نگنجد اندر ضمیر

یوسف کنعان عشق، بنده رخسار اوست
خضر بیابان عشق، تشنه گفتار اوست
موسیٰ عمران عشق، طالب دیدار اوست

کیست سلیمان عشق؟ بر در او یک فقیر

ای به فروغ جمال، آینه ذوالجلال
«مفتقر» خوش مقال، مانده به وصف تو لال
گر چه بُراق خیال، در تو ندارد مجال

ولی ز آب زلال، تشنه بود ناگزیر^۱

۱- دیوان شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۸ هـ. ش، تهران، صص ۲۶، ۲۷، ۲۸.

(غدیریّه در مدح مولای متقیان)

دیشب که این دل زار از عمر سیر آمد غمگین نشسته بودم کز در بشیر آمد
گفتا که البشاره عید غدیر آمد بر ما ز درگه حق اینک سفیر آمد
احمد مشار گردید حیدر مشیر آمد

قم بالسرور والوجد یا مصدر الافاضل
گفتم که ای دلارام جانم فدای این عید گفتم که ای گلندام مُردم برای این عید
الحق خدای داند قدر و بهای این عید بر ما کند مبارک آن را خدای این عید
زیرا صفای مینو است فرع صفای این عید
قصد خدا ز اسلام این بوده از اوائل

گویا دمید در من این حرف، روح تازه شد باز بر رخ من باب فتوح تازه
آمد به کوه جودی کشتی نوح تازه میخواره کهن شد مست از صبح تازه
زان گفته توبه کردم گشتم نصوح تازه

دیدم تمام آفاق عید است بی فواصل
شد جلوه گر به چشم عیدی چگونه عیدی عیدی چگونه عیدی پا تا به سر سعیدی
سر تا به پا امیدی پا تا به سر نویدی گفتمی تمام عالم با وعده و وعیدی
گویند جمله تبریک بر من که هان چه دیدی
یعنی که بین نگارت بنشسته در مقابل

هر سو نظر گشودم دیدم که جلوه اوست دیدم تمام عالم با من علی علی گوست
دیدم ز عرش تا فرش با من به بانگ هوهوست دیدم تمام آفاق مصداق باغ مینوست
گفتم بگو ببیند هر دیده کو خدا جوست

روی خدا نمایش اما به دیده دل

ناگه فتاد چشمم بر کز و فر آن شاه دیدم زده است این عید بر نه سپهر خرگاه
دیدم جلال آن شاه از ماهی است تا ماه عالم پر است از نور زین عید، قصه کوتاه

از ما سوی شنیدم آوازه هوالله

از لوح خاطر من شد شرک و نفاق زایل

دیدم به چشم زین عید مصداق آیه نور دیدم که نور این عید شد نار نخله طور
دیدم که بیت معمور زین عید گشته معمور دیدم که آب این عید پر کرده بحر مسجور
دیدم بجاست یکسر از کله های پر شور

هر نکته یی که گفتند در وصف آن شمایل

ناگاه چشم دیگر بگشود چشم جانم از باده هویت سرمست شد روانم
یکباره رفت از دست هم تاب و هم توانم دیدم نه در زمین دیدم در آسمانم

با خاک همدرنگم با چرخ هم عنانم

چیزی به پیش چشمم گفتمی که نیست حایل

دیدم که بر محمد نازل شده است جبریل کای احمد فلک فر بی فوت وقت و تعطیل
یک گام پیش رفتن زین جاست عین تضلیل زین پیش بود مجمل اینک بگو به تفصیل

ابلاغ کن به عالم این است حج و تعدیل

بلغ بما نزل را یا ایها المزمّل

دست خدای در دست اینک بگیر و مهراش بر گو که مطلب این است من غیر شک و وسواس
باید که وا شناسید از رب ناس، نسناس مقصود از نبوت این بود ایها الناس

نفی صریح، جاری بنما به عدل و مقیاس

بر گو که نعمت حق امروز گشت کامل

امروز کار اسلام از حق قوام بگرفت امروز ملک ایمان از حق نظام بگرفت
 امروز شاه مردان بر کف زمام بگرفت ختم نبوت آمد جایش امام بگرفت
 خورشید، جایگاه بدر تمام بگرفت
 صلوات بر محمد زین جانشین عادل
 چون حجةالوداع است ای احمد نکونام برگو که گشت کامل امروز دین اسلام
 بر خلق نعمت حق امروز یافت اتمام این است اصل نعمت گویند شکر انعام
 حجت تمام گردید آغاز گشت انجام
 زین پس علی اعلاست جلال هر مشاکل
 احمد اشاره فرمود تا خلق ایستادند هر کس که پیش رانده زی شاه عود دادند
 اندر غدیر خم خلق بار از شتر گشادند از نزل وحی جبریل در فکر او فتادند
 چون نقطه، مصطفی را اندر میان نهادند
 تا چیست وحی منزل در طی این منازل
 فی الفور منبری کرد شاه از جهاز اشتر رقص الجمل نماید شد وقت ناز اشتر
 گردید نوع حیوان زین سرفراز اشتر این بود ناقةالله شد کشف راز اشتر
 شد عرش از جهازش بین امتیاز اشتر
 گل کرد زین جنونم کوبند و کو سلاسل؟
 اول محمدی عهد با دست حیدری بست دست علی علی را برداشت بر سر دست
 پشت عدو ازین دست یکباره خرد بشکست افلاک پیش قدرش گردید چون زمین پست
 این نکته را که امروز در سینه نقش بر بست
 هر کس شنید گفتا لله درّ قائل
 احمد فراز منبر با طمطراق بنشست معراج دیگری کرد بر آن براق بنشست
 بر عرش جای بگرفت آن جا به ساق بنشست دست خدای در دست بگرفت و طاق بنشست
 افروخت آفتاب و مه در محاق بنشست
 تا خلق فرق بنهند مابین حق و باطل

کرد ابتدا محمد خطبه به نام الله زان پس بگفت الحال این امر آمد از شاه
 من کنت گفت مولاه هذا علی مولاه عنوان وحی منزل این بود قصه کوتاه
 بر غایبین بگوید ای حاضرین آگاه
 در کار دین علی شد نزد خدای قابل
 گفتا الست منکم اولی بکم پیمبر بانک بلی برآمد از خاص و عام یکسر
 گفتا به هر که هستم من در زمانه سرور مولاش هر که احمد مولای اوست حیدر
 هارون برای موسی حیدر مرا برادر
 این بود وحی منزل کامروز گشت نازل
 وحی خفی جبریل چون مصطفی جلی گفت اول عمر در آن قوم بنخ لک علی گفت
 زان بعد سومی گفت زان بعد اولی گفت آمد علی الوالامر او را خدا ولی گفت
 آن یک به خوشدلی رفت این یک به بددلی گفت
 معلوم شد در این جا عاقل کدام و جاهل
 بر خلق شد مبرهن کاین امر اصل دین است نی گفته رسول است فرمان حق چنین است
 من بعد شاه مردان مولای مسلمین است نعم الامیر از حق بر مؤمنین همین است
 هر کس که با علی او اندر نفاق و کین است
 بایست گفت او را ز اسلام چشم بگسل
 مفتون به چار ساعت بنوشت این چکامه دارد مدیح شه را پیوسته زیب نامه
 دایم به مدح مولی دارد به دست خامه داند که امر منکم باقیست تا قیامه
 حتی الظهور قائم با الصبر والسلامه
 گاه ظهور خواهد هم تیغ هم دلائل^۱

۱- دیوان اشعار مفتون همدانی، با مقدمه سعید نفیسی، همدان، ۱۳۳۴ ه. ش ص ۱۶۲

[خَمّ غدیر حیدری]

چون پر شراب راز شد، خَمّ غدیر حیدری
 «مَنْ کُنْتُ مَولاه» ساز شد از بَربط پیغمبری
 پر شد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق
 هر باطلی در کار حق، پا برگرفت از همسری
 ترک من ای فرخنده‌خو، شیرین‌زبان چرب‌گو
 کان زلف مشکینت به رو، دیوی است انباز پری
 مشرق، رخ نیکوی تو، مغرب، خَمّ گیسوی تو
 در قیروان موی تو، صد آفتاب خاوری...
 ای خضر خطّ نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب
 وز رخ به مویّت محتجّب، آیینه اسکندری
 پرویز، مسکینت به کو، فرهاد، مجنونت به رو
 شیرینت اندر آرزو، زان طرفه لعل شگری
 اکنون به مردی ران طرب، بر یاد این نقش عجب
 وز شیشه بنت‌العنب، بردار مُهر دختری
 بخشا عصاره تاک را، بفزا به جان ادراک را

وز جرعه‌ای ده خاک را، از چرخ اعظم برتری
 دل را نما بی‌کاهلی، زان آب اخترگون جلی
 کاندر تو با مهر علی، ننماید اخگر اخگری
 شاهی که نتوان زد رقم، یک مدحت از آن ذوالکرم
 اشجار اگر گردد قلم یا چرخ سازد دفتری...
 جز او که فرّخ پی بود، مست از الهی می‌بود
 آن کیست تا کز وی بود، پُر از ثریّا تا ثری
 ای لجه نایاب بُن، حق را ید و عین و اُذن
 حکم تو کرد از بدو کُن، فُلک فَلَک را لنگری
 شَطّ شریعت را پلی، جام طریقت را مُلی
 بُستان وحدت را گُلی، نخل مشیّت را بری
 پنهان به هر هنگامه‌ای، در جلوه از هر جامه‌ای
 دست خدا را خامه‌ای، سرّ صمّد را محضری
 دامن ز خویش افشانده‌ای، خنگ از جهان بجهانده‌ای
 هم خادم درمانده‌ای، هم پادشاه کشوری
 هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاری
 هم هر زمان را صاحبی، هم هر عَرَض را جوهری
 شاها مرا چون هست دل، دایم به و صفت مشغِل
 می‌سندم از غم معتزِل، با این ادات اشعری
 آخر تو بی‌پایان یمی، فُلک نجات عالمی
 در کار «جیحون» کن نمی، زابر عنایت گستری^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، سید مصطفی موسوی گرمارودی، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۴ ه. ش، صص ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵.

عمان سامانی
(وفات - ۱۳۲۲ هـ)

[غدیریّه]

بریخت صاف و نشاط از خم غدیر به جام
صلای سرخوشی ای صوفیان دُرد آشام
چه خوش نسیم است الله که از تبسم او
شکوفه طرب از هر کنار شد بسام
غلام روی کسی‌ام که بر هوای بهشت
ز جای خیزد، خیز ای بهشت‌روی غلام
بریز خون کبوتر ز حلق بط به نشاط
به ساغر ای بت طاووس چهر کبک خرام
نه پای عشرت باید به بام گردون کوفت
ز سدره صدره برتر نهاد باید گام
همین همایون روز است آن‌که ختم رُسل
محمد عربی، شاه دین، رسول انام
شعاع یثرب و بطحا، فروغ خیف و منا
چراغ سعی و صفا، آفتاب رکن و مقام

فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون
 به اتفاق کرام عرب پس از احرام
 طواف خانه حق کرده کآدمی و ملک
 یسبّحون له ذوالجلال والاکرام
 ز بعد قطع منازل درین همایون روز
 عنان کشیده به «خم غدیر»، ساخت مقام
 رسول شد ز خدا، زی رسول، روح القدس
 که ای رسول به حق، حق تو را رساند سلام
 که ای به خلق من از من خلیفه منصوب
 بکوش کامد نصب خلیفه را هنگام
 ازین زیاده منه آفتاب را به کسوف
 ازین زیاده منه ماهتاب را به غمام
 یکی است همدم ساز تو، دیگران غماز
 یکی است محرم راز تو، دیگران نمام
 بساخت سیّد دین منبر از جهاز شتر
 که تا پدید کند هر چه شد به او الهام
 بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت
 بلند کرد علی را بدین بلند کلام
 که من نبیّ شمایم، علی امام شماست
 زدند نعره که: نعم النبی نعم الامام
 تبارک الله ازین رتبه کز شرافت آن
 مدام آب درآید به دیده او هام
 گر او نه حامی شرع نبی شدی به سنان
 و او نه هادی دین خدا شدی به حسام

که باز جستی مسجد کجا و دیر کجا؟
 که فرق کردی مصحف کدام و زند کدام؟
 گراو ز روی صمد پرده باز نگرفتی
 هنوز کعبه حق بُد، مدینه الاصلام
 زهی امام همام ای امیر پاک ضمیر
 که با خدایی همراز و همدم و همنام
 به خرگه تو فلک را همی سجود و رکوع
 به درگه ملک را همی قعود و قیام
 تفقّدی ز کرامت به سوی «عمان» کن
 که از ولای تو بیرون نمی‌گذارد گام
 به جز مدیح تو کاریش نی به سال و به ماه
 به جز ثنای تو شغلیش نی به صبح و به شام
 مُحَبِّ راه تو را شهد عشرت اندر کاس
 عدوی جاه تو را ز هر حسرت اندر جام^۱

۱- گنجینه الاسرار. اثر طبع عمّان سامانی، مؤسسه مطبوعاتی مجاهدی، ۱۳۴۵ ه. ش. چاپخانه حکمت قم، ص ۷۹.

محمد کاظم صبوری

(۱۲۵۹ - ۱۳۲۲ هـ)

در تهنیت عید غدیر و مدح مولای متقیان

امروز روز رونق دین پیمر است

امروز روز جلوۀ آیین داور است

امروز روز تقویت دین مصطفی است

امروز روز تهنیت شرع انور است

امروز از ولایت سالار اولیا

دین را همه کمال و جمال است و زیور است

امروز روز شادی و هنگام عشرت است

امروز روز بادۀ و دوران ساغر است

امروز بادۀ ای ز مبارک خم غدیر

در جام خلق از کف ساقی کوثر است

آن بادۀ ای که در دل عالم روان فزاست

آن بادۀ ای که در گل آدم مخمر است

آن بادۀ ای که در طلب ساغرش مدام

خورشید و ماه، گردان بر چرخ اخضر است

هان ای نگار زهره بُناگوش نوش لب
 زان ده مرا که همچو لبِت روح پرور است...
 ای رخ به رنگ آذر و پیکر به لطف آب
 زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است
 می همچو آب کوثر، آن را حلال باد
 کش در کنار چون توبت حور منظر است...
 ترکا قسم به موی تو کز تاب روی تو
 جانم بود چو موی که در آتش اندر است
 عید است و بوسه خواهم از آن لعل شکرین
 دانی شگون عید به نقل است و شکر است
 امروز عید ملت اسلامیان بود
 روز کمال دین خداوند داور است
 ایام برقرار به نیروی ملت است
 اسلام استوار به بازوی حیدر است
 حبل‌المتین امام مبین پیشوای دین
 کش قدر و رتبه از نظر و هم برتر است
 استاد کارخانه صنع خدا، علی
 کز صنع او علامتی، این هفت منظر است
 اعظم ولی بار خدا شاه لافتی
 آن واجبی که جامه امکانش در بر است
 عقل نخست، صادر اول، ولی حق
 کایجاد را به او سمت فعل و مصدر است
 جز او، که بر خزینه فیض خدا امین؟
 جز او، که بر مدینه علم نبی در است؟

عنوان انما به ولایش موّش است
 طغرای هلّ آتی به عطایش مسطرّ است
 رایش به ده عقول، امیر مدبّر است
 حکمش به نه سپهر، قضای مقدرّ است
 مهرش به چرخ، واسطه عقد هفت باب
 لطفش به خاک، رابطه چار مادر است
 او را ولایت افسر تارک بود ولی
 از تارک مبارک او فخر افسر است
 گر خطبه ولایت او بایدت شنید
 بشنو که حق خطیب وی و عرش منبر است
 یا ایّها الرسول به ابلاغ جبرئیل
 درشان او ز قول خداوند اکبر است
 جشنی است از ولایت او در نه آسمان
 لیکن در آستان رضا جشن دیگر است
 سلطان طوس بوالحسن آن شمس شمس
 شاهی که شمع دوده موسی بن جعفر است
 غوث انام قبله امت امام دین
 کاو سوی حق به خلق دلیل است و رهبر است...
 در آستان اقدسش امروز چون بهشت
 بزمی پی ولایت جدّش مقورّ است
 بزمی که با سپهر ز رفعت مقابل است
 بزمی که با بهشت به خوبی برابر است
 بزمی که فیض سرمد در آن فراهم است
 بزمی که عمر جاوید آن جا میسر است

خداام آستان رضا انجمن در آن
مانند رشته‌ای که در آن رشته گوهر است...

در تهنیت عید غدیر و مدح علی علیه السلام

بتی که راحت جان لعل روح پرور اوست
کمند گردن مه، طُره معنبر اوست
رخش ز خوبی محتاج زیب و زیور نیست
چرا که حسن خداداد زیب و زیور اوست
به سرو ماند بالای او اگر دیدست
کسی که سرو روان ماه آسمان بر اوست
به مه ندارد نسبت بتی که چشمه روز
به زیر طره شبرنگ سایه پرور اوست
دل صنوبری من چوید می‌لرزد
ز بس تمایل در قسامت صنوبر اوست
گرفته زلفش در مشت، آتش زردشت
به تابناک رخس بین که جای آذر اوست
شگفت نیست اگر خال او نمی‌سوزد
ز تاب چهره، که این آتش، آن سمندر اوست
رخش چو دسته گل چیده صبحدم از باغ
به گرد دسته گل بسته سنبل تر اوست
به ملک حسن و ملاحه شهست و خال و خطش
کشیده هر طرفی صف، به جای لشکر اوست
بلی ز زلف و خط و خال، لشکری دارد
ولی ز جان و دل عاشقان معسکر اوست

گرفته ابرویش از جبهه تا به زلف، مگر
 چو ذوالفقار علی کفر و دین مسخر اوست
 بزرگ حجة یزدان، ولی بارخدای
 که هم وصی رسول است و هم برادر اوست
 شهی که هست می حبّ او ز خمّ غدیر
 میبی که هر دو جهان مست نیم ساغر اوست
 قضا مطاوع یک دست او بود، لیکن
 قدر متابع فرمان دست دیگر اوست
 اگر چه افسر لولاک بر سر، احمد راست
 طراز افسر لولاک پاک گوهر اوست
 و گر چه کوثر و باغ بهشت، زان نبی است
 به دست ساقی کوثر بهشت و کوثر اوست
 هر آن که روی خدا را به چشم می خواهد
 بگو به روی علی بنگرد که مظهر اوست
 درست، دیدن او دیدن جمال خداست
 چرا که آینه حق نمای، منظر اوست
 اگر که شرط وصایت به علم و فرهنگ است
 نبی مدینه علم و وصی او در اوست...
 درین همایون روزی که آفرینش را
 سرور و سور ز عید نشاط گستر اوست
 سه روز خامه تکلیف نیست، تا هر کس
 کند نشاط و خورد می اگر میسر اوست
 برای نص ولایش درین همایون عید
 نزول وحی خدا بر دل پیمبر اوست

یکی ز قرآن یا ایها الرسول بخوان
که حکم بلغ، فرمان پاک داور اوست
هر آن که منکر این آیتست و این قرآن
نظر به پاکی ذیل و عفاف مادر اوست
اگر وصی پیمبر هم از پیمبر نیست
چه اعتماد به دین و به شرع انور اوست

غدیریه در منقبت مولای متقیان

وقت آن آمد که خیزد ساقی و ساغر دهد
از غدیر خم مییی از لعل روشنتر دهد
روز عیش و عشرتست امروز الحق در خور است
مطرب از مزمر نوازد ساقی از ساغر دهد
باده‌ای از رنگ، گل و زبوی مانند گلاب
ور بنوشی از رخت گلهای شادی بر دهد
گوهر هوش آزمایی جوهر جان و خرد
آن که سنگ بی بها را قیمت گوهر دهد
روز روز عشرتست و دور دور ساغر است
خاصه گر ساغر، نگاری چابک دلبر دهد
باده از دست نگارین، جان فزاید در بدن
خاصه گر نقل شراب از لعل جان پرور دهد
روح را لذت فزاید باده گلرنگ، لیک
با گل اندامی چو نوشی لذت دیگر دهد
شاهدی نوشین دهن شیرین سخن کز دست او
تلخ می در کام جان شیرینی شکر دهد

لعل او را گر ببوسی طعم نقل و می دهد
 جعد او را گر ببویی بوی سیسنبه دهد
 شب اگر در خواب بینی زلف او در دست خویش
 چون شوی بیدار، دست نکشت عنبر دهد
 جام از دست بلورینش چو نوشی روح را
 ییاد از جام ولای ساقی کوثر دهد
 شمس دین، افسر آیین، امیرالمؤمنین
 آن که فرق شمس را خاک درش افسر دهد
 آن که فرمان ولی اللهیش را جبرئیل
 در غدیر خم ز حق بر دست پیغمبر دهد
 پیشوای دین که آیین زو جمال و فر گرفت
 پیشوا آنست کاین را جمال و فر دهد
 مصدر امر است و عالم مشتق از فرمان اوست
 آری آری اشتقاق فعل را مصدر دهد
 او بود فرمانروا روح الامین فرمانبرش
 هر چه فرمان باشد از حق او به فرمانبر دهد
 منبری کاندرازش نام او خواند خطیب
 عرش اعظم بوسه بر آن پایه منبر دهد
 زایزد اکبر ولایت دارد او بر ممکنات
 آفرین بر آن ولایت کایزد اکبر دهد
 روز فیروز تولای ویست امروز و شمس
 مژده این روز را از مطلع خاور دهد
 مژده امروز گر ماه آورد یا آفتاب
 مژدگانی را سلیل موسی جعفر دهد

مرده را مانند عیسی روح در پیکر دهد...

در تهنیت عید غدیر و مدح امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ای رخت چون ارغوان بشکفته در فصل بهار
ارغوانی باده ده کامد گل سوری ببار
باغ خرم گشت و بستان سبز، نوش آن سرخ می
کز چمن شد زردی فصل دی از باد بهار
مسند اندر جویبار افکن به زیر سرو بن
ای قددت در راستی چون سرو اندر جویبار
لاله گون می نوش و بوس از غنچه لب ده مرا
ای ز لعلت غنچه، دل پر خون و لاله داغدار
روز روز عشرتست و دور دور ساغر است
فصل فصل نوبهار و وقت وقت باده خوار
شغل و کار ار هست رو بگذار تا وقت دگر
روز می خوردن بود ای دون نه وقت شغل و کار
گر صراحی و سبو از می تهی شد باک نیست
رو شرابی از خم آر، ای ماهرو تا کی خمار
باده خم خم ده به می خواران که از خم غدیر
ساقی کوثر دهد ما را شرابی خوشگوار
باده ای میخانه اش عرش و خدایش می فروش
حامل می جبرئیل و مصطفایش میگسار
هر که این ساقی نخواهد، زندگی بر وی حرام
هر که این ساغر ننوشد عیش بادش زهر مار

این می اندر جام آدم صاف شد تا شد صفی
 این می اندر کام نوح آمد که آمد رستگار
 این می ابراهیم خورد و مست گشت و بت شکست
 شد بر او بُر دو سَلام، از شعله نمرود، نار
 نشاء این می نداند غیر رند باده نوش
 مستی این می نداند غیر مست هوشیار
 این می از حب ولای آن کسی آمد که اوست
 هم وصی مصطفی و هم ولی کردگار
 شمس آیین امیرالمؤمنین ضرغام دین
 کامد از بازوی او ارکان ایمان استوار
 دست حق، بازوی پیغمبر که دست و تیغ او
 کرده دین مصطفی را تا قیامت پایدار
 آن که از جام ولایش آفرینش جرعه نوش
 وان که از خوان عطایش ما سوی الله ریزه خوار
 دُر درج اِنّما و ماه برج هَلْ اَتی
 شاه تخت لافتی دارای سیف ذوالفقار
 اختران را نیست بی خط جواز او مسیر
 آسمان را هست در راه نیاز او مدار
 بوتراب از خاکساری کنیتش، لیکن بود
 آسمان از مسکنت بر آستانش خاکسار
 گر خدا را بنده ای باشد همین مولای ماست
 ورنه حق بندگی را کس نباشد حق گزار...
 از مدیح او خدا داند سرا پا عاجز
 پیش فرزندش کنم اقرار عجز و انکسار

شاه اقلیم ولایت بوالحسن کامد ز قدر
عرش اعظم پیشگاه و جبرئیلش پیشکار...

در تهنیت عید غدیر

زهی روزی مبارک طالع و عیدی همایونفر
که هم ایام را زیب است و هم اسلام را زیور
زهی عیدی همایون کز پی ایثار آن هر دم
سعادت خیزد از گردون شرافت ریزد از اختر
کمال دین جمال ملت امروز است و می باید
کمال عیش با ماهی جمال از مهر روشنتر
مهیّا مجلس باده اساس عیش آماده
نبید و نقل بنهاد ستاده ساقی دلبر
نشینی اندر آن محفل به کام جان و کام دل
تو گه بوسی لب ساقی و ساقی گه لب ساغر
به قد سرو دل آرایی ستاده سرو در محفل
به رخ ماه دلفروزی نشسته ماه در عنبر
در این عید مبارک ای مبارک عید مشتاقان
بیاور قوت جان ما را از آن یاقوت جان پرور
به چم ساغر به کف زی خم، بکش می غم کن از دل گم
که امروز از غدیر خم دهد می ساقی کوثر
ولی خالق یکتا علیّ عالی اعلی
پناه ملت بیضا سپهسالار پیغمبر
امیر المؤمنین شاهی که بر دست یداللهی
جهان از ماه تا ماهی همه او راست فرمانبر

ولی الله اعظم آن به استحقاق ز امر حق
 به تخت هل اتی بنشسته تاج انما بر سر
 به میدان شجاعت مدحش این نبود که می گویی
 که مرحب کشته و برکنده در از قلعه خیبر
 اگر از آستین دست یداللهی برون آرد
 تواند بشکند از هم به یکدم چرخ را چنبر...

در تهنیت عید غدیر و منقب شاه خیبرگیر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ماه گشت از مطلع خورشید امروز آشکار
 آشکارای ماهرو خورشید می در مجلس آر
 حق می خواران بده از آن لب شیرین که یافت
 حق به استحقاق در این روز بر مرکز قرار
 آسمان را بر مدار عشرتست امروز دور
 هان پر پرویا تو لعل از ساغر می بر مدار
 روز روز عشرتست و عید عید ملتست
 دور دور ساغر است و وقت وقت باده خوار
 دست حق امروز بر دست خلافت کرد جای
 پایکوبان سوی جام و باده بر، دست ای نگار
 دست بگشا سوی جام و خون رز در ده مدام
 ای ز خون عاشقان بر دست و پا بسته نگار
 زهره ای هاروت چشم امروز گرم رامش است
 گرم کن دل را به رامش ماهرویا، زهره وار
 دین حق امروز کامل شد پی تکمیل عیش
 باده در ده ای کمال حسن در تو آشکار

می بنوش و می بنوشان وز گنه‌مندیش از آنک
 مر جهان را پاک بگرفته است عفو‌کردگار
 باده خُم خُم ده نگارینا که در خُم غدیر
 ساقی کوثر بود امروز ما را میگسار
 شاه اورنگ سَلُونی، ماه برج لو کُشف
 آن‌که می‌باشد امین وحی را آموزگار
 مظهر قهر الهی حیدر خیر گشای
 مرد میدان شجاعت ضیغم مرحب شکار
 موج دریای فتوت آن‌که اندر شأن اوست
 لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
 باره طغیان و کفر از نیروی او منهدم
 پایه اسلام و دین از بازوی او استوار
 شمع لاهوتست از نور جمالش مستنیر
 عقل فعال است در ملک جلالش پیشکار
 گر نه او مقصود بود از آفرینش، می‌نکرد
 تا ابد نفس هیولا هیچ صورت اختیار
 او در علم رسول‌الله بود زین در آی
 تا در علمت به خاطر برگشاید صد هزار
 از ولای او در این روز همایون، دین حق
 خرمی افزوده چون بستان ز فیض نوبهار

در تهنیت عید غدیر و مدح سیدالوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام

خجسته روزا، کز فیض حضرت داور دمد به نور ولایت ز مطلع خاور
 سعید عیدا، کز فرّ آن کمال گرفت به خلق، دین خداوند و نعمت داور

نظام یافت درین روز ملت بهروز بلند رایت اسلام شد به پا که نشست علی وصی بلافضل احمد مختار ظهور اول یزدان که با تمام صفات وجود انواع از جود او شده موجود ولای او به موالیست کنز لایفنی فلک به حکم قضا و قدر کند جنبش جهان به تابش شمس و قمر بود روشن درین مبارک روز و درین همایون عید نشست جای محمد، علی به امر خدای علی به جای رسول الله آن سزد که بود به جایگاه نبی باید آن نشست که کرد فراز مسند ایمان کسی گذارد پای چه مدح گویم آن را که از مدایح او مگر به خاک رضا برنهم سر تسلیم چراغ دوده احمد فروغ دیده دین شهی که در طلب خاک آستانه او ز بقعه حرمش غرفه ای بود فردوس

قوام یافت درین عید دین پیغمبر به جای احمد مرسل امام جن و بشر که پشت چرخ به تعظیم نام او چنبر خدای را بود از فرق تا قدم مظهر درخت ابداع از فیض اوست بارآور خلاف او به اعادیست ذنب لایغفر ولی نجند بی حکم او قضا و قدر ولی ز تابش انوار اوست شمس و قمر که زهرهوش ز نشاط انجمند رامشگر که ماه تابان بر جای مهر اولیتر رسول بارخدا را چو روح در پیکر به خوابگاه نبی لیلۃ المیت، مقرر که از حسامش ایمان بلند دارد سر زبان ناطقه لالست و گوش سامعه کر که استعانت مدح پدر کنم ز پسر طراز شرع علی بن موسی جعفر گشاده شب همه شب چرخ، دیده از اختر ز ساغر کرمش جرعه ای بود کوثر...

در تهنیت عید غدیر و مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بسی نمانده که از فرّ ماه فروردین چمن شود ز طراوت همال خلد برین به رنگ و بوی بماننده بهشت شود جهان ز مقدم اردیبهشت و فروردین

بهار آید و گلزارها بیاراید

به لاله و گل و ریحان و سنبل و نسرين

برآید از دو بناگوش خاک لاله و گل

چنان که از غرفات بهشت، حورالعین

دمد ز خاک به جای بنفشه لعل کبود

فتد ز شاخ به جای شکوفه درّ ثمین

ز نکهت گل آید نسیم غالیه سای

ز بوی سنبل گردد هوا عبیر آگین

دو چشم ابر بگرید چو دیده فرهاد

دهان، چو غنچه گشاید به خنده شیرین

نسیم باد برآرد گل از گل تیره

سرود مرغ زداید غم از دل غمگین

برآورند همه خفتگان مهد چمن

به دستگیری باد صبا، سر از بالین

هزار چندان نسرين و یاسمن بینی

که کاست در مه کانون و موسم تشرین

گرفته بینی گلبن به دست، دسته گل

برای جلوه در انتظار نرگس مسکین

چنان که دست خدا را رسول بارخدای

گرفت روز غدیر از برای جلوه دین

بزرگ آیت یزدان امیر بدر و حنین

علی که تارک فخرش رسد به علّین

علی کزو شرف اندوخت ملت بیضا

علی کزو ادب آموخت جبرئیل امین

علی کز ایزد علّام حجتی است قوی
 علی که بر همه اسلام آیتی است مبین
 موافقش به جنان آب خورده از کوثر
 مخالفش به سقر غسل کرده در غسلین
 نه در جهنم اعدای او کشند عقاب
 که سجن تن همگان راست بدتر از سجّین
 ز مادر و ز پدر در جهان نبیند مهر
 کسی کزو به دل اندر نهفته دارد کین
 نه او به روز غدیر از خدا ولایت یافت
 که پیش از آدم بر این مقام بود مکین
 نبود اگر ز خدا ناخدای کشتی نوح
 ز موج طوفان خشکی نیافت روی زمین
 به زیر سایه او یونس آرمید چو گشت
 برون زا شکم ماهی، به سایه یقطین
 اگر سلیمان جن و بشر به فرمان داشت
 چو شاه اسم علی کرده بود نقش نگین^۱

۱- دیوان میرزا محمد کاظم صبوری، به تصحیح و تحشیه محمد ملک‌زاده، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲ ه. ش.
 صص ۶۰-۶۱-۷۸-۷۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۶۱-۱۶۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۴۰۸-۴۰۹.

ترکیب بند در عید غدیر

ای گلرخ دلفریب خود کام	وی دلبر دلکش دل آرام
شد وقت که باز دور ایام	گامی بزند موافق کام
برخیز تو نیز آسمان وار	یکروز به کام ما بزن گام
بستان و بده بگو سرودی	برخیز و برو بیا بزن جام
چون خرمن گل به عشوه بنشین	چون سرو روان به جلوه بخرام
از شام به عیش کوش تا صبح	وز صبح به طیش باش تا شام
امروز بگو مگر چه روز است	تا گویمت این سخن به اکرام
موجود شد از برای امروز	آغاز وجود تا به انجام
امروز ز روی نص قرآن	بگرفت کمال، دین اسلام
امروز به امر حضرت حق	شد نعمت حق به خلق اتمام

امروز وجود، پرده برداشت

رخساره خویش جلوه گر داشت



امروز که روز دار و گیر است	می ده که پیاله دلپذیر است
چون جام دهی به ما جوانان	اول به فلک بده که پیر است

از جام و سبو گذشت کارم	وقت خم و نوبت غدیر است
برد از نگهی دل همه خلق	آهوی تو سخت شیرگیر است
در عشوه آن دو آهوی چشم	گر شیر فلک بود، اسیر است
در چنبر آن دو هندوی زلف	خورشید سپهر، دستگیر است
می نوش که چرخ پیر امروز	از ساغر خور پیاله گیر است
امروز به امر حضرت حق	بر خلق جهان علی امیر است
امروز به خلق گردد اظهار	آن سرّ نھان که در ضمیر است
آن پادشه ممالک جود	در ملک وجود بر سریر است

چندان که به مدح او سرودیم

یک نکته ز صد نگفته بودیم^۱

۱- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به سعی و اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چ ۴، ۱۳۶۱ ه. ش، صص

غديریّه

سبحه روح الامین درّ ثمین نجف آمد
دل پیغمبر، این درّ نجف را صدف آمد
نجف استی که بگسترده همه پرّ ملک را
معدن هشت بهشت استی کان شرف آمد
معتکف باش در این خاک و بجوی آبرویت را
که جز این روضه رضوان نه تو را معتکف آمد
دیده بگشا دل بشکسته از آن بند به مرهم
رو بدان دار که بگسته بدان مؤتلف آمد
بر روی طلعت دادار که این پرده کشیده؟
کشف وجه الله در دست شه لوکشف آمد
آن که در هر که و بر هر چه همی دیده خدا را
راز هر ذره و هر دره بر او منکشف آمد
انبیا گرد ضریحش به طوافند منظم
پی تعظیم، ملائک سرپا صف به صف آمد

کشف هر راز نشد در خور هر مرد جز آن کو
 به لبش گاه سَلُونی و گهی لو کُشِف آمد
 گه سردوش نبی پای وی اندر دل کعبه
 گه به «خم» سروقدش همچو علم روی کف آمد
 قامتش گشت لوا دست محمد ﷺ ید بیضا
 روز خیبر علمش هم به کفش از شعف آمد
 شیعه اندر کَنَفِ آن عَلمِ حمد مهیم
 حمد الله عَلمِ حمد مهیم کَنَفِ آمد
 علی عالی اعلا شده میزان عملها
 چون ز عدلش سرمویی نه زیان نی سرف آمد
 آن که پرورد خدا با تن وی روح مسیحا
 روح وی را چه مقامی ز کمال و شرف آمد
 آن امامی که دمد روح به روح الله و مریم
 بی نیاز از زر و سیم و خور و خواب و تحف آمد
 ما امامت نپذیریم جز از زنده دلی کو
 فعل وی عدل و دمش فصل و قضایش نصف آمد
 از جهاز شتران منبری آراسته در خم
 عرش بر عرشه وز افواج ملائک سه صف آمد
 در یمین روح الامین بودی و میکال یسارش
 پشت سر بود سرافیل که صورش به کف آمد
 و آنچه در مولد و مبعث شدی از جلوۀ ایزد
 روز خم بر دل مردان خدا مکتشف آمد
 دست بنهاد خداوند روی کتف محمد ﷺ
 که خنک دل شد و از عرش برین با شعف آمد

طرفه بر جایگه دست خدا در دل کعبه
 پی افکندن بت، پای علی بر کتف آمد
 هدف زندگی مرد خدا راست ولایش
 ورنه تیرش به زمین آمده کی بر هدف آمد
 که به جز حجّت معصوم کند فصل قضایا؟
 نه مگر آنچه زنادران شده جای اسف آمد
 ای شهنشه که سلاطین و ملانک سرکویت
 جمله صف بسته به خدمت چو گدا در صف آمد
 مشکن این مدحت ناقابل ازین پیر غلامت
 کز بهشت نجفت ملقط و مقتطف آمد
 «تو بزرگی و در آینه کوچک ننمایی»
 نه مگر مور در اردوی سلیمان به صف آمد
 گر قبولم نکنی خاک به سر ریزم و گویم
 مور با، ران ملخ رانده ز شاه نجف آمد
 ما همه شیعه ایرانی و هر سنگ خلاقی
 بر سر شیعات ای شه زره مختلف آمد
 لیک شک نیست شود دولت ایران مترقی
 چون که از جان و دل او بنده شاه نجف آمد^۱

۱- دیوان الادب، علامه حائری مازندرانی، انتشارات توحید، تهران، ۱۳۳۷ ه. ش، ص ۱۶۸

غدير خم

گر نظر در آينه، يك ره بر آن منظر كند
آفرينها بايد آن فرزند بر مادر كند
گر دگر بار اين چنين بيرون شود آن دلرباي
خود يقين مي دان كه اوضاع جهان ديگر كند
كس به رخسار مه از مشك سيه چنبر نكرد
او به رخسار مه از مشك سيه چنبر كند
كس قمر را همنشين با نافه اذفر نديد
او قمر را همنشين با نافه اذفر كند
گر گشايد يك گره از آن دو زلف عنبرين
يك جهان آراسته از مشك و از عنبر كند
غم برد از دل تو گويي تا همي خواهد چو من
هر زمان مدح و ثناي خواجه قنبر كند
آن كه اندر نيمشب بر جاي پيغمبر بخت
تا تن خود را به تير كيد خصم اسير كند
جز صفات داوري در وي نيابد يك صفت
آن كه عقل خويش را بر خويشتن داور كند

داورش خواند ولی، و احمدش خواند وصی
 هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند
 در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی ﷺ
 تا علی را او ولی بر مهتر و کهتر کند
 تا رساند بر خلائق مصطفی امر خدای
 از جهاز اشتران از بهر خود منبر کند
 گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی
 خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند
 گوید: آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست
 زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند
 جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام^۱
 بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کر کند
 بوالحسن فرزند موسی آن که خاک درگش
 مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند
 حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان
 حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند^۲

غدیریّه

ای که در هر نیکویی آراسته یزدان تو را
 جمله داری خود، چه گویم این تو را یا آن تو را
 کرده یزدانت همی انباز با حور بهشت
 و آنچه بخشد حور را، بخشیده صدچندان تو را

۱- منظور بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام است.

۲- این قصیده را شادروان بهار در سال ۱۲۸۳ شمسی هجری که آغاز شاعری وی بوده است به حکم وظیفه ملک الشعراء آستان قدس رضوی سروده است.

در کنار خویشتن پرورده رضوانت بنواز
 تا کند فرمانروا بر حور و بر غلمان تو را
 زلف طرّار تو زان پس حيله‌ها انگيخته است
 تا به افسون و حيل دزدیده از رضوان تو را
 نانیابد مر تو را بار دگر رضوان خُلد
 هر دم اندر بند و چین خود کند پنهان تو را
 با همه کوشش نیابد مر تو را رضوان و من
 یافتم از فرّ مدح حجت یزدان تو را
 شیر یزدان بوالحسن آن کس چو بنگاری مدیح
 نه فلک گردد طراز دفتر و دیوان تو را
 ای مهین سلطان ملک هستی ای کاندَر غدير
 کرده حق بر هر دو گیتی سیّد و سلطان تو را
 مر تو را تشریف امکان داد یزدان از ازل
 تا کند زیب و طراز عالم امکان تو را
 ذات تو قائم به یزدان، ذات ما قائم به توست
 جلوه ذات‌اند عقل و نفس و جسم و جان تو را
 ممر ما باید زبانی دیگر و طبعی دگر
 تا شوم چونان که شایسته است مدحت خوان تو را
 با زبانی این چنین و با بیانی این چنین
 خود کجا شاید سرودن مدحتی شایان تو را
 نک زدم از راستی در دامنست دست امید
 فرّخ آن کز راستی زد دست در دامن تو را^۱

۱- دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار «ملک الشعراء»، ج ۱، ۲، ۱۳۴۴ هـ. ش. از انتشارات امیر کبیر، تهران.

تهنیت غدیر و منقبت امیر علیه السلام

بنواختی به لطفم و هم سوختی به ناز
لطف تو روح پرور و ناز تو جانگداز
اندر شکنج زلف تو دل رفت و برنگشت
کو خسته بود و راه بسی دور و بس دراز
ای آفرین به نرگس مستت بنامش
کز یک نگه گرفت جهانی به ترکتاز
از ترکتاز چشم تو ویران حصار دل
شهری خراب و ریخته در وی سپاه ناز
ساقی بیا که روز نشاط است و صبح عید
گردون به رقص اندر و ناهید نغمه ساز
رضوان گلاب و مشک فشاند ز باغ خلد
بر محفلی که راست شد امروز در حجاز
جبریل ایستاده که یابد نفوذ امر
در خطبه مصطفی لب جان بخش کرده باز
منبر کشیده سر به سوی کرسی فلک
و این بلعجب که بود چنان منبر از جهاز

ای شاهباز سدره‌نشین بال و پر گشای
 بر دوش و دست شاه سزد جای شاهباز
 برهان خویش خواست چو ماهی در آسمان
 کردش بلند تا نگرندش بر آن فراز
 آن راز را که در دل عالم نهفته بود
 برداشت عقده از دل و بنمود کشف راز
 گفت این که بنگریدش: «هَذَا وَلِيُّكُمْ»
 دارید اگر که چشم بصیرت، کنید باز
 هم حَجَّت من آمده هم مدّعی من
 از حَجَّت است دعوی حُسن تو بی‌نیاز
 بین مجاز تا به حقیقت بسی ره است
 حق را ز باطل است چو خورشید امتیاز
 امروز شیعیان علی در غدیر خم
 چون گل شکفته روی و چو سروند سرفراز
 چون سوسن و هزار به هنگام تهنیت
 سلمان مدیح‌گستر و حُسان‌سخن طراز
 یا صاحب‌الولایه یا مرتضی علی
 ای کرده لطف جانب درویش در نماز
 بنهاده بر امید کرم بنده «آیتی»
 بر آستان جاه و جلالت رخ نیاز^۱

۱- بهارستان، آیه الله حاج شیخ محمد حسین آیتی، ج ۲، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ص ۳۸۱.

عید سعید غدیر

ای آن که می‌بری غم دل با سخنوری
برخیز و شاد زی تو به آیین دلبری
زیرا که بوستان شده از ابر آذری
پر از گل شقایق و ریحان عنبری

گویی شده است باغ و چمن فرش از حریر

سُنبُل چو زلف دلبر ما گشته تار تار
نرگس شده است دیده مستانه اش خُمار
از فیض ابر، جام شقایق پُر از عَقار
بر شاخ گل به ناله کوکوست فاختار

بلبل به باغ می‌کشد از عشق گل صفیر

ناز و شده چو طُره لیلی پر از شکن
غنچه ز شور عشق، دریده است پیرهن
افراخته است بر سر او چتر، نارون
در باغ بُلبلان همه کردند انجمن

رفته سُرویشان، همه تا گنبد اثیر

در جلوه نسترن به لب جویبارهاست
غنچه شکفته چون دهن گل‌عدارهاست
از شوق بر لب گلِ نرگس شعارهاست
ساغر به کف گرفته و پُر از عقارهاست

لاله فکنده است به دشت و دمن سریر

ای روشن از فروغ رخت چشم انس و جان
وای شهریار مُلکِ یقین خسرو زمان
ای نور دیدهٔ من وای یار مهربان
برخیز و می به ساغر عشقم بریز هان

کامروز مست باده شوم از خُم غدیر

در وادی غدیر به فرمان ذوالکرام
آمد امینِ وحی به نزد شه انام
گفتا پس از سلام و تحیات و احترام
ابلاغ کن ز راه محبت به خاص و عام

کز بعد تو علی است به خلق جهان امیر

اُمّت سپس به گفتهٔ پیغمبر خدا
کردند از جهاز شتر منبری بپا
آن منبری که گشت کمین پایده اش سما
آن منبری که داده ز انوار خود ضیا

بر صد هزار مهر و هزاران مه مُنیر

بر اوج منبر آن شه دین چون قدم نهاد
بر پیکر مُنافقِ دون لرزه او فتاد
وانگه گشود لب به سخن از ره و داد
واز رحلتش خبر به همه خاص و عام داد

یعنی که بایدم ز جهان رفت ناگزیر

فرمود بشنوید همه گفته‌های من
چون گشته وقت رفتن من سوی ذوالمنن
بگذاشتم کنون دو امانت ز خویشتن
زین دو بجوید آن‌که تمسک به هر ز من

باشم به روز حشر منش یار و دستگیر

آن دو امانتی که نهم بعد خود به جا
قرآن و عترت است که چون جان بود مرا
تا روز حشر این دو نگردد ز هم جدا
بر اهل بیت من نکند هیچ کس جفا

کس این دو را به هیچ زمان نشمرد حقیر

زین گفته‌ها که پشت ستمبارگان شکست
گفتی که تیر بود و به قلب عدو نشست
بر دشمنان دین ره تزویر و حيله بست
آنکه نبی گرفت علی را به روی دست

در پیش چشم خلق همه از جوان و پیر

فرمود ای گروه به هر کس منم ولی
از بعد من ولی ب‌ودش در جهان علی
این حکم نیست از من و هست از خدا بلی
کاینک شده است نازل از خالق جلی

زیرا علی است از همه بیناتر و بصیر

یارب علی به مرتبه باشد چو جان من
گوید سخن به خلق همه از زبان من
آگه بود ز راز نهان و عیان من

احباب او تو جای بده در جنانِ من

اعدای او ببر به سوی وادی سعیر

ای خالق دو عالم و ای حیّ بی‌نیاز

لازم هر آنچه بود بگفتم به سوز و ساز

شد ختم چون که خطبه آن خسرو حجاز

آمد فرود و بُرد به درگاه حق نماز

گفتا سپس به خُرد و کلان آن شه شهیر:

کایند خدمت علی آن شاه انس و جان

گویند تهنیت همه او را به عزّ و شان

کردند دوستان همه بیعت در آن زمان

دادند مژده باد علی را به صد زبان

گشتند جمله شاد ز فرموده بشیر

یارب به آبروی علی شهریار دین

بگذر ز جُرم ما همه در روز واپسین

ما را که می‌نهم به خاک درت جبین

مپسند روز حشر گرفتار و دل غمین

خاصه «نجومی» آن‌که به عشقت بود اسیر^۱

عید سعید غدیر

برخیز که مُلک جان، گردید بهشت آیین

بستند به هر بُستان، از لاله و گل آذین

شادند همه یاران، کس نیست دگر غمگین

۱- دیوان نجومی خراسانی، نقد و تدوین: حسین نجومیان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳

بنگر به دو صد عنوان، با چشم حقیقت بین
کز راه به باغ دین، آمد مه فروردین

با جلوه بلقیسی، با فرّ سلیمانی

نوروز به بستان زد، خرگاه به فیروزی
افراشت لوا هرسو، با نزهت و بهروزی
شد باد صبا گل را، چون بنده به در یوزی
بلبل بر گل آمد، با نغمه نوروزی
برخیز و بزن بر هم، آیین غم آموزی

دل را برهان یکدم، از بی سرو سامانی

رفت از دل ما ماتم، سور از پی سور آمد
طی گشت زمان غم، هنگام سرور آمد
شادی ز پی شادی، نور از پی نور آمد
عیش و طرب از هر سو، ما را به حضور آمد
از هر شجری رنگی، اکنون به ظهور آمد

در باغ گل و بلبل، رفتند به مهمانی

امروز جهان دین، چون خُلد مُخلّد شد
آیین خداوندی، بر خلق مجدّد شد
دین گشت دگر محکم، اسلام مشیّد شد
جبریل به امر حق، نازل به محمّد ﷺ شد
یعنی علیّ عالی، امروز مؤیّد شد

تا تکیه دهد زین پس، بر مسند سلطانی

آن مهر سپهر دین، و آن شاه اُمم حیدر
آن کس که بود یکسر، بر خلق جهان رهبر
هم بر عربان رهبر، هم بر عجمان سرور

از طاق حرم بُتها، گردید نگون یکسر
چون پای نهادی او، بر شانه پیغمبر

با امر رسولِ حق، در خانه یزدانی

ای آن که بود مهرت، سرمایهٔ انس و جان
از یک نظر لُطف، هر درد شود درمان
تا در دو جهان گردد، هر مشکل ما آسان
بر روی مُحبانت، بگشا دری از احسان
تا باز رسد این سر، روزی به سرو سامان

لطفی به «نجومی» کن، ای مظهرِ رحمانی^۱

عید سعید غدیر

ای یارِ پریچهر من، ای طالعِ فیروز
از خُمّ غدیر آر مرا بادهٔ غم‌سوز
بازآ و بزن نغمه‌ای از پردهٔ نوروز
از باده بیا چهرهٔ چون ماه برافروز

کامروز بودشاد دلِ خلق سراسر

امروز که من مست ز صهبایِ غدیرم
از عالمِ لاهوت رسیده است سفیرم
مدهوش ز پیغامِ دل‌آرای بشیرم
من شیفتهٔ آن شه افلاک سریرم

آن کس که خدا بود و را حامی و یاور

ای ساقیِ مستانِ ره عشقِ هلاقم

۱- دیوان نجومی خراسانی، ص ۷۹

برخیز و بده باده سرشار از آن خُم
کامروز جهان گشته ز فیضش به ترنم:
الْيَوْمَ لَكُمْ دِينُكُمْ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

راضی است از این مستیِ ما حضرت داور

جبریل به فرمانِ خداسوی زمین شد
آوای شمع تا فلک و عرش برین شد
دست همه با دستِ خداوند قرین شد
احباب همه شاد و دل خصم غمین شد

زیرا که علی بنشست بر جای پیمبر

آنان که رهی جز ره عشاق نپویند
از بحر کرم جز گهر مهر نجویند
جز ذکر علی در همه احوال نگویند
مانند خلیل از همه جا دست بشویند

بی‌باک گذارند قدم جانبِ آذر

من بیم ز اعدای بداندیش ندارم
جز مهر تو جانا به دلِ خویش ندارم
با لطف تو اندوه کم و بیش ندارم
از جنت و دوزخ غم و تشویش ندارم

حبّ تو مرا بس بود ای ساقی کوثر^۱

۱- دیوان نجومی خراسانی، ص ۸۱، ۸۲

صادق سرمد

(و: ۱۳۳۹ هـ ش)

عید غدیر خم

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد
محمّد است که بی مثل و بی نظیر آمد
ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل
که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد
عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند
که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد
به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد
که دور سلطنت واحد قدیر آمد
بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین
بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد
نخست مرد خدایی که دست بیعت داد
رسول را به صبح و مساظهر آمد
علی ولیّ خدا صاحب ولایت بود
که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد

بدان مثابه که هارون وزیر موسی بود
 علی معین رسول آمد و وزیر آمد
 به پاس خدمت پیمان، شه ولایت شد
 که مست جام ولا از خُم غدیر آمد
 علی به خدمت اسلام فضل سبقت داشت
 که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد
 علی ز روز صغر از کبار امت بود
 اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد
 وصایت علی آموخت حکمتی ما را
 که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد
 که پیشوایی ملت نصیب مردانی است
 که سبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد
 اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
 نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
 امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!
 که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد
 علی نداد به باطل حقی ز بیت المال
 که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد
 علی نخورد غذایی که سیر برخیزد
 مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد
 علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر
 که دولتش به طرفداری فقیر آمد
 علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
 نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد

علی ز مظلّمه خلق سخت می‌ترسید
 که حق به مظلّمه خلق سختگیر آمد
 درود باد بر آن ملّتی که رهبر وی
 چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
 غدیر حُم نه همین عید مذهبی ما راست
 که عید ملی ما نیز در غدیر آمد^۱
 به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت
 درود باد بر ایران که نقش تاریخش
 ز مهر آل علی نقش هر ضمیر آمد
 درود باد بر ایران که انتقام علی
 ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد
 سخن به مدح علی کس نگفت چون «سرمد»
 اگر هزار سراینده و دبیر آمد^۲

۱- برابر برخی روایات عید غدیر با تحویل حمل و نوروز مطابق بوده است.

۲- سروده‌هایی برای مولا علی (علیه السلام)، کتاب‌سرا، تهران، خردادماه ۱۳۶۳ ه. ش.

حسینعلی منشی کاشانی

(ت: ۱۲۷۱ هـ. ش - و: ۱۳۴۹ هـ. ش)

[عید سعید غدیر]

فرّخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر
که باشد از حد فزون، مبارک و دلپذیر
به امر یزدان پاک، به حکم حیّ قدیر
نبی به روزی چنین، ساخت علی را امیر

به جمله مؤمنین به زمره مؤمنات

چون که به خمّ غدیر کرد پیمبر نزول
گردِ قدومش کشید، فلک به چشم قبول
از أَحَد لم یزل، وز صمد لایَزول
حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلات

پس از سلام و صلات، باز رساند این پیام
که ای امام امم، که ای رسول انام
«بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» بر خاص و عام
و گر نه بنموده ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه حادثات

ای شه عالی نسب، وی مه والاجناب
ز ایزد آورده‌ام، چنین به سویت خطاب
که در بر مرد و زن، به محضر شیخ و شاب
خیز و علی را نمای، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آن که هست دین خدا را نصیر
علی بود آن که هست بهر تو یار و ظهیر
ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر
نیست به احکام دین پس از تو چون او خبیر

از همه داناترست بر سنن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی
بر همه کائنات ولی والاستی
آن که به توحید و شرک فزودی و کاستی
کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا ملحُ أجاج، هذا عذبُ فرات

همین علی بود و بس که مر تو را یار بود
به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود
به کار دینش مدام کوشش بسیار بود
قاتل کفار گشت، قاصع فجّار بود

به خاک خواری فکند تن از طغات و عُصات

گرفت ختم رُسل دست علی را به دست
چنان که مشهور شد بر همه بالا و پست
گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست
علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نِعَم الامیر علی است خیرالوَلات

محبّ او را حبیب داور و دادار باد
عدوی او را عدو ایزد قهّار باد
یاور او را خدای، یار و مددکار باد
خاذل او نزد حق در دو جهان خوار باد

هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال
خطاب عزّت رسید از سُبُحات جلال
که دین اسلام یافت اینک حدّ کمال
نعمت من شد تمام به مسلمین بالمال

از این عمل راضی است ذات جمیل الصّفات

ای مَلِک مُلک دین علی عالی مقام
که حق تو را ساخته وصیّ خیرالانام
منطق «منشی» کند، مدح تو هر صبح و شام
به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مُدام

که هست باری گران او را از سیئات

جهان بود تا به جای، باد به جا نام تو
توسن ایّام باد، تا به ابد رام تو
کوس ولایت زنند، بر زبَر بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو

این یک خیر المَساء و ان یک نِعَم الغدات^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، صص ۱۱۳، ۱۱۴ و ۱۱۵

هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست

ای برادر تا به کی داری ز دور روزگار
در تن از تشویش تاب و بر دل از ادبار، بار
شکوه در وقت تعب کم کن که با هم توأم است
درد و دارو، زشت و زیبا، رنج و راحت، گنج و مار
از جهان بی وفا رسم وفا کردن مسخواه
وز درخت بی ثمر چشم ثمر دادن مدار
هر کسی برچید دامان تعلق زین چمن
از سموم فتنه همچون سرو ماند بر کنار
گر که خواهی گلشن جانت بگیرد خرّمی
رو خس و خار هوی و آزار از بن برآر
رنجه مانی گر برنجی از قضای آسمان
شاد باشی گر نخواهی جز رضای کردگار
جای اندر کنج عزلت کردن از بی همتی است
ماکیان از بی پری در خانه می گیرد قرار

مرد میدان حقیقت کی گریزد از میان؟
 غرق دریای محبت کی درافتد بر کنار؟
 تا طریق مهر می‌پویی، مترس از رنج راه
 تا شراب عشق می‌نوشی میندیش از خمار
 نوبت عشق و نشاط است از چه هستی دل غمین؟
 فرصت سور و سرور است از چه هستی سوگوار
 روز ناکامی گذشت آن به که باشی کامران
 وقت ناشادی گذشت آن به که باشی شادخوار
 از چه در این گلستان چون غنچه باشی تنگدل
 وز چه در این بوستان چون لاله مانی داغدار؟
 گر نباشی در چنین روزی به شادی پایبند
 شاخه خشکی که نومید است از خود در بهار
 تا که دست دشمن حق درنیاید ز آستین
 شد برون از آستین امروز دست کردگار
 آمد آن شاهی که اندر وصف ذاتش گفته‌اند
 «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار»
 روح مطلق، شیر حق، شاه نجف، صهر رسول
 عین ایمان، اصل دین، کان کرم، کوه وقار
 جسم دانش، جان بینش، دست قدرت، پای شوق
 روی طالع، روح خوشبختی، روان افتخار
 دفتر حکمت، کتاب فضل، دیوان کمال
 آفتاب عزّ و شوکت، آسمان اقتدار
 میوه باغ سه روح و پنج حس و شش جهت
 یکسر سردار دو عالم، سرور هفت و چهار

کاخ دین را پایگاه و باغ حق را باغبان
 ملک جان را پادشاه و شهر دل را شهریار
 درس رحمت را کتاب و روی زحمت را نقاب
 جام دانش را شراب و شمع بینش را شرار
 ناامیدان را امید و ناتوانان را توان
 ناشکیبان را شکیب و بی‌قراران را قرار
 در خلافت عدل او کاخ امان را بام و در
 در فتوت جود او شاخ کرم را برگ و بار
 پند او پندی که شد دست خطا را دستبند
 لفظ او دُرّی که شد گوش سخن را گوشوار
 آن‌که باشد نزد جودش صد چو حاتم شرمگین
 و آن‌که باشد پیش علمش صد چو لقمان شرمسار
 عقل عاجز شد ز وصف دانش و تقوای او
 کان فزون بود از حساب و این برون بود از شمار
 گفت پیغمبر که بعد از من علی رهبر بود
 در ره دین خدا و سنت پروردگار
 هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست
 هر که ما را یار باشد گو علی را باش یار
 «حالت» ارخواهی که در محشر نباشی روسیاه
 روشن از مهر علی شو در نهان و آشکار^۱

۱- دیوان حالت، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱ ه. ش، ص ۱۹۹

[علی بهین مظهر انسان]

یا علی نام تو بردم نه غمی ماند و نه همی
یَا أَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی
گویا هیچ نه همی به دلم بوده، نه غمی
یَا أَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی
تو که از مرگ و حیات این همه فخری و مباهات
علی ای قبله حاجات
گویی آن دزد شقی تیغ نیالوده به سُمِّی
یَا أَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی
گویی آن فاجعه دشت بلا هیچ نبوده است
در این غم نگشوده است
سینه هیچ شهیدی نخراشیده به سُمِّی
یَا أَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی
حق اگر جلوۀ با وجه اتم کرده در انسان
کان نه سهل است و نه آسان
به خود حق که تو آن جلوۀ با وجه اتمی

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

منکر عید غدیر خم و آن خطبه و تنزیل

کر و کور است و عزازیل

باکر و کور چه عید و چه غدیری و چه خمی

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

در تولا هم اگر سهو ولایت! چه سفاهت؟

اف بر این شم فقاقت

بی ولای علی و آل، چه فقهی و چه شمی!

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

تو کم و کیف جهانی و به کمبود تو دنیا

از ثری تا به ثریا

شر و شور است و دگر هیچ نه کیفی و نه کمی

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

آدمی جامع جمعیت و موجود اتم است

گر به معنای اعم است

تو بهین مظهر انسان و به معنای اعمی

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

چون بود آدم کامل غرض از خلقت عالم

پس به ذریه آدم

جز شما مهد نبوت نبود چیز مهمی

يَا بَـٰبِيَ اَنْتَ وَ اُمِّي

عاشق توست که مستوجب مدح است و معظم

منکرت مستحق ذم

وز تو بیگانه نیازد نه به مدحی نه به ذمی

يَا بَیْ اَنْتَ وَ اُمِّی

بی تو ای شیر خدا سَبَّحِه و دستار مسلمان

شده باز یچهُ شیطان

این چه بوزینه که سرها همه را بسته به دَمِّی

يَا بَیْ اَنْتَ وَ اُمِّی

لشکر کفر اگر موج زند در همه دنیا

همه طوفان همه دریا

چه کند با تو که چون صخره صَمّا و اصمّی

يَا بَیْ اَنْتَ وَ اُمِّی

یا علی خواهمت آن شعلهُ تیغ زرافشان

هم بدو کفر سرافشان

بایدم این لَمَعانْ دیده، ندانم به چه لِمّی

يَا بَیْ اَنْتَ وَ اُمِّی^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، صص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

در غدیر خم

در غدیر خم، نبی خشت از سر خُم برگرفت
 خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت
 از خم خُم خلافت در غدیر خم بلی
 ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت
 گوش گردون گشت کرازهای و هوی می کشان
 کز می حبّ علی امروز مستی در گرفت
 یک طرف شوری بپا سلمان کند عماروار
 یک طرف میخانه را مقدار چون بوذر گرفت
 دوستان را گاه شادی شد به رغم دشمنان
 خواجگیّ خواجه قنبر ز دل غم برگرفت
 خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مشووم خصم
 سنگبارانش خدا از طارم اخضر گرفت
 سنگ بر پیمانه افکندن ز بد مستی چه سود
 سنگ بر سر زن که جای مصطفی حیدر گرفت

آری آری مرتضی بر مسند احمد نشست
 آری آری «هل اتی» از «انما» افسر گرفت
 تا به پایان آورد امر رسالت را رسول
 دامن همت پی ابلاغ «بلغ» برگرفت
 ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز
 صاحب منبر مکان بر عرشه منبر گرفت
 تا «یدالله فوق ایدیهم» عیان گردد به خلق
 دست پیش آورد و دست حیدر صفدر گرفت
 آسمان یا لَیْسَنی کُنْتُ تُراب از دل سرود
 بوتراب آن دم که جا بر دست پیغمبر گرفت
 گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»
 حیدرش سرور بود آن کو مرا سرور گرفت
 جانشین و قاضی دین و وصی من علی است
 این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت
 بین امواج مخالف کشتی دین خدای
 از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر گرفت
 بُد همای طبع من بشکسته پر از سنگ غم
 باز از عشق علی زی اوج معنی پر گرفت
 «خوشدل» از فیض مدیح شاه مردان مرتضی
 حالی از تیغ زبان، مُلک سخن یکسر گرفت^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، صص ۱۵۰، ۱۵۱

مَكْرَم اصفهانی

(ت: ۱۳۰۴ هـ. ق - و: ۱۳۴۴ هـ. ش)

عید غدیر

در حجّ وداع نبی از گنبد گردون
روح القدس آمد به زمین روز همایون
بر ختم رسل تهنیت از خالق بیچون
در روز غدیر آمد و آورد که اکنون

بَلِّغْ وَ بِمَا أُنْزِلَ مِنْ رَبِّكَ إِعْمَلْ

فرمان خدای احد آمد سوی احمد
کای بنده زیبنده وای عبد مؤید
در امر خلافت کنمت امر مجدّد
باید بری امروز تو یرلیغ مؤکّد

باید کنی امروز تو تبلیغ مُعَجَّل

اندیشه مکن زان که کند وسوسه خناس
در باب علی یَعْصِمُكَ اللَّهُ مِنَ النَّاسِ
باید بشناسانیش امروز به شناس
بازار خَزَف بشکنی از حُقّه الماس

حق را کنی آن گونه که حق گفت مُدَّلِّل

امروز اگر این ره مقصود نبویی
وین صفحه پر خار و خس امروز نشویی
بر دست گل تازه نگیری و نبویی
یا آن چه خدا گفته بگویی، تو نگویی

تبلیغ رسالت ز تو نایافته فیصل

بر پا ز جهاز شتر از امر پیمبر
شد منبری آن جا و نبی رفت به منبر
بر حمد و به تهلیل خدا گشت ثناگر
مردم همه گرد آمده از کهنتر و مهتر

تا آن که چه صادر شود از صادر اول

بگرفت کمر بند علی سید بطحا
از دست نبی دست خدا رفت به بالا
بر خلق خدا سرّ خدا کرده هویدا
از رتبه عالی چو علی رفت به اعلا

شد بر همه اولی چه ز اعلا و چه اسفل

پس ختم رُسل روی سخن کرد به مردم
زد بانگ که: «هَلْ لَسْتُ بِكُمْ اَوَّلٰی مِنْكُمْ؟»
گفتند: بلی، با شعف و شوق و تبسم
و آن گاه نبی بار دگر کرد تکلم

در وصف علی کرد بیانات مطوّل

کای فرقه ز مرد و زن و اعراب و قبایل
امروز به من پیک الهی شده نازل
این بار گران را بر سائمش به منزل
شاهد همه باشید به حق، حق شده و اصل

یعنی که خلافت به علی گشت محوّل

هر نفس نفیسی که بر او نفس من اولی است
این شخص شخیصش علیّ اش سیّد و مولا است
بر دامن پاکش همه را دست توّلاست
در حقّ علی قول خداوند تعالی است

بُد دین شما کامل و امروز شد اکمل

امروز علی را به خلافت بنشاندم
بر نقشه باطل خط بطلان بکشاندم
بر سطح زمین تخم ولایت بفشاندم
شهدی به مذاق همه عالم بچشاندم

بر کام یکی، شهد و به یک ذائقه، حنظل

یا رب به مدد کار علی باش مددکار
آزار کن آن را که علی را کند آزار
هر کس که علی را بکند خوار بکن خوار
بِن عمّ مرا در همه جا باش نگهدار

مخدول کن آن کس که نهد امر تو مجمل

آمد چو ز منبر به زمین سیّد لولاک
از شور زمین غلغله افتاد به افلاک
گفتند علی را که سَمِعْنَا وَاَطَعْنَاک
یا سَیِّدَنَا نَشْکُرُ اَیَّاهُ وَاِیَّاک

فی حَقِّکَ ما جاءَ بنا قد نَتَقَبَّلُ

یا شاه نجف مخزن اسرار الهی
از فرّ تو دارند شهان افسر شاهی

دریای سخای تو بود نامتناهی
«مُکَرَّم» به جز از کوی تو اش نیست پناهی
خواهد کُنیش عقدۀ لایِنَحَلِّ دل حل^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، صص ۱۶-۱۷-۱۸

قصیده غدیریّه

در مدح حضرت شاه اولیاء علی مرتضی علیه من الله التحیه و الثناء

سروش غییم به پرده دل سراید از عشق داستانها
که جز به مهر علی فروزان نگرده انوار آسمانها
چو حسن او ماه دلربایی چو طلعتش جلوه خدایی
چو قامتش سرو با صفایی ندیده چشمی به بوستانها
به هر دل افتد ز مهر نورش بنوشد از باده طهورش
به جامی از کوثر حضورش شود مجرّد تن و روانها
شنیده نیروی سنانش، فکندن عمرو و صد چو آنش
ندیده‌ای قدرت روائش به کشور ملک لامکانها
به ملک جان شاه کشور است او، به شهر علم نبی در است او
به گنج حق پاک گوهر است او، خراج یک جلوه اش جهانها
ز حق مجیب دعای آدم به امر ایزد وصی خاتم
فروغ الله و نور عالم، فدای او جان جان جانها
ظهور عین الکمال ایزد شهود کل الجمال ایزد
به قهر و سطوت جلال ایزد خدا نمایی به چشم جانها

خرد به کار علی است حیران که چیست این سرّ سرّ سبحان
 مثالی از بی مثال یزدان، دراواز آن بی نشان نشانها
 خلیفه الله اعظم است او، معلّم روح آدم است او
 امیر پاکان عالم است او امام مطلق بر انس و جانها
 کتاب ناطق امام بر حق معین طاها ولی مطلق
 خلافتش بر جهان محقّق حکومتش بر تن و روانها
 علی عالی امیر ایمان ولی ایزد خدیو امکان
 وصیّ احمد سمی سبحان جلالش برتر از بیانها
 دو دیده اش بر جمال سرمد دو نرگش مست حسن ایزد
 بهشتیان را به نص احمد دو گوهرش سیّد جوانها
 هزار یک از صفات نکرده وصف ای امیر عالم
 اگر فرستد هزار دفتر، فرشته وحی از آسمانها
 تو ظلّ خورشید لایزالی، تو ذات بیمثل را مثالی
 تو ساقی جرعه وصالی به باغ رضوان به بوستانها
 تو جوهر قدرت خدایی تخلّق وصف کبریایی
 ز مهر حق در مثل ضیایی تو را سزد قدر و عزّ و شانها
 تو در غدیر از خدای قادر امیر باطن شدی و ظاهر
 که تاجداری شرع اطهر توراست شایسته نی فلانها
 به ملک دین جز تو شه نزیب بر این فلک جز تو مه نزیب
 شهی به هر دل سیه نزیب تویی گل و خارت این و آنها
 تو بسمل دفتر خدایی، به کشتی شرع ناخدایی
 شهنشه تاج ائِمایی ثنای حسن تو بر زبانها
 تو خسرو هلّ اتی مقامی بشیر رحمت به خاص و عامی
 ز کوثر عشق یا رجامی به عاشقان بخش و تشنه جانها

تویی که شمشیر آبدارت فکند سرها به خاک ذلت
بس آتش قهر و اقتدارت ز مشرکان سوخت دودمانها
ز امر بلغ به حکم ایزد شدی تو چون جانشین احمد
رقیب گشت از حسد مغلّد به نار محرومی از جنانها
به شکر اعزاز پادشاهی به شیعیان از کرم نگاهی
مخواه ما را بدین تباهی نظر کن ای شه به پاسبانها
تو پرده دار ظهور ذاتی تو آینه جلوه صفاتی
تو کشتی نوح را نجاتی فراتر از گردش زمانها
چو خوانمی دفتر و کتابت فصاحت بیحد کلامت
فزایدم معرفت پیامت زدایدم شبهت و گمانها
تسارک آن خوش کتاب ایمان مفسّر مجملات قرآن
فصاحتش نور چشم سحبان مسخرش عقل نکته دانها
به خیل خوبان تو پیشوایی براهل دل شاه اولیایی
غرض ز معراج مصطفایی که آرد از غیبت ارمغانها
شبی که راز کمیل خوانم چو شمع روشن شود روانم
ز شوق از دیده خون فشانم ز دل کشم ناله و فغانها
صبح اگر خوانمی دعایت به پیشگاه ازل ثنایت
به چشم دل بینی صفایت در آن حقایق وز آن بیانها
ز علم و عقل و سخا و قدرت به زهد و حلم و تقی و همت
ندید چشم جهان مثال نه در زمین نی در آسمانها
به سجده گه سر نهادی ز جور ابن ملجم مرادی
به گلشن قدس پرگشادی برستی از جور سرگرانها
به تیغ زهر آبداده ناگاه شکافت آن جبهه به از ماه
فرشته فریاد زد که الله برآمد از قد سیان فغانها

منم (الهی) گدای کویت ز هر طرف چشم دل به سویت
که افتدم یک نظر به رویت به وقت رحلت ز جسم جانها
الهییم بنده تو شام به کوی عشقت فتاده را هم
که بخشد ار غرقه در گناهم محبتت ز آتشم امانها^۱

۱- کلیات دیوان حکیم الهی قمشهای، انتشارات علمیّه اسلامیّه، چاپ چهارم ۱۴۰۸هـ.ق، تهران، ص ۳۲۰

دکتر قاسم رسا

(و: ۱۳۵۶ ه. ش)

غدیریّه

آسمان خواهد که امشب با زمین ساغر زند
جامی از صهبای روح انگیز و جان پرور زند
ساقی گلچهره امشب جلوۀ دیگر کند
مطرب خوش نغمه امشب پرده دیگر زند
آسمان پوشیده بر تن پرنیان نیلگون
خویشان را چون عروسان زینت و زیور زند
گوشوار سیمگون بر گوش آویزد ز ماه
حلقه‌ها از درّ و مروارید و از گوهر زند
ماه امشب خوش نشسته در میان اختران
گاه نوشد باده گاهی بوسه بر اختر زند
دست افشان کهکشان و پای کوبان مشتری
زهره در آغوش پروین باده در ساغر زند
این همه زیور به خود بسته است امشب آسمان
تا مگر جامی ز دست ساقی کوثر زند

آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست؟ گفت
 چون که فردا آفتاب از برج خاور سر زند
 من در آن بزمی کنم خدمت که شاه انبیا
 مصطفی ﷺ تاج ولایت بر سر حیدر زند
 در غدیر خم چو دریا خلق خیزد موج موج
 کشتی لولاک چون آن جا رسد لنگر زند
 بر جهاز اشتران خواند محمد ﷺ خطبه‌ای
 خطبه‌ای کاندلر حلاوت طعنه بر شکر زند
 کاین علی باشد ولی الله، باید بعد من
 بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند
 هر که من مولای اویم بعد من مولاش اوست
 مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند
 من همان شهرم که باشد چون علی آن را دری
 ره به شهر علم یابد هر که بر این در زند
 آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمین
 بوسه بر پای علی داماد پیغمبر زند
 گفت جبریل امین را حق که بعد از مصطفی
 سگه شاهی به نام حیدر صفدر زند
 آن که خاکش رونق فردوس رضوان بشکند
 و آن که کاخش تکیه بر نه گنبد اخضر زند
 آن که قهرش لرزه بر اندام دشمن افکند
 و آن که خشمش آتش اندر قلعه خیبر زند
 نیست اورنگ خلافت جز سزاوار علی
 پیش سلطان لاف شاهی گو گدا کمتر زند

اوست محور در فضا هر ذره‌ای گردنده‌ای است

چرخ این گردنده‌ها بر گرد این محور زند

چرخ برچینند بساط داوران را از زمین

تکیه چون بر مسند دین، آیت داور زند

بنده دربار شاهی باش کز قدر و جلال

ناز بر خاقان فروشد طعنه بر قیصر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده‌ها بر پرچم دارا و اسکندر زند

طبع شعر من کجا و مدح شاه اولیا

طایر اندیشه آن جا کی تواند پر زند؟!

در پناه لطفش آساید «رسا» چون خسته دل

دست بر دامان او در دامن محشر زند

صحنه غدیر

می‌رسد از «خم» ندایی دلپذیر	کز ره آمد کاروانی با بشیر
از درای کاروان «خم» در خروش	وز خروش «خم» جهانی پر صفیر
دست‌افشان از نشاط افلاکیان	پای‌کوبان از طرب برنا و پیر
سالکان راه حق را زیر پاست	نرمتر خار مگیلان از حریر
از سفارتخانه کبرای حق	با همایون نامه نازل شد سفیر
از حریم کبریا آمد سروش	تا گشاید پرده از رازی خطیر
کرد روشن صحنه اسلام را	صحنه تاریخی عید غدیر
از وداع کعبه چون شد رهسپار	خواجه لولاک با جمعی کثیر
در غدیر خم به شاه انبیا	گشت فرمان صادر از حیّ قدیر
کای محمد ﷺ کن رسالت را تمام	کن فضا را روشن از بدر منیر

بر علی امر ولایت را سپار
 از جهاز اشتران آماده ساخت
 خواند بر منبر پس از حمد خدای
 کاین علی باشد ولی کردگار
 نور او سرگشتگان را رهنما
 پارسایی عارف و بیدار دل
 بر ضعیفان پیشوایی مهربان
 اوست اقلیم قدر را حکمران
 در شجاعت شهسواری بی قرین
 رهبر آزادگان کز روی لطف
 بار ذلت گیرد از دوش گدا
 در فنون رزم سرداری بزرگ
 جملگی دادند با دست خدای
 مدعی را با علی هرگز مسنج
 جز مسیر حق «رسا» راهی میوی
 کاو بود شایسته تاج و سریر
 منبری پیغمبر روشن ضمیر
 خطبه‌ای شیوا و نغز و دلپذیر
 بعد من بر خلق مولی و امیر
 لطف او افتادگان را دستگیر
 رهبری دانا و بینا و بصیر
 بر ستمکاران امیری سختگیر
 اوست دیوان قضا را سردبیر
 در عدالت شهریاری بی نظیر
 بند غم بگشاید از پای اسیر
 گرد محنت شوید از روی فقیر
 در مقام فضل استادی شهر
 دست بیعت از صغیر و از کبیر
 (گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر)
 هست راه رستگاری این مسیر

جشن ولایت

از «خم» رسید مژده که جشن ولایت است
 لبریز خم ز باده لطف و عنایت است
 خمخانه ولایت مولی گشوده شد
 ساقی ز جای خیز که وقت سقایت است
 در صحنه غدیر به فرمان کبریا
 در اهتزاز پرچم شاه ولایت است

آری علی پسر عم و داماد مصطفی
 شایسته خلافت و امر وصایت است
 زان چشمه زلال که جوشید در غدیر
 انهار معرفت همه جا در سرایت است
 گفتار او شکوفه باغ فضیلت است
 رخسار او طلیعه صبح هدایت است
 آینه‌ای که مظهر اخلاص و بندگی است
 گنجینه‌ای که منبع هوش و درایت است
 ذات علی است مظهر آیات کبریا
 حیران بشر ز خلقت این طرفه آیت است
 برنامه خلافت سلطان اولیا
 انفاق و دستگیری و عدل و رعایت است
 دعوت به اتحاد و صفا و یگانگی است
 دوری ز اختلاف و فریب و سعایت است
 از زهد و فضل و جود و جوانمردی علی
 در صفحه وجود هزاران حکایت است
 گنجینه لئالی طبع بلند او
 مشحون ز پند و حکمت و وعظ و روایت است
 اسلام آبرو زدم ذوالفقار یافت
 شاهی که آیت ظفرش نقش رایت است
 محراب راز ماتم آن قبله نیاز
 در دل هنوز ناله و بر لب شکایت است
 از خون پاک فرق علی جبهه وجود
 خونین هنوز بر اثر آن جنایت است

با چهره شکفته شتابد به سوی حق
 آن را که بر قضای الهی رضایت است
 ما را زبان خامه توصیف نارساست
 اوصاف خانه زاد خدا بی نهایت است
 تا سایه ولای علی بر دیار ماست
 ایمن نشین که کشور ما در حمایت است
 ما را بدوست چشم شفاعت به رستخیز
 آن جا ز دوست گوشه چشمی کفایت است
 طبع «رسا» چو چشمه تراوش کند هنوز
 چون متصل به چشمه فیض و عنایت است
 یدالله فوق ایدیهیم

مصطفی در غدیر خم که رسید	گشت ملهم ز جانب ملهم
چون علی را گرفت بر سر دست	از پی امثال امر مهم
ناگه از آسمان ندا برخاست	که: یدالله فوق ایدیهیم ^۱

۱- دیوان کامل دکتر رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۸ ه.ش، صفحات ۴۸/۴۴/۴۱/۴۰

غذیریّه و مدح حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

سایان باور نکردم مه شود بر آفتاب
تا ندیدم بر فراز دست احمد بو تراب
آری آری ماه بر خورشید گردد سایان
مصطفی گر آفتاب آید علی گر ماهتاب
قرص مه از آفتاب ار می کند کسب ضیا
از چه آن خورشید از این مه سایه سازد اکتساب
سایان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:
هر که را باشد به سر این سایه گردد کامیاب
بر فراز دست خود او را گرفت از آن جهت
تا نماید مطلبی از امر حق در احتجاب
در غدیر خم چو شد از سوی خلاق مجید
کرد جبریل امینش امر بلّغ را خطاب
کای رسول حق به جای خویشتن منصوب کن
آن که باشد حجّت حق و تو را نایب مناب
تا به کی مهر درخشان داشتن در پشت ابر
تا به چند اسرار یزدان را نهفتن در حجاب

بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول
 ساز آتَمَتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی را فتح باب
 جابه او رنگ خلافت ده شهی را کز ازل
 دعوت پیغمبران با حبّ او شد مستجاب
 نه به فرق خسروی تاج و صایت آن که زد
 از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب
 پس نبی بر امتثال امر یزدان کرد امر
 منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب
 چون بپا گردید آن منبر بر آمد اندر آن
 خواند نزد خود علی را آن شه مالک رقاب
 بر فراز دست خود او را بدان حالت ببرد
 کاشکارا شد سپیدی زیر کتف آن جناب
 گفت چون من رخت ببرندم از این دار فنا
 باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب
 می گذارم دو امانت را به جای خویشتن
 کآن دو می باشند هادی خلق را از شیخ و شاب
 تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من
 نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم الحساب
 اول از آن دو، کلام الله منزل هست، آنک
 نی شود حرفی از آن تفسیر، در هفتاد باب
 دومین از آن دو می باشد مطهر عترتم
 که خدا توصیفشان فرمود در ام الکتاب
 هر که را مولا منم او راست مولی این علی
 هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب
 امر او امر منست و امر من امر خدا
 کرده بر من بس عذاب آن کس که کرد او را عذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست
 بغض او بئس العذاب و حب او حسن المآب
 ای ولی الله تو بودی بو تراب آن گاه آنک
 غوطه ور بد هیکل آدم هنوز اندر تراب
 همچو طفلی کاو نمی خسبد به مهد از شوق شیر
 بهر خون کین نخسبد ذوالفقارت در قراب
 معتصم بر حبل حبت گر شود شیطان به حشر
 می تواند خلق عالم را رهاند از عذاب
 لاله یی بی امر تو هرگز نروید از زمین
 ژاله یی بی اذن تو هرگز نبارد از سحاب
 علم تو نخلیست کان را مهر رخسانست بار
 کوی تو شهریست کان را عرش یزدانست باب
 یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنت نعیم
 یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب
 از شمیم خلق تو هر هشت جنت یک شمیم
 وز محیط علم تو هر هفت دریا یک حباب
 ای شه ملک نجف وای مخزن اسرار حق
 چند «طائی» ز اشتیاق در گهت در پیچ و تاب؟
 گر برانی شاگرد ستم و بر بخوانی ذاکرم
 این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب^۱

۱- کلیات دیوان طائی شمیرانی، ج ۲، ۱۳۶۶ ه. ش - تهران، صص ۳۱ و ۴۱، ۳۲۵

غذیره

منت بنهاد ایزد امروز به مردم
کامد به نبی آیت اَثَمْتُ عَلَیْکُمْ
آورد سزاوار سزا را به کف امروز
گشتند رها خلق ز هر سوء تفاهم
آن شاه که بدلائق دیهیم ولایت
بنشست به اورنک خلافت به ترثم
شد امر ز حق بَلَّغْ ما انزل الیک
کای ختم رسل هادی کل بحر تنعم
تا چند پس ابر بود نیر اعظم
تا کی در مقصود ز انظار بود گم
بردار دگر پرده ز اسرار رسالت
آن راز دگر فاش نما در بر مردم
بر تخت خلافت بنشان آن که به هر عصر
برهاند رسولان را از رنج و تالم

یعنی که علی را بنشان جای خود امروز
 آن شاه که دارد به همه خلق تقدّم
 جز او که بود لایق این رتبه عالی؟
 آن جاکه بود آب چه آید ز تیمم!
 گر شهر علومی تو، علی هست در آن
 در شهر ز در هر که نگردید شود گم
 گر علم بجویند پس از تو ز که جویند
 چون بوی خوش از عود برآید نه ز هیزم
 ازیم گهر آرند برون نزدل مرداب
 از نی، شکر آرند به کف نزدُم کژدم
 اجرا نشود گر که چنین امر در امروز
 فرمان توقّف ز نبی پس شده صادر
 آنان که فتادند چو دریا به تلاطم
 پس امر بفرمود جهاز شتران را
 چون منبری آرند بسویی به تراکم
 پس گشت بدان منبر آن مهبط تنزیل
 چون عیسی جان بخش که در چرخ چهارم
 بگرفت روی دست پس آن گاه علی را
 بگشود چو غنچه دولب از بهر تکلم
 فرمود به هر کس که منم سرور و مولا
 او راست علی سرور و مولا ز تقدّم
 از طاعت او هر که به پیچد سر تسلیم
 در روز جزا می گزد انگشت تندّم

یار است مرا هر که بدو جُست تو لا
 خصم است مرا هر که بدو یافت تخصم
 ای ذات تو بر شخص نبی یاور اول
 وی شخص تو بر ذات خدا مظهر دوم...
 تو کرده‌یی از جود جهان را سه طلاقه
 نگذشت اگر آدم خاکی ز دو گندم
 بر خاطر فرمان جناب تو بود گر
 افلاک زند دور، درخشند گر، انجم...
 شاها منم آن «طائی» معزول ثناگو
 کز مدح تو بر سنگ دهم شور و ترنم
 با جان مگر از دل برود شوق ثنایت
 آن سان که مرا هست به مدح تو تصمّم^۱

۱- کلیات دیوان طائی شمیرانی، صص ۳۲۶، ۳۲۷

به کام دهر چشاندی میی ز خمّ غدیر

تویی که ذکر جمیلت به هر زبان جاری است
زالال ییاد تو در جویبار جان جاری است
مدام زمزم وصف تو ای سلاله نور
به باغ خاطر هر طبع نکته دان جاری است
نسیم مهر تو ای مهربان به دشمن و دوست
چو عطر عاطفه در خاطر جهان جاری است
صدای عدل تو ای خصم اهل جور، هنوز
به سان صاعقه در گوش آسمان جاری است
روان به سینه ما کوثر محبت توست
چو موج نور که در نهر کهکشان جاری است
به کام دهر چشاندی میی ز خمّ غدیر
که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است
از آن زمان که حرم مطلع جمال تو شد
به سوی کعبه چو ریگ روان، روان جاری است

هماره جوشش خون تو ای روان بهار
به نبض لاله و سوری و ارغوان جاری است
ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه لطف
به جویبار زمان فیض جاودان جاری است
بود ولای تو و آل تو چو کشتی نوح
که بی مخاطره در بحر بیکران جاری است
ز ابر خاطر من می چکد ثنای علی
چو اشک شوق که از چشم عاشقان جاری است^۱

۱- محمود شاهرخی در غبار کاروان (مجموعه شعر)، سازمان انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش، صفحه ۳۰۸

افسر ولایت

هر که پا در راه پیغمبر گذارد
 هر کسی جویای حق باشد خداوند
 آن که ره جوید به باب علم احمد علیه السلام
 فاش برگو سالک گم کرده ره را
 آن که می جوید حریم کبریا را
 آنکه پوشد جامه احرام بر تن
 بانگ لبیکش رود بر آسمانها
 گر نباشد در دلش نقش تو لا
 از صفا و مروه و سعیش چه حاصل
 تا بجوید باب علم مصطفی را
 بر کف آرد دامن حبل المتین را
 چو خلیل الله اگر جوید گلستان
 آن که بهر بندگی بر درگهش سر
 آن که در اجرای امر حی سبحان
 تا فنا سازد بت و بتخانه یکسر
 بر سرش دست خدا افسر گذارد
 بر دل او مهر پیغمبر گذارد
 تا ابد بر آستانش سر گذارد
 بیهده عمری به بحر و بر گذارد
 تا که سر بر کعبه داور گذارد
 شب به بالین، سر به چشم تر گذارد
 تن به خاک گرم در مشعر گذارد
 بار پیش سیل ویرانگر گذارد
 جان خود را گر در آن معبر گذارد
 گو قدم در مکتب بوذر گذارد
 دل بر آن درگاه چون قنبر گذارد
 با ولایش جامه در آذر گذارد
 صد هزاران میثم و اشتر گذارد
 پا به جای پای پیغمبر گذارد
 پا به روی دوش آن سرور گذارد

عرش، خم از بهر تعظیمش کند سر
می‌کند خاموش شمعی را وزین ره
تیغ عدلش در احد از دشمن دین
آن‌که مهر آسمان در پیش عزمش
آن ابر مردی که از اشک یتیمی
آن‌که در روز غدیر خم پیمبر
چون که یک روح اند اما در دو پیکر
طبع «مردانی» درین روز مبارک
بر اساس نظم، بنیان سخن را

سجده چون بر خالق اکبر گذارد
داغها بر سینه کافر گذارد
چون احد تلّی ز خاکستر گذارد
ماند از رفتار و کُروفرّ گذارد
اشک غم می‌ریزد و خنجر گذارد
از ولایت بر سرش افسر گذارد
با نبی او پای بر منبر گذارد
رخ به خاک آن گران اختر گذارد
بر فراز گنبد اخضر گذارد

عید غدیر

باز از لطف باغبان ازل
کرد در باغ معرفت پرواز
بر سر شاخ لاله و سنبل
گاه شد زیر برگ گل پنهان
تشنه شهد عشق بود و از آن
یافت چون ره به کوی پیر خرد
جرعه‌ای زان می طهورش داد
مرغ دل تارها شد از این دام
شده قمری خموش و گل همه گوش
در مدیح ولی اعظم حق
میزبان مقام «اوادنی»
آن عدو بند کز غیاب و حضور
کافرم گر خداهش خوانم، لیک

بلبل طبع با هزار امل
گرد سرو و شقایق و صندل
گه به اعلا پرید و گه اسفل
گاه گل ریخت در کنار و بغل
گشت در جست‌جوش مستعجل
داد جان را به مهر او صیقل
روح‌پرور شدش ز فیض ازل
شد معنای بُعد منزل حل
تا زند مرغ طبع بانگ غزل
حجّت کردگار و صدر اجل
ثانی فرد صادر اول
بست و بگشود دست دیو دغل
ذات حق را بود بزرگ مثل

بانی بارگاه کن فیکون
 به جز احمد که هست ختم رسل
 باب علم است و پیش اوست یکی
 بهر تبلیغ حضرتش به غدیر
 تا ولایت به او کند تفویض
 مرتفع منبری به امر خدا
 روی دست رسول مظهر حق
 خصم دون ماند زیر بار حسد
 گفت احمد که هر که خصم علی است
 بر محبان او ز لطف خدای
 گشته از ذات کبریا ساطع
 همه هستند مظهر یزدان
 هر کرا مهرشان بود در دل
 روز میعاد «یوم لا یغنی»
 یا علی! ای خدیو کشور جان
 از تو شد آیت خدا ظاهر
 صوت ناقوس و صحبت اصنام
 تا تو در کعبه آمدی به وجود
 به ولایت که دشمنان تو را
 نیست حصن حصین مهر تو را
 مهدیت گر نبود ما را یار
 یا علی کن مدد خمینی را
 مسلمین را ز لطف کن پیروز
 نهضت ماست، نهضت قرآن

ولی کـردگار عزّ و جل
 بر همه انبیا به علم افضل
 عهد ماضی و حال و مستقبل
 آمد از حق کتابتی منزل
 در بر خلق، احمد مرسل
 کرد آماده از جهاز جمل
 همچو مهری که سر زند ز جبل
 چون گرفتار در میان وحل
 شهد گردد به کام او حنظل
 زهر، شیرین شود چو شیر و عسل
 چارده نور در یکی جدول
 همه در نزد حق اعزّ و اجل
 گر به خروار یا بود خردل
 سرفراز است در میان ملل
 لوح تفصیل عالم مجمل
 از تو شد دین مصطفی اکمل
 شد مبدل به ذکر خیر عمل
 خصم دون را دو دیده شد احوال
 نیست راه نجات بل هم اضل
 از فسون و گزند دهر، خلل
 کار اسلامیان بُدی مختل
 رشته عمر دشمنش بگسل
 حزب صدام را نما منحل
 فارغ از غدر و مکر و کید و حیل

هست گمراه و احمق و مبطل	شکر الله که دشمن اسلام
بر همه عاقلان بود اعقل	دانش آموز مکتب توحید
جان نثار امام و مرد عمل	پیرو مکتب حسین تواند
عقل گردد به راه ما مشعل	یا علی کن مدد که در ره دین
بر تن خود ز خون، حریر و حلل	چون شهیدان ما که پوشیدند
نرد عشق از فرزدق و دعبل	در مدیح تو برد «مردانی»

همای رحمت در ولایت علی علیه السلام *

اگر از ره حقیقت سپری ره ولا را
نگری به دیده دل جلوات کبریا را
به طواف کعبه بینی همه جان ماسوی را
شنوی به گوش جان این نغمات جانفزا را
«علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را»
«که به ما سوی فکندی همه سایه هما را»
بود از علی مزین به زمانه رایت دین
ز جلالش حرم را بود این جلال و آیین
چو جمال اوست مرآت پیمبران پیشین
ز کمال اوست روشن دل خاتم النبیین
«دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین»
«به علی شناختم من به خدا قسم خدا را»
به جز از نبی به عالم دگری نمی تواند
که به باغ دین نهالی چو علی پیروRAND

*- تضمین شعر بلند آوازه شاعر فقید «شهریار».

چو مقام مرتضی را چو نبی کسی نداند

به سریر حق کسی را به جز او نمی‌نشانند

«به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند»

«چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را»

به عدوی توست عالم همه جان به سان برزخ

به فلک رسد دما دم ز زمین نوای بخ‌بخ

نبرد زمانه از یاد جفای خصم، آوخ

چو به دست توست جاننا ز صراط حق سر نخ

«مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ»

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را»

به خدا کسی نیامد چو علی ولی ذوالمن

که کند چراغ دین را ز فروغ عدل روشن

چو علی به جای احمد، که به مرگ می‌دهد تن؟

به جز از علی چو نبود به جهان مغیث و مأمّن

«برو ای گدای مسکین در خانه علی زن»

«که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را»

به خدا کسی که پوشد به تن از ولاش جوشن

کند از کرم کریمش ز عذاب حشر ایمن

شودش حساب آسان بودش جحیم گلشن

ز کرامتش عجب نی که کرم کند به دشمن

«به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من»

«چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا»

چو علی کسی نیامد که شود به نفس غالب

چو علی کسی نباشد به صراط و عدل طالب

به جز از علی نبی را نبود وصی و نایب

چو علی کسی نباشد به فضایل و مناقب

«به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب»

«که علم کند به عالم شهدای کربلا را»

چو شرار عشق جانان شده از ازل فروزان

دل عاشقان گدازان شده چون لهیب سوزان

همه سر به کف در این راه سمند عشق تازان

نظری کن از حقیقت به گروه سرفرازان

«چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان»

«چو علی که می تواند که به سر برد وفا را»

دُر بحر «آئما» را به سخن نمی توان سفت

مه آسمان دین را نتوان به ابر بنهفت

ز شکوفه زار طبعم گل مدح دوست بشکفت

چو ولایت علی را شه اثبیا پذیرفت

«نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت»

«متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را»

به زمانه نیست کس را به از این مقام رفعت

که علی کند عطایش به کرم نشان دولت

بودم امید احسان ز مقام آل عصمت

که ز مرحمت دهندم به زمانه تاج مدحت

«به دو چشم خونفشانم هله، ای نسیم رحمت»

«که ز کوی او غباری به من آر توتیا را»

علی ای که داده رجحان ز عطای خود خدایت

به جهان آفرینش زده سگه ولایت

تویی آن امید هستی که ز پرتو عطایت

شده عدل، سایه گستر شده جاودان لوایت

«به امید آن که شاید برسم به خاک پایت»

«چه پیامها که دادم همه سوز دل، صبا را»

علی ای خلیفه الله، علی ای بزرگ انسان

که بود قضا به امرت، قدرت مطیع فرمان

سر طاعت تو دارد به سپهر، مهر تابان

ز تو می رسد به درمان همه درد دردمندان

«چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان»

«که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را»

به مقام و جاه احمد، به خدای هر دو عالم

که ولایت علی شد سبب نجات آدم

نبود چو حصن مهرش به جهان حصار محکم

بودم امید احسان ز علی ولی اعظم

«چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم»

«که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را»

دل بینوا ندارد به زمانه غیر آهی

که به جز علی نباشد به خدا مرا پناهی

به جز از طریق مهرش ننهم قدم به راهی

مگر آن امید جانم کند از کرم نگاهی

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

«به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»

علی ای مراد «مردانی» ایا خجسته کوکب

که ز لعل جانفزایت شده جام دل لبالب

چو به مدح توست عمری به ادب گشوده‌ام لب

مددی که ره بیابم به حریم دوست یارب!

«ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب»

«غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا»^۱

۱- محمد علی مردانی، فروغ ایمان (مجموعه اشعار)، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.

غدیریّه

هر چه بینی در بسیط خاک کج خویِ شریر
هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر
کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب
و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر
چون رسول الله خاتم گشت مأمور از خدا
تا نماید ره، بشر را سوی احسان کثیر
تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری
هم نماید راه روشن را برای هر بصیر
آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده‌ام
ای که هستی بر خلائق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرات عالم می‌رسد از توحیات
وای که در عرشِ علا باشد تو را جا و سریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر

تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار
 تا نماند حجتی از بهر افراد شریر
 مجمعی اندر غدیر خم پرداز و بگو
 بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر
 حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا
 حُبِّ او ایمان و بغضش کفر و زین نبود گزیر
 فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق
 رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر
 هست جنت جایگاه پیروان صادقش
 هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر
 هر که من مولای او هستم علی مولای اوست
 هست این فرمانِ ربِّ خالق حیّ قدیر
 حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه
 بیخ گفت و بیعت کرد و خواند او را امیر
 لیک بعد از رحلت او کند آن کانِ نفاق
 چاهی اندر معبر آن سفله‌خویان قصیر
 تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا
 تا ببندد راه را بر حق‌شناسان بصیر
 تا زند آتش به باب معبر روح‌الامین
 تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر
 تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید
 اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر
 تا «هدایی» را زبان گویاست خواهد از خدا
 تا مصون مانند، از هر رنج، یاران امیر^۱

۱- ابوتراب هدایی، راه سعادت (برگزیده اشعار)، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۴ ه. ش. مشهد، ص ۳۱

توتیای دیده

ای توتیای دیده من خاک پای تو
هر مو به تن زبان شده تا از تو دم زند
گاهی برآی از دل و در دیده جلوه کن
داغ محبت تو چراغ دل من است
دانم چسان ز درد کشم انتقام، اگر
سوزد در انجمن، دل پروانه، جان شمع
این نیم جان که مانده ز تاراج غم به جا
هر کس ز جام عشق تو نوشید جرعه‌ای
از دل کجا روی که جز این کلبه حقیر
ای رهنمای قافله عشق، همتی
آنان که از برای تو مردند، زنده‌اند
بی جلوه تو دیده ما را فروغ نیست
در کار خلق، هر گره مشکلی که هست
من عاجزم ز وصف و ثنای تو یا علی
روز غدیر خم به جهان گشت آشکار
دست «سهی» ز دامن مهرت جدا مباد
وی کنج خلوت دل عالم سرای تو
چون نی پر است هر رگ جان از نوای تو
ای صدهزار دیده و دل مبتلای تو
این لاله زار یافت صفا از صفای تو
دستم رسد به تربت دارالشفای تو
بر حال من که سوخته‌ام در هوای تو
یکبار رو نما که بود رونمای تو
بیگانه شد ز خویش چو شد آشنای تو
در عالم وجود بود تنگ جای تو
کز پا فتاده خسته دلی در قفای تو
مرده‌ست آن کسی که نمیرد برای تو
بی حاصل است طاعت ما بی ولای تو
گردد گشوده در کف مشکل گشای تو
زیرا که حق نموده به قرآن ثنای تو
جاء تو و جلال تو و کبریای تو
ای توتیای دیده ما خاک پای تو^۱

۱- بیعت با خورشید، انجمن ادبی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، ۱۳۷۶ مشهد، ص ۶۲

بیعت با خورشید

چه روی داده که مهتاب دلپذیر شده است
ستاره دستخوش طلعت منیر شده است
مگر سپیده دم بیعت است با خورشید
که مهر گوشه‌نشین ماه گوشه‌گیر شده است
خبر رسید که با حکم کاروانسالار
قرار قافله در ساحل غدیر شده است
صفای باغ ولایت - که سبز باد مدام -
ز دلنوازی این برکه در کویر شده است
امین وحی هم احرام بست از این میقات
که بار عاطفه گلفرش این مسیر شده است
فرشته گفت که یا ایها الرسول بخوان
بخوان حدیث ولا را که دیر دیر شده است
به حکم روشن «مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» اینک
رسول از پی ابلاغ، ناگزیر شده است

فضا ز عطر نفسهای پاک پیغمبر
 پر از شمیم بهشتی است دلپذیر شده است
 ز شوق آمدنش دشت پرنیان پوشید
 ز یمن مقدم او موج شن، حریر شده است
 صدا صدای رسول خداست در صحرا
 سکوت سایه سنگین آبگیر شده است
 «به هر که رهبر و مولی منم، علی مولا است»
 و این علیست که بر مؤمنان امیر شده است
 خوشا سعادت آزاده‌ای علی پیوند
 که در حصار تولای او اسیر شده است
 پس از حبیب خدامحور هدایت اوست
 که مهر او سبب صافی ضمیر شده است

شهید شیوه آزادگی و شاهد وحی
 ز فیض اوست که علامه شهیر شده است
 امین مرز تشیع «امینی» نستوه
 حماسه‌ساز بلندای «الغدیر» شده است
 کسی که در ره احیای این سترگ پیام
 زده است سینه به دریا به کام شیر شده است
 کسی که رنج سفر دید و در سراسر عمر
 ز خود گذشته در این خطه خطیر شده است
 طلایه‌دار ظفرمندی از قبیله علم
 که در حریم ولایت خطرپذیر شده است

به مرزبانی رسم تشیع علوی

مجاهدی که کمر بسته و دلیر شده است

علی است آن شب قدری که ناشناخته ماند

که پیش مرتبتش آسمان حقیر شده است

به یاد غربت او در بهار خاطره‌ها

بنفشه با دل خونین بهانه گیر شده است^۱

۱- بیعت با خورشید، ص ۶۸

غدیریّه

سریر ولایت

به جای نبی، مرتضی می نشیند	علی بر سریر ولا می نشیند
مه آسمان ولا، می نشیند	به امر خدا بر سریر ولایت

که بر مسند مصطفی می نشیند	علی جانشین است چون مصطفی را
علی هم بر این مدّعا می نشیند	چو بُد مدّعا علی حق پرستی

که بر مسند پیشوا می نشیند	علی ز امر حق پیشوا گشته امروز
از آن بر سریر قضا می نشیند	چو «اقضاکم» از مصطفی آمد او را

که بر معنی «انما» می نشیند	بود مؤمنان را امیر معظم
نه بر تخت، بر قلبها می نشیند	علی چون بود حاکم کشور دل

به یزدان قسم بر خطا می نشیند	به جای نبی گر نشیند به جز او
------------------------------	------------------------------

بود اهل بیت نبی کشتی نوح به کشتی کنون نا خدا می نشیند

علی گر نشیند به جای پیمبر بود جای او و بجا می نشیند
علی گر نشیند بر اورنگ اسلام به مهر و وفا و صفا می نشیند

اگر او شود قائد خلق گیتی دگر ریب و روی و ریا می نشیند
علی گر شود حکمران مر بشر را دگر ظلم و جور و جفا می نشیند

علی گر نشیند به کاخ عدالت پی محو هر ناروا می نشیند
علی گر نشیند به تخت خلافت پی یاری بینوا می نشیند

بود «سرویا» شیعه شادان که امروز

علی، بر سریر ولا می نشیند^۱

۱- قاسم سرویها، سروستان، انتشارات قاسمی، مشهد، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۳۰۷

نقش رهبری

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد
نص صریح آیه یا ایها النبی
راز خفی که بین نبی بود با خدا
فرمان حق رسید که در حجة الوداع
در آفتاب وادی سوزان الغدیر
شایسته مقام نبی غیر او نبود
تا زد نبی به نام علی نقش رهبری
بر جن و انس رهبر و مولا و پیشوا
آنها که بود در دلشان کینه علی
آن کاخهای مرتفع آرزویشان
هر بنده ای که دامن مهر علی گرفت
دست طلب به دامن او زن که در جهان
هر کس که گشت داخل حصن ولایتش
نوروز شیعیان عید مرتضی است
ما را ظهور مهدی او آرزو بود

بر روی شیعیان جهان فتح باب شد
امروز از خدا به محمد خطاب شد
با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد
احمد برای نصب علی در شتاب شد
ظاهر به روی دست نبی آفتاب شد
زان رو علی به امر خدا انتخاب شد
نقش مخالفان همه نقش بر آب شد
بعد از نبی به امر خدا بوتراب شد
دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد
یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد
فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد
هر کس گرفت دامن او کامیاب شد
ایمن به روز حشر ز بیم عذاب شد
روزی که شادمان دل ختمی مآب شد
کز انتظار او دل هر شیعه آب شد

«خسرو» چه جای خنده بود کز غم زمان

بیرون بسی ز دیده ما خون ناب شد^۱

۱- بیعت با خورشید. ص ۳۷

غدیریہ

امشب از میمنت افلاک منور بینم	عالم آراسته و در زر و زیور بینم
آسمان نورفشان ز انجم و اختر بینم	خاک را در کف انوار مسخر بینم
ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم	از پرن پرتو ناهید فزونتر بینم
آنچه بینم همه در جلوۀ دیگر بینم	شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم
از زمین هلہلہ بر گنبد اخضر بینم	گوش چرخ فلک از هلہلہ ہا کر بینم

شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

بوستان دردی و بہمن فرح افزاست ہنوز	کوه و صحرا و در و دشت مصفاست ہنوز
نفس باد صبا غالیہ آساست ہنوز	روی دلدار بہین منظر و مرئیست ہنوز
ہمچنان ارزش گل عالی و والاست ہنوز	خار خوار است و خشک در رده بیجاست ہنوز
ابر آذار گھر ریز و گھر زاست ہنوز	بی بیہا از کرمش لؤلؤ لالاست ہنوز
بلبل دلشدہ را غلغل و غوغاست ہنوز	جغد را کوخ عدم مسکن و مأواست ہنوز
تیغ حق آختہ بر پیکر اعداست ہنوز	مدعی زار و سرافکنندہ و رسواست ہنوز

شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

حجّ بجا آمد و مقصود امم حاصل شد	بهره‌ور امت آگاه دل و مقبل شد
هر یک از قافله‌ها در جهتی راحل شد	کاروان نبوی نیز سوی منزل شد
در نور دید بیابان و به «خم» واصل شد	متوقف شد و آسوده و فارغ دل شد
لطف حق بار دگر قافله را شامل شد	ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد
مستفیض از کرم معنوی اش عاقل شد	بر «محمد» ز خدا وحی چنین نازل شد
که پس از تو «ولی الله» و «وصی» عامل شد	«بلّغ» امری که رسالت به علی کامل شد

شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

جبرئیل امر خدا تا به نبی اعلان کرد	بر قبایل شه لولاک عمل آسان کرد
قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد	منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد
خطبه‌ای خواند سپس امر خدا تبیان کرد	جانشینی «علی» را به عموم عنوان کرد
شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد	توان پرتو خورشید به گل پنهان کرد
خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد	رستگار است هر آنکو به «علی» پیمان کرد

شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق، مظهر ایمان، سرو سردار علی است	وصی بر حق و مولای سزاوار علی است
بوالحسن شیر خدا، سرور احرار علی است	یاور و ابن عم مرسل دادار علی است
لافتایی که بود قانع کفّار علی است	دافع شرّ و ریاکاری اشرار علی است
خفته بر جای نبی قائد بیدار علی است	آن که شد بر کتف خواجه اخیار علی است
حرم آن کو که پرداخت ز اغیار علی است	قبله حاجت شاهان، شه ابرار علی است
کعبه و مقصد عشاق وفادار علی است	وه که «فرزین» سبب حرمت ابرار علی است

شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب^۱

۱- عبدالحسین فرزین، برگ سبز (مجموعه شعر)، چاپخانه طوس، مشهد، ۱۳۵۸ هـ. ش، ص ۱۲

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

گل همیشه بهارم، بین خزان باقی است
خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است
حدیث سیلی طوفان به چهره گل سرخ
هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است
ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سر ما
هزار غنچه پرپر به بوستان باقی است
نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت
غریو رعد که در گوش هر کران باقی است
شکست کشتی امن از شقاوت طوفان
به روی آب فقط دست بادبان باقی است
هزار سال گذشت وز تازیانه برق
شیار زخم بر اندام ناروان باقی است
پرنندگان بهاری ز باغ کوچیدند
به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است

امید رویش گل را خزان ربود ز باغ
 امید رجعت سرسبز باغبان باقی است
 گل همیشه بهارم غدیر آمده است
 شراب کهنه ما در خم جهان باقی است
 خدای گفت که: «اکملت دینکم» آنک
 نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است
 قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
 ولایت علی و آل، جاودان باقی است
 گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق
 به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، صص ۱۷۸، ۱۷۹

عید غدیر است و روز شادی عالم

عید و گه عشرت است و باده کشیدن
دوره هجران گذشت و روز وصال است
پای بکوب از نشاط و دست بیفشان
گاه نشاط است و روز عید غدیر است
می دهد این مژده را به توده آدم
بعد نبوت ولایت است و امامت
خالق بر مرتضی نموده عنایت
داده به دستش لوای رهبری دین
کیست علی آن که هر چه هست همه اوست
آن که مقامش فزون ز حد بیان است
مظهر جمله صفات خالق اکبر
آن که به کنه وجود و ذات و صفاتش
آن که بود افتخار عالم و آدم
آن که تبر در کف خلیل خدا شد
منجی نوح نبی، به بحر و بر آمد

روز وصال و گلی مراد تو چسیدن
باده بده، باده ای، که پاک و حلال است
در ره دلبر هر آنچه هست بیفشان
فخر بشر مصطفی به خلق بشر است
کز طرف حق، علی ولی است به عالم
تا که جهان باقی است، تا به قیامت
دوخته بر قامتش قبای ولایت
کرده جهان را به عدل و داد وی آذین
آن که بزرگ است نزد دشمن چون دوست
آن که ولایش سعادت دو جهان است
قافله سالار خلق حیدر صفدر
کس نرسیده ست در حیات و مماتش
آن که دمش جان دهد به عیسی مریم
بر سر نمرودیان چو تیر بلا شد
خضر نبی را، دلیل و راهبر آمد

گاه عصا شد به دست موسی عمران
 گاه شده یوسف و به چاه افتاده
 اوست که از «اَنَّمَا» لوا به کفِ اوست
 معنی ایمان و مظهر شرف و داد
 آینه در آینه جلال جمالش
 مهر و مه از او گرفته روشنی و نور
 دست من و دامن ولای یدالله
 مرحمتی یا علی به خسته دلان کن
 رحمتی ای آن که جز تو دادرسی نیست
 راحت جانهای زار خسته تویی تو
 هر چه قلندر بود تو برگ و نباتی
 در دل نومید من تو نور امیدی
 گاه بر انگشتری، نگین سلیمان
 گاه قدم بر سریر ماه نهاده
 اوست که از «هل اتی» عطا به کفِ اوست
 سبزترین سرو باغ عالم ایجاد
 عالم هستی حکایتی ز کمالش
 نیست ز چشمی نهان اگر نبود کور
 آن که ز درد دل چو من بود آگاه
 دوزخ ما را ز لطف باغِ جنان کن
 هر چه که باشد تویی و جز تو کسی نیست
 مرهم زخم دل شکسته توئی تو
 هر که سکندر شود تو آب حیات
 شام سیاه مرا تو صبح سپیدی

ما به تو اُمید بسته ایم و حقیریم

بنده و درمانده و به نام «امیر» یم^۱

۱- بیعت با خورشید، ص ۲۵

کعبه دلها

در غدیر خم، طلوع نور بود
کاروانی شد، مقیم آن زمین
غرق شادی، جمله افلاکیان
جبرئیل آورد، پیغام از خدا
گفت آوردم، به فرمان کریم
امت را آگه از این راز کن
داد فرمان خاتم پیغمبران
بر فراز منبر آن، والا مقام
گفت پیغمبر ﷺ که بعد از من علی
پس بخوانید ای قدح نوشان خم
خانه زاد خانه امن خدا
خانه زاد کعبه نوری منجلی است
خانه زاد کعبه بر دوشش به شب

خم، تجلی گاه، کوه طور بود
کاروان سالار، ختم المرسلین
خرم و سرمست خیل خاکیان
بر حبیب او، رسول مصطفی ﷺ
بهر تو اینک پیامی بس عظیم
عقده از کار دو عالم باز کن
تا به پا شد، منبری در آن مکان
کرد حجت بر مسلمانان تمام
رهبر خلق و امام است و ولی
آیه «الیوم اکملت لکم»
شد وصی و جانشین مصطفی
کعبه دلهای مشتاقان علی است
«می برد شام یتیمان عرب»

تا مبادا کودکی بی نان و آب

سر نهد بر بستر و بالین خواب^۱

۱- بیعت با خورشید، ص ۷۴

برکه سرشار هدایت

عید غدیر است و جهان در سرور	کون و مکان غرق نشاط است و نور
بانگ طربخوانی کز ویان	سوی زمین می رسد از آسمان
شیعه کند فخر بر اهل زمین	زان که بود در صف اهل یقین
اهل یقینی که مرامش ولاست	در نظرش آل علی مقتداست
ای شرف اهل ولایت، غدیر!	برکه سرشار هدایت، غدیر!
آب حیاتی که سکندر نیافت	آن تویی و سوی تو باید شتافت
زمزم و کوثر ز تو کی بهترند؟	آبروی خویش ز تو می خرنند
خلقت گیتی چو خدا می نمود	منبع آن از رشحات تو بود
این که کند زنده همه چیز آب	ز آب غدیر است نه از هر سراب
از ازل این برکه به جا بوده است	آینه لطف خدا بوده است
بر لب این برکه باغ بهشت	دست ملایک گل آدم سرشت
برکه نه، بل قلزم آب حیات	بر لب آن کشتی اهل نجات
بر لب این برکه وضو کرد عشق	آبروی خویش از او کرد عشق
قطره ای از آن که ز دستش گریخت	خون شهیدان شد و بر خاک ریخت
حرمت این برکه ندانست کس	جز نبی و نایب ایشان و بس

آوخ اگر معرفتی خلق داشت

کی به خود این برکه فرو می گذاشت؟^۱

۱- بیعت با خورشید، ص ۹۸

خوشترین ایام

از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید
نغمه «مَنْ كُنْتُ مَوْلَى» از پیمبر بشنوید
گر چه در روز الست این نغمه را بشنیده‌اند
گوش جان باید گشودن تا مکرر بشنوید
روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را
از لب لعل نبی از قول داور بشنوید
از جهاز اشتران چون منبری آراستند
حکم یزدان را به خلق از عرش منبر بشنوید
رو سوی امت نمود آن مصطفای کردگار
کای جماعت جمله از مولی و چاکر بشنوید
در غدیر خم شدم مأمور از سوی خدا
تا به حق، حق را رسانم بار دیگر بشنوید
می‌کنم امروز حجت بر خداجویان تمام
نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود
 رستگارید، از دل و جان گفته‌ام گر بشنوید
 همراهان کردند بیعت با علی در آن کویر
 ذکر بخِیِّ ای مولی، مکرر بشنوید
 شام عید است و جلال این خجسته عید را
 از زبان اطهر فتاح خیبر بشنوید
 شد سؤال از او چه روزی خوشترین روز توبود
 پاسخش را با شرف ای اهل محضر بشنوید
 گفت روی دست پیغمبر به صحرای غدیر
 بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید
 باز پرسیدند از او از سختی ایام عمر
 میزند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید
 گفت آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند
 رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید
 موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز
 از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید^۱

۱- بیعت با خورشید، ص ۱۲۰

حبیب الله چایچیان (حسان)

(ت: ۱۳۰۲ هـ . ش)

خَمّ غدیر

خَمّ غدیر و ساقی صهبای احمد است
بزم سرور و عید احبّای احمد است
شور عظیم تاجگذاری مرتضی است
روز ظهور آیت کبریای احمد است
فرمان رسیده از طرف ذات کبریا
بعد از نبی، علی است که بر جای احمد است
یعنی یکی است امر نبی و وصی او
احکام مرتضی همه فتوای احمد است
در پرده گفت آنچه خدا گفت از علی
امروز روز جلوه معنای احمد است
دهها هزار زایر حق کرده ازدحام
مرآت حق نما قد و بالای احمد است
صحراست پر خروش و گدازنده آفتاب
یا رب مگر قیامت دنیای احمد است

«طاها» به روی منبر و حیدر کنار اوست
امروز یک نمونه ز فردای احمد است
معراج مرتضی است که همدوش مصطفی است
دست علی به دست توانای احمد است
حال عبادت است «حسان» در نشاطِ ما
فرمان این سرور به امضای احمد است^۱

۱- غدیر در شعر فارسی، ص ۱۲۹

خم سرای ولایت

قسم به جان تو ای عشق، ای تمامی هست
که هست هستی ما از خم غدیر تو مست
در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست
که آفتاب بود آفتاب بر سر دست
نشان ز گوهر آدم نداشت هر که نبود
به خم سرای ولایت خراب و بادیه پرست
به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود
که بر ولای تو دلبسته بود صبح الست
در آن میانه که مستی کمال هستی بود
به دور سرمدیت هر که مست شد پیوست
بساط دوزخیان زمین ز خشم تو سوخت
چو در سپاه ستم برق ذوالفقار تو جست
هنوز اشک تو بر گونه زمان جاری است
ز بس که آه یتیمان، دل کریم تو خست

ز حجم غربت تو می‌گریست در خود چاه
از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست
هنوز کوفه کند مویه در غریبی تو
زمانه از غم تنهاییات به گریه نشست
دمی که خون تو محراب مهر رنگین کرد
دل تمامی آیینه‌ها ز غصّه شکست^۱

۱- روزنامه خراسان (ویژه غدیر) شماره ۱۳۸۱۶ (۴ اردیبهشت ۱۳۷۶).

واژه‌نامه

آب حیات: آب زندگانی که به آن آب حیوان نیز می‌گویند و خوردن آن موجب عمر ابدی می‌شود. چنان که حضرت خضر از آن آب نوشید و عمر ابدی یافت. در اصطلاح عرفا تجلی حق است بر دل سالک.

آذار: یکی از ماههای رومی

آفتاب عزّ و ناز: استعاره است برای رسول اکرم ﷺ

امثال: اطاعت کردن و به‌جا آوردن فرمان

اذفر: تیزیو، تندبو، خالص

آنین: ناله و زاری از درد

اصحاب الیمین: اصحاب سعادت و نجات (سوره ۵۶ / ۲۷، ۲۸، ۹۰، ۹۱)

اندر پسین: سرانجام، آخرت

ایاب خلق: اشاره است به (ایاب الخلق الیکم): بازگشت مردم به جانب شما (= اهل البیت)

است. (بخشی از زیارت جامعه: مفاتیح الجنان)

السنّت: آیا من نیستم؟ (سوره اعراف / ۱۷۲) (رک: عهدالست)

آخری: شایسته‌تر، سزاوارتر

إجری: وظیفه - جیره

أُمُّ الْكِتَابِ: آیات محکّمات قرآن (کنایه از علی علیه السلام)

آصف بن برخیا: وزیر حضرت سلیمان علیه السلام

بعیر: شتر

بحر مسجور: دریای پر و مالا مال

بدر چرخ لی مع الله: کنایه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله [ر.ک: حدیث نبوی: لی مع الله وقت لا یسعی فیه

مَلِکٌ مَّقْرَبٌ اَوْ نَبِیُّ مَرْسَل]

بَسَام: خنده رو

بعد اللَّتْیَا وَ اللَّتْیَا: پس از چنان و چنین، بعد از تلاش و مجادله بسیار

بِیضَاء: روشن، سپید

بِأَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی: پدر و مادرم فدای تو باد

بِثْتِ الْعَنْب: دختر رز، شراب

بخشگر نارو جَنَّت: قسیم بهشت و دوزخ (کنایه از علی علیه السلام)

بِهَل: (فعل امر از هَلِیدن) فروگذار، رها کن

بِخ لک: اشاره است به سخن ابابکر و عمر در غدیر خم پس از نصب حضرت علی علیه السلام به

خلاف و وصایت و ولایت: (بِخ بِخ لک یابن ابی طالب أَصْبَحْتَ وَ اُمْسِیْتَ مَوْلَیَّ وَ مَوْلَا کُلِّ

مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ)

پَرَن: ستاره های پروین، ثریا

تهلیل: لا اله الا الله گفتن، ذکر توحید حق تعالی

توسن: اسب سرکش و رام نشده

تسنیم: نهری است در بهشت که در بالای غرفه ها جاری است. (سوره ۸۳ / ۲۷، ۲۸)

تَنِّین: اژدها

تکسین و تگین: نام پادشاهان ترک و چگل

تضلیل: گمراهی، گمراه کردن

ثمین: گران بها

جَبْت: بت

جَنْدَل: سنگ

چار مادر: عناصر اربعه (آب، خاک، باد و آتش)

حَجَّ وداع: (حَجَّةُ الْوَدَاع) آخرین سفر حج حضرت رسول ﷺ که پیامبر ﷺ در غدیر خم
علی ﷺ را به وصایت و ولایت و جانشینی خود تعیین فرمود.

حُسام: شمشیر برنده

حَبَّذا: آفرین، مرحبا (از ادات مدح)

حَمَّ لَا یَزَال: زنده بی زوال، خداوند متعال

حَبَل: ریسمان

خسرو گردون سریر: اشاره به رسول اکرم ﷺ و معراج آن حضرت

خاذل: واگذارنده - خوارکننده

خَیر المساء: بهترین शामگاه

خان انگبین: کندوی عسل

خَنَاس: وسوسه دیو سرکش و واپس رونده (سوره ناس / آیه ۴)

خَزَف: سفال

ده عقول: عقول عشره، ده فرشتگان

دست آحد: دست خدا، یدالله کنایه از علی ﷺ (اشاره است به سوره فتح آیه ۱۰)

دَثْب لَا یُغْفَر: گناه نابخشودنی

رَطْبُ اللسان: شیرین گفتار

رَبَقه: حلقه رَسَن

روح القدس: جبرئیل

زیب: زیور، زیننده، سزاوار

شها: ستاره ای است ریز در بنات النعش

سود: (ماضی فعل سودن) سایید

سلیل: فرزنده

شکر: مستی

سیدالوری: سرور و آقای مردم

سرّ حیّ لایزال: راز خدای زنده پابنده اشاره به وجود مقدّس علی علیه السلام است

سُویدا: مرکز دل، میان قلب

سرّ الله: کنایه از علی علیه السلام است

سحبان وائل: از معروفترین فصحای عرب

سید بطحا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ساغر: پیاله شراب، منظور شاعر ساغر ولایت و امامت است

ساقی حق: (ساقی کوثر) کنایه از علی علیه السلام که ساقی کوثر است

سعیر: دوزخ، آتش دوزخ

شُبّر و شبیر: امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

شه عرش آستان: کنایه از وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به معراج آن حضرت است

شه لولاک: کنایه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اشاره به حدیث قدسی (لولاک لما خلقت الافلاک)

شیخ و شاب: پیر و جوان

صَرَصَر: باد تند

صیت: آوازه، شهرت

صلای عام: ندایی که برای دعوت و فراخواندن همگان است

صادر اول: منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله است با توجه به این که آن حضرت فرمود: اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ

نوری

صخره صَمّا: سنگ سخت

صهر: داماد

صدا: انعکاس صوت، پژواک

صادق: از اسمای الهی است

صاحب حوض: علی علیه السلام
 صهبا: شراب انگوری سرخگون
 صفیر: بانگ، بانگ مرغان، سوت
 ضریر: کورو نابینا
 ضیفم: شیر درنده، شیر نر
 ضرغام: شیر درنده، شیر نر
 طغات: (جمع طاغی) سرکشان و طاغیان
 طهر مشوی: مرغ بریان شده^۱
 طه: نام یکی از سوره‌های قرآن و لقبی است برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 طائف: طواف کننده
 طره: زلف و موی جلو پیشانی
 عتین اعمی: دو چشم کور
 عدل: بار یک طرف که بر پشت ستور برند (غیاث)، برابر، همسر
 عرش: تخت
 عقده لا ینحل: گره ناگشوده، غمی که بر دل می‌نشیند
 عصات: (جمع عاصی) عصیان‌کنندگان، سرکشان از امر خدا...
 عین‌الیقین: یکی از مراحل یقین است که اول آن (علم‌الیقین) و آخر آن (حق‌الیقین) است
 عیوق: ستاره‌ای سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که نگهبان ثریاست (غیاث)
 عظام رمیم: استخوانهای پوسیده
 عزازیل: شیطان
 عصیر: شیرۀ انگور

۱- اشاره است به حدیثی که مورد اتفاق است که برای پیامبر صلی الله علیه و آله روزی مرغ پریانی هدیه آورده شده بود و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند من این غذا را با محبوبترین افراد در نزد خدا و من، میل دارم بخورم، درین موقع علی علیه السلام آمد و با آن که سه‌بار خادم حضرت از ورود علی علیه السلام بنا به عذری مانع گردید اما بار سوم حضرت علی علیه السلام وارد شد و غذا را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تناول کرد. (ر.ک: ترجمه مناقب ابن مغازلی چاپ تهران، ۱۳۹۸ هـ، ص ۳۲۶).

عین یاسین: کنایه از علی علیه السلام

عُقار: شراب

غَرّه: سپیدی پیشانی

غِشَلین: خون و چرک و زردآبی که از بدن دوزخیان سرازیر می شود

غوث اناّم: فریادرس مردمان

غَمام: ابر

فاختار: فاخته

فزع: ترس

فیصل یافتن: تمام شدن، به پایان رسیدن

قَمع: شکستن و زدن و خوار کردن

قاضی اکبر: علی علیه السلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود: أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ

قِرَاب: غلاف

قطب امکان (قطب عالم امکان): کنایه از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام

قَتَب: پالان شتر، جهاز شتر

قامع فجّار: از بین برنده ناپکاران و اهل فسق و فجور

کلال: خستگی، درماندگی

کُم: آستین

لیلة المبیّت: شبی است که علی علیه السلام بر جای رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به غار

نور پناه برد و سپس به مدینه هجرت فرمود.

لَمعان: درخشندگی

لاهُوت: عالم امر، عالم غیب

لله دَرّ قائل: خدا بر نیکی گوینده بیفزاید

لاکی: (جمع لؤلؤ) مرواریدها

محیط: دریا

مالک رقاب: فرمانروا، صاحب اختیار

مطلع النهار: خاستگاه خورشید، پدیداری روز، مشرق

ماء وطن: آب و خاک، کنایه از وجود خاکی انسان است

مهر یثرب: خورشید مدینه، منظور رسول اکرم ﷺ است

ماه بطحا: منظور حضرت رسول ﷺ است

مکین: جای گزیننده، جای گیرنده

مصباح: چراغ

مشکات: چراغدان

مُدام: همیشه، به معنی شراب هم آمده است

مثال: فرمان

مشؤوم: نحس و نامبارک

مشؤوم خصم: اشاره است به حارث بن نعمان که انکار ولایت علی ﷺ کرد و سنگی از آسمان

بر سرش فرود آمد (ر.ک: آیه شریفه سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)

مخذول: خوار شده، وا گذاشته شده

مویه: زاری

مُغِيث: فریادرس

مزمَر: ساز و عود که می نوازند (غیاث)

مُعْتَكَف: جای اعتکاف و گوشه گزینی

مَطِير: باران زا

مُهَيِّم: ایمن کننده از خوف، گواه، از اسمهای الهی

مُلْتَقَط: برچیده شده، جای برچیدن میوه

مَقْتَطَف: چیده شده، جای چیدن

مَطْوًى: درهم پیچیده شده (غیاث)

ملجی: پناهگاه

مَجَلَا: محل جلوه و جلوه‌گری

مَدِينَةُ الْاِحْسَان: شهر بهتیا

مُجَمَّل: کوتاه و مختصر

متابع: پیرو

نَقِير: چاهک خُرد بر پشت هسته خرما، کنایه از چیزی اندک

نَخْلَة طُور: درختی در وادی ایمن در حوالی کوه طور که از آن انوار حق تعالی بر حضرت

موسی علیه السلام تجلی کرد (غیاث)

نَسْناس: نوعی از حیوان که بر یک پای خود می‌جهد، به صورت نصف آدمی است دارای یک

گوش، یک چشم و یک دست و یک پای دارد (غیاث)

نَوَاصِب (جمع ناصب، ناصبی): نام گروهی از مسلمانان اند که با علی علیه السلام دشمنی می‌ورزند

نَفْس طه: جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنایه از علی علیه السلام است

نُبّی یا نُوی: قرآن مجید

نِعَم الْقَدَات: نیکوترین و روشترین بامداد

ناسوت: عالم طبیعت و اجسام

نَقَشَبَنْد مَاء و طین: کنایه از خداوند متعال

نوروز اَضْحی: نوروز درخشنده و درخشان

وَحَل: گِل

هَل لَنْتُ (الْهَنْتُ): اشاره است به سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به مردم در غدیر خم:

أَلَنْتُ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى.

هَمَال: انباز و همتا

هشت پستان: کنایه از بهشت است

یرلیغ: حکم و فرمان

یاسین: نام یکی از سوره‌های قرآن، لقبی است برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آیات

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب / ۳۳)
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ.
 (مائده / ۵۵) این در شأن علی علیه السلام نازل شده است که در حین نماز انگشتی خود را به
 سائل داد.

ذَلِكَ الْيَوْمُ هَدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ: شاعر به آیه اول سوره بقره: ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.
 نظر داشته است.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى: خداوند بخشایشگری که بر عرش عالم وجود با علم و قدرت
 بی‌پایانش - محیط و مسلط است. (سوره طه / ۵)

قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ بَخْشِي از آیه ۶۱ سوره ۳ است که در باره مباحله با علمای نجران در سال ۱۰
 هجری مطابق ۲۴ ذیحجه اتفاق افتاد که ترسایان پرداخت جزیت را قبول کردند. تمام آیه
 چنین است: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَغْدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ قُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَكُمْ وَ
 نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا ... وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ (سوره ۱۷ / ۲۶)

وَأَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ اصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ اصْحَابِ الْيَمِينِ (واقعه / ۹۰-۹۱)
 وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَاباً (نبا / ۴۰)

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً

مَعْبُوراً (فرقان / ۵۳)

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (فتح / ۱۰)

يَعِصُّكَ اللَّهُ مِنَ النَّاسِ (اشاره است به بخشی از آیه ۶۷ سوره مائده)

تمام آیه چنین است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

وَاللَّهُ يَعِصُّكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (دخان / ۴۱)

احادیث و برخی عبارات عربی

أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ (علی علیه السلام - بحارالانوار ج ۲۵ ص ۳۵۲)
 أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُجِبُّكَ وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ مُبْغِضُكَ (حدیث نبوی ﷺ)
 انت منی بمنزله هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی (حدیث نبوی)
 آتَنِی کَأْساً رَوِیّاً سَائِغاً لِلشَّارِبِینَ: جام سیراب کننده‌ای که برای نوشندگان گواراست برآیم بیاور.
 بُغِضَ عَلِیٌّ سِیئَةً لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ (کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۸)
 خَمَرْتُ طِیْنَةَ آدَمَ بَیْدَیْ اَرْبَعِینَ صَبَاحاً (حدیث قدسی)
 سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی «از سخنان علی علیه السلام»
 عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُمَا دَارَ (حدیث نبوی)
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِ عَلِیٍّ علیه السلام: أَنْتَ أَمَامِی یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَيُدْفَعُ إِلَیَّ لِوَاءُ الْحَمْدِ فَأَدْفَعُهُ إِلَیْكَ وَ أَنْتَ تَدُودُ النَّاسِ عَنْ حَوْضِی (حدیث نبوی ﷺ)
 قَالَ دَاوُودُ علیه السلام: يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِئاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُنْیَ أُعْرَفَ (حدیث نبوی)
 لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ یَقِیناً (از سخنان مولی علی علیه السلام)
 لَا سِیْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَ لَا قَتِیَ إِلَّا عَلِیٌّ (بیان جبرئیل امین در وصف علی علیه السلام)
 مَنْ أَرَادَ أَنْ یَتَخَلَّصَ مِنْ هَوْلِ الْقِیَامَةِ فَلْیَسْتَوِلْ وَلِیِّی وَلِیْتُغِ وَصِیِّی وَ خَلِیْفَتِی مِنْ بَعْدِی، عَلِیُّ بْنُ

أبيطالب، فَأَنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِي يَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ لِيَسْقِيَ أَوْلِيَاءَهُ (حديث نبوی)

ولایة علی بن ابیطالب حصنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي (حديث نبوی ﷺ)

یا علی! أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيَبْدِكَ لَوَائِي وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ.

قيل يا رسول الله مَنْ صَاحِبُ لَوَاكِ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ: صَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا عَلَى بَنِي أَبِيطَالِبٍ

(حديث نبوی ﷺ)

أَمَا تَنْظُرُوا الْعُضْنَ لَقَدْ شَاخَ: آیا نمی نگری که شاخه درخت پیر شده است؟

صَانِكَ اللَّهُ: خدا تو را نگهداری کناد!

